



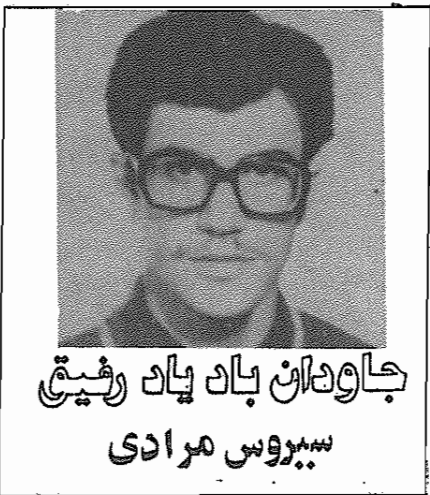
کادوک

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دوره دوم سال سیزدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★ قیمت: ۱۲۰ ریال شماره ۹۲ اسفند ماه ۱۳۷۰

حقوق بشر

چیزی که جمهوری اسلامی هرگز رعایت نخواهد کرد



جاودان باد یادی
سپروسی مرادی

موضوعی قاطع کمیسیون حقوق بشر به يك لحاظ از اهمیت ویژهی برخوردار است؛ در یکی - دو سال اخیر غالب دولتهای بزرگ غربی که در نهادهای مختلف سازمان ملل متحد نیز از نفوذ انکار ناپذیری برخوردارند، بخاطر معاملات و مغالزاتی که با جمهوری اسلامی داشتند، نمی‌گذاشتند در زمینه حقوق بشر موضوعی قاطعی علیه آن صورت بگیرد. این موضوعی نشان میدهد که آن معاملات و مغالزات در جهت مطلوب و با آهنگ

بقیه در صفحه ۳

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد بر پایه سومین گزارش کالیندویل، نماینده ویژه این کمیسیون برای بررسی وضع حقوق بشر در ایران، یکبار دیگر جمهوری اسلامی را بخاطر تجاوز به حقوق انسانی شهروندان کشور محکوم کرد. گزارش کالیندویل که لگدمال شدن حقوق بشر از طرف جمهوری اسلامی را در پانزده محور بر شمرده، افزایش چشمگیر اعدامها و ادامه شکنجهها را تأیید میکند. تعداد اعدام شدگان سال ۹۱ که اسامی اکثر آنان از مطبوعات مجاز داخل ایران استخراج شده است، به ۸۸۴ نفر میرسد. این رقم به تنهایی از مجموع اعدام شدگان سالهای ۸۹ و ۹۰ بیشتر است. بنابراین گزارش، مسئولان جمهوری اسلامی، از سیستم شکنجه که بنام اجرای فقه اسلامی بر پا شده و با استفاده و همچنین سؤاستفاده از احکام فقهی عمل میکند، همچنان دفاع میکند. آنها علیرغم تعهدات و وعدههای مکرشان، هیچ گامی در جهت رعایت حقوق بشر بر نداشتند و تجاوز سازمان یافته و منظم به حقوق بشر، همچنان در ایران ادامه دارد.

بی تردید گزارش کالیندویل و حکومت قاطع جمهوری اسلامی از طرف کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، برای همه آتلهایی که از بیداد استبداد فقهاتی رنج میبرند و برای پایان دادن به آن مبارزه میکنند، دستاورد با ارزشی است. این

اعتصاب بزرگ صنعت نفت

روزنامه سلام با اعلام آنکه این گردهمایی برای هماهنگ کردن خواستهای کارکنان، اجرای قانون کار و بهبود وضع اقتصادی صورت گرفته و روزنامه کار و کارگر با اعلام اینکه کارگران خواهان تشکیل شورای اسلامی شده‌اند، کوشیدند خواست کارگران برای حق تشکل مستقل کارگری و افزایش دستمزدها و اعتصاب برای این مطالبه‌ها را مستمرکی برای فشار علیسه مقامات وزارت نفت رژیم و تشکیل شورای اسلامی کار در صنعت نفت قرار دهند. وزارت نفت رژیم که مدتهاست با این خواسته گردانندگان خانه کارگر کارورگر بیان اهمیت اقدام کارکنان نفت نبود.

بار دیگر اعتصاب دهها هزار نفتگر بالایشگاههای تهران، اصفهان و شیراز توجه همگان را بخود جلب کرد. این اعتصاب با درخواست ۸۰ درصد افزایش دستمزدها، از روز ۱۹ دی ماه آغاز شد. این اعتصاب یکپارچه بمانند اعتصابهای گذشته و خصوصاً اعتصاب ۱۵ روزه سال گذشته در تهران، شیراز، تبریز و اصفهان و آبادان، مسئولین حکومتی را سراسیمه ساخت. انعکاس گردهمایی ۱۹ دیماه کارکنان شرکت نفت در مقابل پالایشگاه تهران، در روزنامه سلام ارگان جناح حزب الله و سپس انعکاس آن در روزنامه کارورگر بیان اهمیت اقدام کارکنان نفت نبود.

بقیه در صفحه ۲۸

در این شماره

● شب عید آن سال مهمانان من

● خاطرها بودند در صفحه ۱۸

● شکست اجتناب ناپذیر پرسترویکا

در صفحه ۲۱

● کودتا در الجزایر

در صفحه ۵

گابوسر وحشت

در صفحه ۸

(قسمت آخر)

اعلامیه مشترک

سازمان فرهنگهای فدایی خلق
سازمان فدائیان - ایران
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بمناسبت ۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن

در صفحه ۲

● هشاری تکان دهنده به زنان پیشرو

در صفحه ۱۶

● "مساله زن" در جمهوری اسلامی ایران

در صفحه ۱۳

● تاثیر حکومت اسلامی بر وضعیت اشتغال زنان در ایران (۱)

در صفحه ۱۴

جاودان باد یاد رفیق

موج ترو و اختناق پس از خرداد ۶۰ کاک بهروز را از میان ما ربود. کاک بهروز اما با ایستادگی خود در دخمتهای اوین، سر راست پاسخ انقلابیون کونیست را به رژیم نازیانه و چوبه‌های دار اعلام کرد: مقاومت، تا آخرین نفر، تا آخرین نفس.

رفیق سیروس مسئول ارتباطات تشکیلات سنج با پیشمرگان بود. او در سال ۱۳۳۹ در سنج چشم به جهان گشود، زندگی کرد، به تحصیل پرداخت و در همین شهر بود که در جریان انقلاب سال ۵۷ دوش به دوش خلق کرد که همراه دیگر خلقهای سراسر کشورمان به پا خاسته بود، بطور فعال شرکت کرد. پس از سرنگونی رژیم شاه و روی کار آمدن رژیم ضد انقلابی فقها نیز یکدم از پای ننشست. در جنبش حق طلبانه خلق کرد که اوج نوینی یافته بود، به فعالیتی بی امان و پیگیر پرداخت و در جنگهای متعدد خلق کرد، خصوصاً در جنگهای اول و دوم سنج فعالانه شرکت کرد.

عشق و علاقه کاک بهروز به مردم زحمتکش و امیدیش به رهائی آنان از ستم ملی و طبقاتی او را به سمت سازماندهی آنان کشاند. همراه با این عشق و شور و انگیزه‌های انقلابی، آگاهی و تسلط او به مبانی مارکسیسم - لنینیسم او را به سمت "راه کارگر" رهنمون شد؛ بدینطریق به صفوف رزمندگان راه کارگر پیوست و از همان آغاز بیوستش تمام توان خود را صرف پیشبرد خط سرخ این تشکیلات و سازماندهی مقاومت کارگران و زحمتکشان کرد علیه اجحافات، تعرضات رژیم اسلامی و مرتجعین محلی نمود. او در کار تشکیلاتی نیز فردی منظم، پیگیر و شجاع بود، به این خاطر مسئولیت بخش نشریات تشکیلات در شهر سنج و همچنین مسئولیت رابطه میان پیشمرگان و تشکلات شهر به او سپرده شد. او در راه انجام وظائفش از هیچ جانفشانی دریغ نمی‌نمود و همواره با آموش باز طالب وظائف سنگین‌تر و پر خطرتری میشد. بخاطر این خصوصیات بود که محبوب رفقایش بود.

رفیق سیروس اولین بار در آبانماه سال ۶۰ در حین انجام مأموریتی، به‌عراه یکی دیگر از رفقای هم‌رزمش در پایگاه راه سنج - تهران دستگیر شد و بزندان افتاد. اما بخاطر فداکاری رفیق هم‌راهش که تمام "جرایم" را به عهده گرفته بود، از زندان آزاد گردید. مزدوران رژیم که پس از آزادی او از زندان، در پی یافتن مدارکی مربوط به او متوجه خطای خود شده بودند سرعت به تعقیب او پرداختند اما دیگر دیر شده بود و رفیق سیروس بیرنگ به صفوف مبارزان راه کارگر، راه آزادی و سوسیالیسم بازگشته بود.

رفیق بلافاصله پس از آزادی از زندان آمادگی خود را برای ادامه فعالیت انقلابی اعلام کرد و از طرف تشکیلات منطقه برای انجام مأموریتی به تهران اعزام گردید. و این در شرایطی بود که بعد از ۳۰ خرداد، رژیم جنایتگر فقها تمام امکانات و نیروی ذهنی خود را برای سرکوب نیروهای انقلابی

اعلامیه مشترک

بمناسبت

۸ مارس (۱۷ اسفند) روز جهانی زن

۱۷ اسفند ۱۳۷۰ هم فرا رسید و زنان ایران همچنان در اسارت رژیم اسلامی بسر می‌برند.

۸ مارس (۱۷ اسفند) در سراسر جهان یادآور بیش از صد سال پیشرویی گام بگام زنان بسوی کسب حقوق سیاسی و اجتماعی برابر با مرد است. اما ۸ مارس زیر سایه سنگین ولایت فقیه یادآور ۱۳ سال دردآوری است که زن ایرانی را بیش از یک قرن در تاریخ به عقب راند.

حالا دیگر در همه جای جهان این حقیقت کم‌وبیش آشکار شده که هستی رژیم بنیادگرای اسلامی با سرکوب و نفی حقوق زن درهم آمیخته است و در محافل آزادیخواه جهان احساسی همدردی عمیقی با زن رنج‌دیده ایرانی وجود دارد. این وضعیت رژیم رفسنجانی را که شدت نیازمند گسترش روابط خارجی است در تنگنا قرار داده و سردمداران رژیم م‌ب‌کوشند بهر ترتیب شده چهره کریه خود را بزک کرده و حقیقت را پنهان کنند. سخنرانیهای پی در پی سران رژیم که طی آن انکار میکنند که اعتقاد به نابرابری حقوق زن و مرد یکی از پایه‌های اصلی هویت ولایت فقیه است، آنهم در شرایطی که آپارتاید جنسی و جداکردن زنان از مردان از دانشگاه و مدرسه و مجلس به صف منازها و داخل اتوبوسها کشیده شده است؛ ملاقات با انجمنهای خودساخته و من درآوردی زنان آنهم در شرایطی که تشکل و تحزب مستقل از جمهوری اسلامی جرم بشمار می‌آورد؛ ترتیب سمینارهای ورزش اسلامی درحالیکه زنان را بکلی از صحنه ورزش کشتی بیرون رانده‌اند، ادعاهای رژیم مبنی بر آنکه زنان باید در بیرون از خانه بکار اشتغال داشته باشند و دستمزد برابر با مردان دریافت کنند درحالیکه با پس راندن زنان از جامعه و مشغول کردن آنها به خانه‌داری و بچه‌زایی کشور را دچار انفجار جمعیت کرده‌اند و ... همه و همه نشانه دستپاچگی رژیم در برابر این حقیقت است که سرکوب زنان در جمهوری اسلامی طاقت زنان ایران را بسر آورده و نفرت مردم جهان راعلیه این رژیم برانگیخته است. اگر سر زن ایرانی بیش از همه از ولایت روحانیون مرتجع بر کشور ما صدمه دیده، اکنون مسئله زن بیش از هر مسئله دیگری به نقطه ضعف و پاشنه آشیل رژیم تبدیل شده است. بویژه که با پیشروی نیروهای بنیاد گرای مرتجع در کشورهای اسلامی توجه عمومی به این مسئله جلب شده است. اکنون بر زنان ایران است که این نقطه ضعف را هدف بگیرند. روشن است که یکدست صدا ندارد، دیگر وقت آن فرا رسیده که زنان ایران با متشکل کردن خود با استفاده از کلیه وسایلی ممکن مبارزه ای قاطع را با رژیم آغاز کنند.

ما ضمن تسلیت روز جهانی زن - ۸ مارس - به زنان ایران، مجددا اعلام میکنیم که با همه امکانات و مقدرات مان، از ایجاد تشکلهای مستقل زنان برای دفاع از حقوق زنان حمایت مینمائیم.

۸ مارس ۱۹۹۲
۱۷ اسفند ۱۳۷۰

سازمان چریکهای فدائی خلق، سازمان فدائی- ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راهکارگر)

م‌جروح و شکنجه شده ویرا در مقابل جوخه اعنام زندان اوین قرار دادند.

شهادت قهرمانانه کاک بهروز در راه آزادی و سوسیالیسم، نه تنها سرسختی و پیگیری تا پای جان کونیستها را در مقابل یورش ارتجاع به نمایش نهاد، بلکه در عین حال یکبار دیگر تعهد کونیستها را در عمل به شعار حق تعیین سرنوشت برای خلقها و خودمختاری به ثبوت رساند. خلق کرد و سایر خلقهای ایران در نمونه‌هایی از نوع کاک بهروز، منبع اعتماد خود را به کونیستهای واقعا انقلابی و جنبش کارگری ایران می‌بندند. آری در آسمان پر ستاره شب مرگ زای ایران تحت سیطره فقها، سیروس همچون ستاره‌ای درخشید و امید وار مژه فرار رسیدن سحر را داد و رفت.

بخدمت گرفته بود، در چنین شرایطی آزادی رفیق سیروس چندان بطول نیانجامید و برای بار دوم در تهران دستگیر گردید. همانگونه که قبل از دستگیری در راه رهائی طبقه کارگر مبارزی پیگیر و شجاع بود، در اسارت نیز ثابت قدم و استوار به مبارزه خویش ادامه داد. اسرار تشکیلاتی را در سینه حفظ نمود و حتی تا مدتی درخیمان رژیم نتوانستند نام و تا مدتی دیگر نشانی از او دریابند. مزدوران رژیم پس از آگاهی از نام و نشانی رفیق سیروس و اطلاع یافتن از اینکه وی از طرف نیروهای امنیتی رژیم در سنج نیز تحت تعقیب میباشد، او را مجددا بزیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها بردند. اما رفیق سیروس همچنان محکم و استوار مقاومت کرد و از دادن اسرار تشکیلاتی و اطلاعاتی خودداری کرد. تا آنکه مزدوران رژیم خشمگین و ناکام از بدست آوردن اطلاعات، در تاریخ ۱۴ بهمن ۶۰، تن

آیا رژیم جمهوری اسلامی

وارد فاز جدیدی

از بحران حکومتی میشود؟

روزبه

بحرانهای سیاسی و اقتصادی از بدو پدیدایش حکومت اسلامی همواره همراه همزاد آن بوده‌اند. رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو پیدایش خود اولاً دارای جناحها و گرایشهای متعددی بوده‌است

و ثانیاً فاقد اهرمها و مکانیسمهای لازم جهت حل و فصل قانونی و حقوقی، و از این طریق پیشبرد خط و برنامه یک جناح بر مبنای موازین حقوقی تشبیهت شده فیما بین جناحها. مسائل مبرم و حیاتی همواره از طرق فرا قانونی و یا تغییر و دستکاری قوانین متناسب با توازن قوا و بسود یکی از طرفین منازعه حل و فصل میشده است و باین ترتیب انباشت کمی و تدریجی بحران بناگزیر درمقاطعی به بروز انفجاری بحران میانجامید. شیوه بکار گرفته شده برای حل نهایی این بحرانها، غالباً بشکل حرکت کودتاشی و حذف جناح رقیب از سوی جناح اصلی قدرت، خود را نشان میداد. البته نقش خمینی بعنوان وزنه و اتوریته تعیین کننده، و وقتی که جانب جناحی را میگریفت نقش کلیدی در جنگ جناحها داشت. خمینی گرچه همواره خود را بر فراز جناحها قرار میداد و نقش خود را از این زاویه تنظیم میکرد، اما از آنجا که بالاخره مجبور بود با همین جناحها، اهداف خود

را تحقق بخشد، بناچار در عمل و بویژه در لحظات و موارد حساس غالباً درکنار جناح معینی قرا میگریفت. با توجه به ملاحظات فوق میتوان گفت که شیوه اصلی حل نهایی بحرانهای حکومتی در گذشته از طریق یک شبه کودتا و با اتکاء به اتوریته بلامنازع خمینی و بصورت عموماً فراقانونی و با ترکیبی از صدور احکام و فرامین بمثابه عنصر اصلی و در صورت لزوم کاربرد قهر و زور بمثابه عنصر تکمیلی، حل و فصل میشد. البته خمینی آمادگی داشت که در صورت لزوم از قهر بهر میزان سود جوید، اما عملاً کار بآنجا نمیکشید. وجود چنین اقتداری که اساساً محصول وحدت بیسن رهبری طبیعی انقلاب اسلامی و مرجعیت او بود، سبب میشد که کشمکش بین جناحها، نتواند به نبرد فرسایشی دراز مدتی که موجودیت رژیم را تهدید کرده، توده‌ها را بحرصه عمل مستقل بکشاند، تبدیل شود. با اینوجود هیچکس را توان جلوگیری از پیداء

حقوق بشر چیزی که جمهوری اسلامی هرگز رعایت نخواهد کرد

دنباله از صفحه ۱

زمان به عدای که فکر میکند میتواند پیغامش را به دیگران برساند، تلفن میزند که: برادر، کارهایی را که آنجا میکنید، اینجا هم میتوانید بکنید. وطن در انتظار شماست و اینجا کسی مزاحم شما نخواهد بود! تردیدی نیست که نگهدارها آنچه را که در خارج از ایران انجام میدهند، در ایران نیز میتوانند بدون مزاحمت انجام بدهند. حقیقت این است که رهبران جمهوری اسلامی با کسانی کار دارند که مزاحم استبداد ولایت فقیه باشند. نگهدارها با قول و قرارهایی میتوانند به ایران برگردند و چه بهتر که برگردند. اما نه آنها میخواهند به این سادگیها بروند و نه جمهوری اسلامی چنین میخواهد. آنها موظفند زیر پای نیروهای اپوزیسیون را در خارج از کشور خالی کنند. آنها موظفند با سر و صدای هر چه بیشتر درباره قابل تحمل شدن فضای سیاسی کشور و لزوم بازگشت به ایران صحبت کنند تا تریبون نیرومندی را که در خارج از کشور علیه جمهوری اسلامی بوجود آمده است خاموش کنند. مبارزه با این تلاشها و بی اثر کردن این نغمهها یکی از وظایف اصلی مبارزه برای آزادی است که در شرایط کنونی نیز اهمیت ویژهای پیدا میکند. ما باید نشان بدهیم که حقوق بشر چیزی است که جمهوری اسلامی هرگز آنرا رعایت نخواهد کرد. رعایت حقوق بشر برای جمهوری اسلامی جز خونکشی معنای دیگری ندارد. و هیچ کس، حتی اگر بخواهد خونکشی کند، جز در شرایط درماندگی کامل به چنین کاری دست نمیزند. گفتن این حقیقت بمعنای حواله کردن مبارزه حقوق بشر به سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. این مبارزه خود یکی از عناصر اصلی مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است و همین امروز باید فعالانه سازمان داده شود.

این فرصت تا حدی به میزان و چگونگی استفاده از آن بستگی دارد. اگر بتوانیم با استفاده از این فرصت، افکار عمومی مترقی در سراسر جهان و از جمله در کشورهای بزرگ غرب را به حمایت فعال از حقوق بشر در ایران بکشانیم، مسلماً دولتهای غربی را در سازشهای بعدی‌شان با جمهوری اسلامی با دشواریهای قابل توجهی روبرو خواهیم ساخت. اما یکی از لازمههای استفاده فعال از این فرصت، رویارویی فعال با نغمههای ناسازی است که هم اکنون در میان بعضی نیروهای باصلاح اپوزیسیون شنیده میشوند؛ نغمههایی که جمهوری اسلامی با استفاده از آنها میکوشد و خواهد کوشید، اوضاع را به نفع خود تغییر بدهد. در حالیکه گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد بر این حقیقت انکارناپذیر که نقض خشن و سازمان یافته حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد، مهر تأیید میزند؛ عدای از کسانی که خود را از جمله مخالفان جمهوری اسلامی معرفی میکنند و تحت این عنوان سخن میگویند، آشکارا از بهبود وضع حقوق بشر در ایران و لزوم دستیابی به تفاهم با جمهوری اسلامی دم میزنند. دامنه فعالیت این کسان چنان گسترش یافته که اکنون فرد رسوائی مانند فرخ نگهدار علناً به تبلیغ آشتی با جمهوری اسلامی دست زده است. نگهدار و نگهدارها که بنام دفاع از حقوق بشر، علیه انقلاب، مبارزه و تشکیلات زیرزمینی، و اندیشه سوسیالیسم برخاسته‌اند، درست بنام حقوق بشر معتقدند که آشتی با جمهوری اسلامی را نباید به رعایت حقوق بشر از طرف جمهوری اسلامی مشروط کرد! و جمهوری اسلامی در تکمیل تلاش این کسان، اکنون پیغام و پستفامهای پنهانی را کنار گذاشته، و از "نخست وزیر" و "از نادستانی انقلاب" یعنی مستقیماً بوسیله "سربازان بی نام و نشان امام

مطلوب دولتهای مزبور پیش نرفتند. بنابراین موضعگیری کمیسیون حقوق بشر در عین حال نشان دهنده فرصت مساعدی است که مبارزان آزادی و دمکراسی میتوانند از آن بهره گیرند. اهمیت دادن به این فرصت ضرورتاً بمعنای امید بستن به کرامات بشر دوستانه و آزادیخواهانه دولتهای امپریالیستی نیست. مسلم است که این دولتها حتی هنگامیکه کاملاً در جلد مدافعان آزادی و حقوق بشر میروند، منافع خاص خود را دنبال میکنند و منافع آنها معمولاً در تناقض با آزادی و حقوق بشر قرار دارد. اما مبارزه برای آزادی و حقوق بشر دیگر، نمیتواند بی اعتنا به کاهش یا افزایش موانع و امکانات پیش برود. اکنون از لحاظ بین‌المللی فرصتی پیش آمده که از موانع می‌گاهد و بر امکانات می‌افزاید. مدافعان و مبارزان آزادی باید از این فرصت استفاده کنند و تا میتوانند صدایشان را به گوش نیروهای مترقی و هوادار آزادی در چهار گوشه جهان برسانند. این فرصت ضرورتاً پایدار نیست. همین دولتهای "مدافع" حقوق بشر ممکن است همین فردا در یک زد و بند جدید با رهبران جمهوری اسلامی، همه این گزارشها و قطعنامهها را به بایگانی بپارند. مگر آنها همین حالا در رابطه با کشورهای زیادی همین کار را نمیکنند و مگر در دوره امیدواری به ناز و کرشمه‌های رفسنجانی و پیرامونایش همین کار را در مورد جمهوری اسلامی نکردند؟ آتهایی که مثلاً موقع رسیدن به حریم حرمت خاندان سعودی یا آل صباح و آل نهبان و دهها آل و اجنه دیگر ساله حقوق بشر از حافظشان محو میشود؟ مسلماً در فراموش کردن این ساله در میز مذاکره با آقای رفسنجانی مشکلی نخواهند داشت. با اینهمه، ما میتوانیم، حق داریم و باید از فرصت کنونی استفاده کنیم. تاووم و دامنه

پیش ، رشد انفجار بحرانیها نبود . بحرانیهای که خصلت اساسی آن ، فراگیر شدن اختلاف در تمام عرصه های سیاسی ، اقتصادی و رهبری و کانونی شدن آن در حوزه قدرت سیاسی بود . از جمله مهمترین این بحرانیها میتوان حذف بازرگان و ماجرای سفارت حذف بنی صدر و بالاخره حذف منتظری را نام برد . با حذف منتظری از قائم مقامی رهبری ، که در عین حال بمعنای آغاز دوران پس از خمینی بود ، شعله های بحران موقتا فروکش کرد ولی خاموش نشد ، بحران هم چون آتش زیر خاکستر بحیات خود ادامه داده و میتواند با وزش بادهای جدید ، شعله ور شود . با تصادم خمینی و منتظری در واقع بحران از سطح جناحها به سطح رهبری و درون روحانیت کشیده شد ، بحران دیگری نه در درون " غیر خودیها " که در درون " خودیها " بود . اگر بنی صدر و قطب زاده و بازرگان را میشد ، بخارج تبعید کرد یا اعدام نمود و یا خانه نشین کرد ، با منتظری نمیشد چنین معامله ای کرد . از اینرو خمینی او را به حوزه درس خارج دادن روانه کرد . یعنی همانجائی که پایه های اصلی نفوذ و مرجعیت خویش را مدیون آن بود .

خمینی در اواخر عمر خود ، با حذف منتظری و تغییر در قانون اساسی ، بر مبنای جدائی رهبری از مرجعیت ، یعنی حذف نقش خود ، تلاش کرد تا راه را برای دوران پس از خود بگشاید . اما این تلاش خمینی و زعمای حاکم ، بیش از آنکه یک تدبیر و طرح اندیشیده شده در جهت انسجام بخشیدن به ساختار حکومت اسلامی باشد ، راهی مبتنی بر حل صوری و باصطلاح پراگماتیستی برای پاسخگویی به اضطراب و نیازهای روز نظام بود . و اگر قانون قبلی بر قامت خمینی دوخته شده بود ، قانون جدید ، باید با عجله بر قامت خامنه ای و رفسنجانی دوخته میشد . وهمان گونه که هر فاز بحران ، در بستر تضادهای عام رژیم دارای تضادها و مختصات خود ویژه ای بود که با گذر از تراکم کمی به مرحله انفجار و دگرگونی در ترکیب و تقسیم قدرت بین نیروهای رقیب منجر میشد ، دوران پس از خمینی نیز دارای تضادها و نیروهای مختص بخود است که تدریجا متراکم شسده و از حالت بالقوه گذار کرده و فعلیت مییابد و میتواند به یک بحران حکومتی فراروید . گرچه بحران هنوز تکوین پیدا نکرده ولی در حال تکوین است . در واقع خمینی تنها آتش و بنزین را از هم دور کرد . اما آیا روند وقایع در حال تنیدن فتیله برای متصل ساختن آتش و بنزین بیکدیگر نیست ؟

عناصر اصلی قوام دهنده بحران کدامها هستند ؟

الف - اقتدار مرجع - مرگ خمینی و جدائی رهبری از مرجعیت ، هم بمعنای بالا رفتن وزن حوزه ها بود و هم در عین حال بمعنای قبضه قدرت توسط رفسنجانی و خامنه ای . رهبری و مرجعیت که در وجود خمینی با همدیگر ادغام شده و حوزه ها و قدرت سیاسی را تحت الشعاع خود قرار داده بود ، با تفکیک از یکدیگر ، هر یک وزن مستقل خود را پیدا میکنند . اما رهبری بدون قدرت فتوا و بدون اقتدار مذهبی یک مرجع ، در شرایطی که نظام در انطباق با مسائل

پیچیده و نوین رود روی خود ، داشما فتاوی فقهی نوینی را میطلبد و رهبر باید بسیاری از حرامها را حلال و حلالها را حرام کند ، چه کاری از دست ساخته است ؟ آیا همانطور که بازرگان یکبار درباره دولت خودش گفت ، در حکم چاقوی بی دسته نیست ؟

از سوی دیگر ، مرجعیت و حوزه که پس از مرگ خمینی و جدائی رهبری از مرجعیت ، وزنش بطور اجتناب ناپذیر بالا می رود ، نمیتواند متناسب با وزن و اقتدار خود در ساختار حکومت اسلامی ، و قبضه قدرت بدست رفسنجانی - خامنه ای ، نفوذ در خور خود را داشته باشد ، البته جناح حاکم بطور رسمی نمیتواند شعار عدم مداخله حوزه و مرجعیت در سیاست - سیاست بمعنی اخص کلمه - را بدهد . ولی بسیار مایل است و در واقع آنرا بانحاء گوناگون نیز بیان میکند ، که حوزه ها و مرجعیت نباید در سیاست مداخله نمایند . اما در نظامی که بنام خدا و اسلام و روحانیت حکومت میکند ، میتوان از عدم مداخله حوزه ها و مرجعیت در سیاست دم زد ؟ سرمدار آن و طرفداران جناح حاکم در این رابطه به قسمتی از نامه خمینی به منتظری استناد میورزند که در آن بسوی توصیه میکند که تنها بدرس و بحث در حوزه بپردازد و خود را وارد سیاست نکند . ولی حتی سرمدار آن حاکم نیز میدانند که بنا بر قوانین فقهی و شرعی هیچ فقیهی نمیتواند حق نظر یا فتوا را از فقیه دیگری سلب کند . مردگان نمیتوانند زندگان را مقبور خویش سازند ، بویژه اگر این فقیه فردی چون منتظری باشد که کسی در فقاقت و مرجعیت او تردید نداشت ، و خود از طرفداران و مدافعین اولیه مداخله حوزه و مذهب و مرجعیت در امور سیاسی بوده است . بنابراین منتظری یک پایه نفوذ خود را از این گرایش حوزه ، و اقتدار اجتناب ناپذیر یکی که مرجع بلند پایه و صاحب رای ، در شرایط تجزیه رهبری و مرجعیت به عناصر جداگانه و نیاز نظام به قدرت فتوا بدست میآورد ، کسب میکند ولی این تنها پایه قوام دهنده نیست .

ب - تجزیه صفوف جناحها و شکل گیری صفو جدید پس از مرگ خمینی در واقع اهرمهای اصلی قدرت اساسا در چنگ جناح رفسنجانی - خامنه ای قرار گرفت و باین ترتیب ، برخلاف خمینی که هر یک از جناحها منافع و یا بخشی از منافع خود را در وجود او جستجو میکردند ، خامنه ای نقش هدایت کننده و هم آهنگ کننده نیرومندی ندارد . از اینرو حزب الله و مخالفین جناح حاکم ، آشکار و نهان در جستجوی رهبر یا رهبرانی دیگر برای مقابله با تهاجم جناح حاکم بوده اند ، بعلاوه الزامات یک کشور نیمه ویران و بلحاظ اقتصادی شدت و خیم و تحولات شتابناک در سطح جهان از جمله فروپاشی اردوگاه شرق و در نتیجه کاهش چشمگیر قدرت مانور حکومتها شسی نظیر ایران در برابر نظام سرمایه داری جهانی ، تحولات منطقه و لشکر کشی آمریکا به عراق همه موجب آن شده اند که حکومت اسلامی ، از سیاست پادروها ی نه شرقی نه غربی و حکومت " مستضعفین " فاصله گرفته و گامهای مشخصی را چه در عرصه داخلی و چه بین المللی برای نزدیکی و برقراری پیوندهای دوستانه با قدرتهای غربی بردارد . بازتاب اجتناب

ناپذیر این روند در بلوک ائتلافی باین معناست که دیگر دوران همزیستی و وحدت جناحها ، حصول شعارهای پادروها و هم به میخ و هم به نعل کوبیدن سپری شده و جناح موسوم به خط امام اگر نخواهد به زائده و ابزار جناح حاکم تبدیل شود ، محکوم به حذف همه جانبه میباشد . در برابر چنین واقعیتی نیرو های خط امامی که فاقد برنامه های مشخص و اثباتی میباشد ، دچار تجزیه هر چه بیشتری میگرددند . بخشی از آنها با جناح حاکم کنار میآیند ، بخش دیگری همچنان به حفظ گرایشات شبه فاشیستی اصرار میورزند ، و بخش وسیعتری برای نجات خود از این مخمه ، پوست انداخته و خواهان آزادی احزاب روزنامه ها و نشریات در چارچوب نظام میشوند . از میان این طیف اخیر ، نیروهای رو بگسترشی به منتظری روی آورده و تلاش میکنند تا از اینطریق در موازنه قوا بسود خود تغییراتی بوجود آورند . بنا بر این عامل دیگر تقویت کننده منتظری ، شکستگی صفو جدید است . خمینی تنها بنزین و آتش را از همدیگر دور کرد اما اینان دارند بخش مهمی از فتیله ای را میسازند که قرار است ، مرجعیت را مجددا با رهبری و ساختار قدرت سیاسی بهم پیوند بزند .

ج - استبداد ، بحران اقتصادی و گسترش نا رضائی عمومی - جناح حاکم پس از مرگ خمینی ، با شعار بازسازی و راه اندازی اقتصاد کشور بدنبال یک جنگ ویرانگر طولانی ، به سیاست کاهش هزینه های دولتی و واگذاری بخشی از موسسات تحت کنترل دولت به بخش خصوصی ، حذف سوسید و شنساور کردن تدریجی نرخ ارز پرداخت ؛ این سیاست علیرغم برخی فرمها و ایجاد تاحدودی اشتغال در مقایسه با دوره جنگ ، در مجموع بمعنای افزایش پسر شتاب قیمتها و کاهش سطح زندگی اکثریت مردم بود و طبیعتا به گسترش ناراضیاتی عمومی بازم بیشتر منجر شده است . علاوه بر ناکامیهای اقتصادی ، در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز ، رژیم جمهوری اسلامی همچنان بطور قاطع براختناق سیاسی پای فشرده و از هرگونه حق بیان و آزادی تشکل برای نیروهای مخالف ، علیرغم همه تحولات بین المللی سرباز زده است و در این عرصه ، نه فقط فعالیت جمعیتی چون نهضت آزادی را محدودتر ساخته است ، بلکه برای حذف جناح رقیب از ارگانهای حکومتی و کنترل آنها ، به تضعیف اختیارات مجلس شورای اسلامی فعال ساختن داگاه ویژه روحانیت ، تداوم اعدامها و انواع تهدیدهای دیگر پرداخته است . البته جناح حاکم برای جلب نظر روشنفکران و کارشناسان ، برای تخفیف ناراضیاتی ها و کاهش فشار بین المللی در عرصه های چون حقوق بشر و ۰۰۰ به پاره ای اقدامات و مانورهای نیم بند متوسل شده است و از جمله در عرصه حجاب ، مطبوعات و سینما و ۰۰۰ سیاست بردباری محدودی اتخاذ کرده است . اما در شرایط بحران اقتصادی و حضور استبداد و اختناق همه جانبه ، آنچه از این روزنه های کوچک بیرون میزند چیزی جز ناراضیاتی و نفرت عمومی از رژیم نیست . رژیم خوب میدانند که در شرایط بحران اقتصادی و استبداد

۴۰ روشن

در جامعه الجزایر میتوانست باشد. آیا خواسته‌های اقتصادی اجتماعی و سیاسی‌ای را که دولت حاکم در ۳۰ سال گذشته با درآمدهای نفتی بالا و جمعیت کمتر نتوانست برآورده سازد، دولت "ج.ن.ا" میتوانست برآورده سازد؟ بی تردید پاسخ ایسـن سؤال منفی است. از این گذشته کودتای ارتش چه آلترناتیوی را به جامعه الجزایر میتواند عرضه کند؟ یا باید به دموکراسی سیاسی احترام بگذارد و ا را ده مردم را بحساب آورد، که در اینصورت "ج.ن.ا" دوباره سر بلند خواهد کرد، مگر اینکه زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی‌ای را که موجب تقویت "ج.ن.ا" شده است، یعنی بحران اقتصادی بیکاری، مشکل مسکن، بهداشت و غیره را از بین ببرد، حال آنکه در وضعیت موجود چنین امکانی حتی تا سال ۲۰۰۰ نیز وجود ندارد. در اینصورت کودتا فقط میتواند در بهترین حالت تصویرگرتری از دولت گذشته را تکرار کند، که نتیجه آن چیزی جز یک بحران مزمن اجتماعی و کشتادن میلیون‌ها تن از پای صندوق‌های رای به خیابانها نخواهد داشت که فرجام آن قابل پیش بینی نمیباشد.

چه کسانی به "جبهه نجات اسلامی" رای میدهند؟

دولت حاکم در ۳۰ سال گذشته شیاهت‌های زیادی به احزاب کمونیست حاکم در کشورهای سوسیال لیستی سابق داشت: یک حزب، یک حزب-دولت، و یک رهبر، و بدون انتخابات واقعا آزاد سیاسی، و بدون دموکراسی واقعی در جامعه. از اینرو بیسک دولت بوروکراتیکی تبدیل شد که بتدریج مخالفین سیاسی را از صحنه بیرون کرد یا به تبعید فرستاد و خود از توده مردم فاصله گرفت. با اینهمه باید انصاف داد که در الجزایر از سرکوب و اعدام رایج در اکثریت کشورهای جهان سوم خبری نبود. لیکن مخالفین سیاسی نیز آزاد نبودند. بجز نهادهای وابسته به دولت، مسجد، تنها نهاد آزاد وایدئولوژی اسلامی تنها اندیشه قابل تحمل بود، و این چیزی است که یک دولت را در بلند مدت شکنند می‌کند، زیرا جامعه را از تعادل سیاسی و اجتماعی محروم میسازد، و در لحظه بحران هیچ نهاد سیاسی و اجتماعی برای دفاع از دولت باقی نمیماند، و قهر تنها نیروی است که یک دولت میتواند در کوتاه مدت بدان تکیه نماید. ریشه‌های بحران فعلی در الگوی توسعه اقتصادی و افزایش بی رویه جمعیت در الجزایر قرار دارد که از اوایل دهه ۱۹۸۰ به شکل جدی شروع گردید، و از ۱۹۸۷ به بحران سیاسی نیز انجامید. درآمدهای بالای نفتی، عملا سیستم معیشتی کشاورزی را دگرگون کرد و بسیاری از دهقانان را به حاشیه شهرها کشاند. که بنوبه خود بحران مسکن، آموزش، بهداشت و کار را بوجود آورده است. در حال حاضر، صنایع الجزایر ناقص کارا می‌است و با ۳۰ درصد از ظرفیت خود کار میکنند. اضافه جمعیت غیر لازم زیاد در خود جای داده است و سالانه میلیاردها فرانک ضرر میدهد و کسری مالی آن حدود ۹۰ میلیارد فرانک است. رشد تولید ناخالص داخلی که در اوایل دهه ۱۹۸۰، ۷/۵ درصد بود، در آغاز دهه ۱۹۹۰ به ۱/۵ درصد افت کرده

کودتا در الجزایر:

نجات کدام دموکراسی

حرکت میکرد، و در ذهن توده‌ها، خود را میتوانست "شهید" دموکراسی جلوه دهد. هر چند که خود دموکراسی را در حد یک لکه ننگ کالای "کفرآمیز" غرب تلقی میکند. رابعا این کودتا درست در نقطه اتحاد "ج.ن.ا" انجام گرفت و نه در نقطه اختلاف و پراکندگی آن. "ج.ن.ا" اساسا در ضدیت با اف.ا.ا. (جبهه آزادیبخش ملی) یعنی حزب حاکم در ۳۰ سال گذشته متحد است، ولی در باره نحوه اداره جامعه و اینکه چه برنامه اقتصادی و اجتماعی باید پیش برده شود، در صفوف آن اختلاف جدی وجود دارد و گرایش‌های سیاسی متفاوتی وجود دارد. بهمین جهت نیز رهبران آن سعی کرده‌اند از عنوان کردن یک طرح اثباتی و از بیان یک برنامه روشن اقتصادی و اجتماعی طفره روند و همیشه به ذکر یک سلسله مفاهیم گنگ و کلی، که معنی دقیقی آن برای اکثریت رای دهندگان الجزایری ناروشن است، اکتفا نمایند. "ج.ن.ا" در قدرت سرعت به گرایش‌های مختلف تجزیه میشود. حتی از این زاویه نیز اقدام ارتش برای کودتایسیاسی ناسنجیده بود، زیرا در نقطه قوت "ج.ن.ا" به مقابله با آن برخاسته است و نه در نقطه ضعف آن. خامسا برخلاف ایران که جنبش اسلامی از طریق یک انقلاب به قدرت رسید، و در آن ارتش و بقیه نیروهای مسلح فروپاشید، "ج.ن.ا" از طریق رای گیری به قدرت میرسد، و ارتش الجزایر دست نخورده باقی میماند، بنابراین دست اسلاميون در قدرت چندان برای ترک‌تازی باز نبود و در صورت تعرضات ضد دموکراتیک "ج.ن.ا" ارتش لااقل میتواند بنام دفاع از حقوق دموکراتیک جامعه وارد میدان شود، که در اینصورت نه تنها به شکاف در درون "ج.ن.ا" دامن میزد، بلکه میتوانست بخشهای مهمی از جامعه را بطرف خود و بدفاع از دموکراسی بکشاند. آخر و مهمتر از همه اینکه به قدرت رسیدن "ج.ن.ا" در بدترین تعادل منفی بین-المللی و داخلی انجام میگرفت. در این دنیای بعد از جنگ سرد، و در این جهان یک قطبی، کدام نیروی مهم بین‌المللی از نظر سیاسی اقتصادی و نظامی و در هراس از چه نیروی ممکن است از "ج.ن.ا" به دفاع برخیزد و امکاناتی در اختیار آن قرار دهد که بدون آن حل مشکلات داخلی فعلی ناممکن است؟ "ج.ن.ا" در قدرت یک قدرت سیاسی نسبتا منزوی در صحنه جهانی میتوانست باشد. همچنین، با توجه به مشکلات اجتماعی و اقتصادی بسیار حاد در داخل، که "ج.ن.ا" قطعا از حل آن ناتوان خواهد بود، حکومت اسلام طلب‌ها سرعت بی‌اعتبار میشود و این خود یک سرمایه‌گذاری سیاسی بلندمدت

مداخله ارتش در هفته بعد از دور اول انتخابات آزاد در الجزایر، که در آن "جبهه نجات اسلامی" - اف.ا.ا. - اکثریت قاطعی بدست آورد و پیروزی تمام عیار آن در دور دوم کاملا قابل پیش بینی بود، عواقب سیاسی ناگوارتر از بقدرت رسیدن "جبهه نجات اسلامی" بدنیال خواهد بود. در نظر اول شاید چنین بنظر آید که "ج.ن.ا" یک نیروی سیاسی فوق ارتجاعی است که بمعنی بقدرت رسیدن، اعدام و شکنجه و سنگسار و حمله به زنان و سرکوب فکری و فیزیکی کوچکترین اشکال دموکراسی، و حتی زندگی عرفی را سازمان خواهد داد در واقع جمهوری اسلامی در ایران آئینه تمام‌نمایی جنایاتی است که "ج.ن.ا" در صورت پیروزی انجام خواهد داد. و در افکار عمومی مردم جهان نام دادگاههای شرع خلخال و گیلانی و لاجوردی و پیری و بمب‌گذاری و ترور و گروگان‌گیری را زنده میکند. بی سبب نیست که کسی اعتراضی جدی علیه این کودتا نکند. طبیعتا اینها اتهاماتی ناروا به "ج.ن.ا" نمیباشد. "ج.ن.ا" در ژوئن گذشته با راه انداختن خشونت و حمله به زنان چشمه‌ای از هنرنامه‌های آتی خود را بنمایش گذاشت. و باز طرف مقابل ارتش الجزایر در افکار عمومی ارتش بدنامی نیست. ارتشی است که در جریان مبارزه برای استقلال ملی الجزایر شکست گرفته است و ارتشی است در مجموع عرف‌گرا. آیا اینها دلایل کافی برای توجیه کودتا است؟ ایدئولوژی و هدفهای ضد دموکراتیک و ارتجاعی "ج.ن.ا" حقانیتی برای کودتا ایجاد نمیکند. حتی بلحاظ زمانی نیز، این کودتا در بدترین زمان ممکن انجام گرفت، یعنی اولاً در لحظه‌ای که "ج.ن.ا" در دور اول انتخابات با رای اکثریت مردم پیروز شده بود و در روانشناسی توده‌ها، تبلور خواست جمعی آنان بود، بی آنکه مردم در عمل دریابند "ج.ن.ا" نه تنها قادر به پاسخگویی به خواسته‌های آنان نیست، بلکه زندگی خراب آنان را نیز تباه تر خواهد ساخت. ثانیاً، این کودتا، نه فقط فرآیند دموکراتیزه کردن در ساختارهای اجتماعی و سیاسی را متوقف میسازد، بلکه نیروهای دموکراسی در جامعه الجزایر را نیز بدست تضعیف مینماید. نمیتوان با اقدامات ضد دموکراتیک، از دموکراسی دفاع کرد. اقدامات ضد دموکراتیک، با هر نیت خیری هم که بوده باشد، هرگز بنگ مردم دموکراسی تمام نشده است. ثالثاً دموکراسی نقطه ضعف اصلی "ج.ن.ا" میباشد و اکنون کودتای ارتش به ایسـن نیروی ضد دموکراسی عملا حقانیت داده است، زیرا "ج.ن.ا" از طریق یک رای همگانی بطرف قدرت

با بلغ بر ۵۰ هزار تن است. معدن نمک بیجار با تولید سالیانه ۷ هزار تن از دیگر معادن فعال منطقه محسوب میشود. در مجموع از ۲۹ معدن در حال استخراج منطقه موسوم به " استان کردستان " ، ۱۰ واحد را معدن آهک و گچ و ۹ واحد را معدن مرمر و مرمریت تشکیل میدهند.

در رابطه با فعالیتهای معدنی موجود چند نکته قابل تذکر است: نخست اینکه اکثریت قریب به اتفاق معادن مزبور توسط خود اهالی کشف و شناسایی شده‌اند و نه توسط کارشناسان اداره زمین‌شناسی. دوم اینکه بدلیل فقدان وسایل و امکانات فنی لازم،

رژیمیست که شکوفائی اقتصادی يك منطقه را در تداوم با تداوم اقتدار سیاهش مبینند. و اینهمه در شرایطی صورت میگیرد که به اعتراف زمین شناسان و کارشناسان معدنی، منطقه کردستان خصوصا در نواحی جنوبی و مرکزی آن بلحاظ دارا بودن ذخایر متنوع معدنی و اقتصادی بودن استخراج بسیاری از این ذخایر، یکی از مناطق غنی ایران محسوب میشود. بعقیده کارشناسان ناحیه‌ای از منطقه کردستان که اکنون تحت عنوان " استان کردستان " در تقسیمات کشور جای گرفته، علیرغم وسعت نسبتا کم، از استانهای است که ساختار زمین شناسی متنوعی

ویژگی تک پایه بودن اقتصاد کشور ما و اتکالی عمده آن بر صنعت نفت و درآمدهای ارزی ناشی از صدور نفت خام و بموازات آن حاکمیت يك بوروکراسی انگلی بورژوازی، که چه در رژیم ستم شاهی و چه در رژیم ولایت فقیه، با پرکردن منقذهای جامعه عماره ثروتهای ملی جامعه را بلعیده و با تورم بخش خدمات رشد واقعی را از صنعت و فعالیتهای اقتصادی تولیدی سلب نموده، اکنون عواقب شوم خود را برای قضاوت جامعه در برابر انتظار همگان قرار داده است. صنعت ضعیف و عقبمانده مبتنی بر مونتاژ و وابستگی بسه امپریالیسم، کشاورزی درحال انقراض با بازدهی

نگاهی به وضعیت معادن و معدنچیان کردستان

ب. مشتاق

تمامی معادن مزبور بصورت سطحی استخراج میشوند و نه عمقی؛ که این مسئله یعنی عدم حفر تونسل و استفاده از ریل باعث بهره برداری غیراقتصادی و غیر علمی از معادن مزبور میگردد. سوم اینکه تقریبا تمامی معادن مزبور بصورت فصلی مورد بهره برداری قرار میگیرند و حدودا شش ماه از سال بدلیل برف و بارندگی و سرما خرابی راهها، فعالیت و استخراج متوقف میگردد. و چهارم اینکه مواد معدنی مسود استخراج از رایجترین و معمولترین کانیها محسوب میشوند یعنی موادی که نیازی به جدا سازی کانیها از طریق ذوب و غیره ندارند و مستقیما و یا با اندک تغییراتی مورد استفاده مقاضیان قرار میگیرند. و این خود ثابت میکند که دولت درمانده اسلامی علیرغم غنای منطقه کردستان تلاشی برای استخراج کانیهای کاربر انجام نمیدهد. بر طبق ارزیابی و تحقیقات کارشناسان کانیهای زیردر مناطق مرکزی و جنوبی کردستان وجود دارند که رژیم تاکنون اقدامی برای استخراج آنها انجام نداده است: معدن بوکیست و پالئولایت در ناحیه سقز و بانه با ذخیره احتمالی ۱۵ میلیون تن که از آنها میتوان در تولید آلومینیوم استفاده کرد. ذخائر آهن با برآورد اولیه سی میلیون تن و باعیار ۵۸ تا ۶۷ درصد که در نواحی مرکزی و شمالی کردستان قرار دارند. ذخائری از مس، سرب، روی، منگنز و تیتانیوم - ذخایری از مواد معدنی غیر فلزی و مهم نظیر سیلیس و فلدسپات که در نواحی سقز، دیواندره و قروه قرار دارند. به این لیست میتوان آبهای معدنی و طبی را نیز افزود که در مناطق مختلف کردستان نظیر آسمان بولاغی، عربشاه، آققلعه‌سی و غیره پراکنده‌اند که تاکنون فعالیتی جهت بهره‌برداری اقتصادی از آبهای معدنی مزبور بعمل نیامده است و صرفا مورد استفاده شخصی اهالی محل و شمار کمی از مسافران قرار میگیرد.

اما در پس این ناتوانی، بی برنامه‌گی و عدم توسعه فعالیتهای معدنی توسط رژیم اسلامی سرمایه

دارد و وجود عوامل کانی ساز سبب ایجاد پتانسیلهای مناسب معدنی در آن شده است. تا قبل از انقلاب بهمن ۵۷ مهمترین معادن منطقه مزبور محدود بسه سنگهای تزئینی ناحیه قروه بود که توسط بخش خصوصی شناسایی شده و مورد بهره برداری قرار گرفته بود. در این بخش از کردستان ۲۹ معدن به بهره برداری رسیده که ۲۲ مورد آنها فعالند و مابقی بنسب به دلایلی نیمه فعال میباشد. در سال ۱۳۶۶ حدود ۴۰۰ هزار تن مواد معدنی از معادن منطقه استخراج شده که در برگیرنده سنگهای تزئینی، سنگهای لاشه و آهکی، نمک طعام، گچ و پومیس (یا سنگ پا) بوده است. هم اکنون بزرگترین معادن این منطقه را سنگهای تزئینی شامل آهکهای دگرگونه (یامرمر - یتر) و مرمر تشکیل میدهند که با رقم استخراج سالانه ۲۷۰ هزار تن نقش بزرگی را در اقتصاد قروه ایفا میکنند. که این بذل توجه نیز البته دلایل سیاسی دارد، نواحی بیجار و قروه بدلیل شیوع مذهب تشیع در میان آنها و عوامل دیگر از دیرباز نقشی در جنبش ملی - انقلابی خلق کرد بازی نکرده‌اند. هم اکنون معادن سنگهای تزئینی قروه اساسا توسط شرکتی بنام " ایران سنگ " مورد بهره برداری قرار میگیرد، که اهم آنها عبارتند از: معدن مرمریت چال زندی با میزان استخراج سالیانه ۱۵۰ هزار تن، معدن مرمریت خاوردی ۳۰ هزار تن، معدن مرمریت " وپسج " ۱۷۵۰۰ تن، معدن مرمریت اوریه ۱۰ هزار تن، معدن مرمریت شانوره ۵۵ هزار تن و معدن مرمریت قسطلان ۲۰ هزار تن. دیگر معادن سهم سنگ تزئینی در ناحیه گاوشان در شمال کامیاران قرار دارد که از آن سالیانه ۳۰ هزار تن سنگ استخراج میگردد. علاوه بر این کانسارهای متعددی از گچ در شمال شرقی کردستان یافت شده که بدلیل بی توجهی دولت و کمیبود تولید، استخراج آنها محدود به استخراج ۲۰ هزار تن از سه کانسار گچ مرادقلی، خوشمقام و شورسو در ناحیه بیجار و تکاب است. دیگر معادن مهم این بخش از کردستان را سنگهای لاشه و آهکی تشکیل میدهند که عمدتا در ساختمانها مصرف میشوند و میزان استخراج آنها

سنتی و ناچیز، معادن دست نخورده و با بهره برداری غیر اقتصادی و غیر علمی از آنها، همه و همه ثابت میکنند که علیرغم تنوع جغرافیایی و اقتصادی ایران و علیرغم دارا بودن امکانات بالقوه اقتصادی کشور ما محکوم است که در آستانه قرن بیست و یکم و در عصر انقلاب تکنولوژیکی سوم و یکه تازی کامپیوترها و مصنوعات انفورماتیک در منجلاب عقب ماندگی و رکود اقتصادی دست و پا زند و با اتکالی صرف بر درآمد های ناشی از تاراج نفت - که این نیز در سی ساله آتی به پایان خواهد رسید - خود را چند صباحی دیگر بر سر پا نگهدارد. بی توجهی به منابع و معادن غیر نفتی کشور یکی از تبعات همین فعال مایشناسی بوروکراسی متروپ بورژوازی انگلی در کشور ما است. این بی توجهی خصوصا خود را در مناطق ملی جلوه گر میسازد. در واقع اگر خصلت استبدادی، انگلیسی و بوروکراتیک رژیم سلطنتی و رژیم اسلامی سرمایه، در کل کشور باعث عدم اولویت صنایع مادر، عدم مدرنیزاسیون کشاورزی و فقدان برنامه علمی جامع جهت بهره برداری از معادن ایران شده و میشود، در مناطق ملی این بی توجهی دلایل خاص سیاسی و شوونیستی خود را نیز دارد. فقدان کارخانجات کافی عدم توجه به مدرنیزه کردن حتی ابتدائی کشاورزی و عدم انرژی گذاری برای شناسایی و استخراج معادن در مناطقی چون کردستان، بلوچستان و ترکمن صحرا دقیقا موید همین امر است. از اینرو اگر هم درمقیاس ناچیزی در منطقه ای از خاک کشور، صنعت مهمی بنا شده، کشت و صنعتی بر پا گشته و معدن بزرگی به مرحله استخراج رسیده، مناطق محروم ملی را از این حداقل " نعمت " نیز محروم نموده است. و این البته جای تعجب ندارد. در رژیمی که تداوم اقتدارش جز از طریق بی حقوقی میلیونی توده‌های لگدمال شده و جز از طریق تکیه بر سرب داغ و سر نیزه‌های عریان بدست نمیاید، انتظاری جز این داشتن اگر نشانسه سخاوت نباشد نشانه خام خیالیست. نگاهی مختصر به فعالیتهای معدنی کردستان گواه بارز مدعای ما و اثبات گر درماندگی و بی برنامه‌گی و ارتجاعیست

آنها را برسمیت شناخته، درمعدان کردستان بعنوان تشکلهای غیرقانونی و ممنوعه تلقی میشوند و ایسن اگر بازگشت به عهد بربریت نباشد، چیزی جز سیمای خشن سرمایه‌داری را در اوان تولدش بسه نمایش نمیکند.

اما درمقابل اینهمه مشکلات و مصائب کارگران معدنچی کشور ما نه تنها مبارزه متشکل و متحدی را در برابر رژیم و سرمایه‌داران سازمان ندهاند، بلکه بسیاری از آنها حتی از پیگیری خواستههای خود در چهارچوب ضوابط قانون کار رژیم نیز غافلند و ایسن خود پائین بودن سطح آگاهی و فقدان سنت مبارزاتی کافی را به اثبات میرساند. درواقع اگر از مبارزات دلیرانه کارگران معدان نفت و برخی معدان بسز رنگ دیگر نظیر مس سرچشمه و ذغال سنگ سنگرود صرفنظر کنیم، با جرئت میتوانیم بگوئیم که معدنچیان ایران برخلاف هم قطارانشان در سایر نقاط جهان از سنت رزمندگی کمتری بهره‌مند هستند. و این البته محمول چند عامل کلیدیست: نخست، بی توجهی بیشتر و ان کارگری و کمونیست نسبت به سازماندهی این بخش از کارگران و نسبت به اهمیت بردن آگاهی مبارزاتی و سوسیالیستی پدرون معدنچیان؛ دوم، کمیت ناچیز کارگران در بسیاری از معدان، دور بودن معدان از مراکز شهری (بمشابه یک امکان بزرگ انتقال آگاهی به معدنچیان) و فصلی بودن فعالیتهای معدنی که سبب عقیم گذاشتن فعالیتهای سازمانگرا در فواصل طولانی مدت میشود. سوم، فقدان یک اتحادیه سراسری و یا منطقه‌ای معدنچیان، که سبب پراکندگی صفوف کارگران میشود. معضلی که در صورت شکل گیری یک اتحادیه قدرتمند که قادر باشد همه معا دن را تحت پوشش گیرد، براحتمی میتواند مرتفع شود. اتحادیه، آن تشکلی است که میتواند با ایجاد زنجیری نامرئی در میان دهها صدها معدن دورافتاده کارگران بظاهر پراکنده در کوهستانهای صعب‌العبور را به ارتشی متحد، مبارز و آگاه به حقوق صنفی و رفاهی تبدیل کند. از اینرو عناصر پیشرو، کمونیست و انقلابی موظفند چه از طریق اختماص بخشی از مضامین تبلیغی و ترویجی خود به روشن نمودن وضعیت معدنچیان و معضلات آنها، که میتوانسد بطرق شفاهی، توزیع نشریات و اعلامیه‌های کارگری و نیز با استفاده از برنامه‌های رادیویی پیش‌برده‌شود و چه از طریق فعالیتهای مستقیم سازمانگرا، کارگران را به علل ادبار و تباهی جسمی و روحی‌شان آگاه نمایند و مراکز معدنی و ایران و از جمله کردستان را از رکود و رختی که اکنون دچار آنست نجات دهند. تشریح مشکلات و فرموله نمودن مطالبات صنفی معدنچیان، تشریح ضرورت شکل و اتحاد مبارزاتی، تبلیغ و ترویج مضامین یک قانون کار انقلابی - دمکراتیک، و گسترش تماس و پیوند با کارگران معدنچی چه در مراکز کار و چه در محلات زحمتکش. نشین تحت سکونت آنها، اینها هستند عاجل‌ترین وظایف عناصر پیشرو و انقلابی؛ وظایفی که در صورت تحقق، بدون شك دست‌آوردهایی برای این بخش از طبقه کارگر کشور ما به ارمغان خواهد آورد. آنرا در جایگاه واقعی اش در صفوف رزمنده کل طبقه قرار خواهد داد.

+ کلیه ارقام و آمار مندرج در این مقاله از مجله "اصحاب انقلاب" گاهنامه ویژه رژیم اسلامی برای کردستان، برگرفته شده است.

لباس کار، حق استحمام بعد از پایان کار، و حق درمان رایگان. درمعدان قرون وسطایی کردستان حتی قانون کار ارتجاعی رژیم اسلامی نیز اجسرا نمیشود. و همه این بی حقوقی‌ها نیز تحت بهانه موقتی بودن کارگران و فصلی بودن کار توجیه می‌شود.

۳- امتیازات ویژه معدنچیان: اصولا در هر کشوری، کار درمعدان را معمولا در دریف کارهای پرمشقت و طاقت فرسا طبقه‌بندی میکنند که بسر مبنای آن، میزان دستمزد، سن بازنشستگی و نیز ساعات کار هفتگی معدنچیان میبایست از سایر بخشهای کارگران آن کشور متفاوت باشد. یعنی سطح دستمزد های بالاتر، حق برخورداری از بازنشستگی زودرس و ساعات کار کمتر را برای کارگران معدنچی تضمین مینمایند. اما درمعدان ایران بطور اعم و درمعدان کردستان بطور اخص، اصولا چنین امتیازاتی نه تنها برای معدنچیان برسمیت شناخته نمیشود، بلکه در بسیاری موارد میزان حقوق و مزایای معدنچیان از سایر بخشهای طبقه کارگر - خصوصا در قیاس با کارگران شاغل در کارخانجات - نیز کمتر میباشد.

۴- عوارض و بیماریهای ناشی از سختی کار و آلودگی محیط کار. کار درمعدن جدا از بی حقوقی قیهای گسترده‌ای که برای کارگران بدنبال دارد، سبب بروز بیماریهای خطرناک نیز میشود که هریک از آنها پنتهای کافیس تا زندگی کارگر و خانواده ه تحت تکفل او را بر باد دهد. این بیماریها و عوارض عمدتا به سه دسته تقسیم میشوند: اول، بیماریهای که بدلیل سروکار داشتن با اجسام سنگین و حمل و نقل قطعات سنگین سنگ پدید میآید. بروز کمزوری در دهای شدید، بروز بیماری دیسک، افتادن از بالای صخره و یا ریزش کوه و افتادن سنگهای بزرگ بر روی کارگران و شکسته شدن دست و پای معدنچیان و درموردی لسه شدن آنها در زیر تخته‌سنگها. دوم، عواقب ناشی از استفاده از مواد منفجره برای متلاشی کردن سنگها و ایجاد شکاف، که تاکنون درمورد زیادی سبب مرگ و میر کارگران شده است. سوم، گردوخاک ناشی

از شکستن سنگهای آهکی و غیره، که بدلیل فقدان ماسک و وسایل ایمنی دیگر موجب بروز بیماریهای خطرناکی نظیر سل، آسم و غیره میگردد. درمقابل این همه خطرات جانی، کارگران معدان کردستان از کوچکترین امکانات درمانی برخوردار نیستند و خطر پیری زودرس و فرسودگی ناشی از کار آنها را تهدید میکند.

۵- فقدان هرگونه تشکل کارگری درمعدان کردستان. در بسیاری از کارخانجات ما شاهد حضور و فعالیت تعدادی از تشکلهای قانونی نظیر تعاونی مصرف، تعاونی مسکن، صندوق اعتبار کارگری و تشکلهای ورزشی هستیم. درمعدان کردستان نسه تنها از وجود چنین تشکلهایی خبری نیست. که تا اندازه‌ای به عدم اتحاد و آگاهی مبارزاتی کارگران بر میگردد. بلکه کارفرمایان به انحاء مختلف از قبیل پیمانی بودن کارگران و فصلی بودن کار، از شکلگیری آنها ممانعت بعمل میآورند. یعنی نسه تنها شکلگیری یک سندیکا یا اتحادیه کارگری، و یا شکلگیری یک هسته مخفی کارگران پیشرو شدیدا با سرکوب کارفرما رژیم روبرو میشود بلکه بسیاری از تشکلهای قانونی نیز که ظاهرا قانون کار رژیم

واقعیت بزرگتری خودنمایی میکنند و آن وضعیت اسفبار و دردناک کارگران یا معدنچیان است که در این معدان بکار اشتغال دارند و یا بعبارتی بهتر به انجام اعمال شاقه مشغولند. البته بدلیل عدم توسعه فعالیتهای معدنی در کردستان و بازدهی ناچیز معدان موجود و غیرمکانیزه ویدی بودن کار، تنها بخش ناچیزی از طبقه کارگر کردستان را معدنچیان تشکیل میدهند. تقریبا بین ۱۰ تا ۲۰ نفر در هر یک از معدان کردستان مشغول بکارند. برای نمونه در معدن نمک بیجا ۲۶ نفر، درمعدن سنگ چال‌زاغه ۲۵ نفر و درمعدن گچ خوشمقام ۱۴ نفر مشغول بکار هستند. اگر میزان متوسط اشتغال درمعدان کردستان را ۱۵ نفر فرض کنیم آنگاه میتوانیم بگوئیم که حدود ۴۵۰ نفر درمعدان منطقه موسوم به "استان کردستان" بکار اشتغال دارند که از میزان کارگران یک کارخانه متوسط در تهران نیز پائینتر است. تقریبا تمامی معدان کردستان در دست سرمایه‌داران بخش خصوصی است که از طریق قرار داد با اداره کل معدان و فلزات، معدان مزبور را اجاره مینمایند. خود این سرمایه داران که در طیف بندی طبقاتی جزو بورژوازی کوچک محسوب میشوند، از دو طریق معدان تحسنت اجاره خویش را مورد بهره‌برداری قرار میدهند: اول از طریق استخدام کارگر و دوم از طریق قطعه‌بندی و اجاره مجدد معدن به چند یا چندین نفر. با این همه، حتی درموردی که صاحب معدن و سرمایه دار، خود در نقش یک کار فرمای مستقیم ظاهر میشود و به استخدام کارگر مبادرت میورزد، تلاش میکند که شیوه کنتراتی - را که یکی از اشکال خشن و عقب مانده استثمار سرمایه‌داری محسوب میشود - در محل کسار اعمال کند، تا بی نیاز از نظارت و کنترل شدید، و با تشویق کارگران به رقابت با یکدیگر، میزان استخراج را افزایش دهد. در چنین حالتی کارگر سعی میکند، با تحویل میزان هر چه بیشتر مواد معدنی بسر دستمزد خود بیافزاید، غافل از اینکه نفع اصلی چنین شکلی از کار را تنها و تنها سرمایه‌دار میبرد و سبب افزایش تباهی جسمی و روحی کارگر معدنچی میگردد.

اما جدا از مسئله کنتراتی، کارگران معدان کردستان با معضلات دیگری نیز روبرو هستند که عبارتند از:

۱- فصلی بودن مدت اشتغال آنها. اکثریت قریب به اتفاق معدان کردستان، حداقل در شش ماه از سال تعطیل هستند که این مسئله ناشی از استخراج سطحی یا روی زمینی مواد معدنیست که طبیعا در فواصل بارندگی و یخبندان قادر به ادامه‌کاری نخواهند بود. این مسئله بخودی خود مشکلی محسوب نمیشود اگر کارگر در دوره تعطیل معدن اخراج نمیشد و اگر از بیمه بیکاری و حقوق کافی برخوردار میبود، اما برای سرمایه‌دار و اداره معدان و اداره کار رژیم تنها چیزی که ارزش ندارد، همین توجه به چگونگی تامین معیشت کارگر در ایام سرماست. سرمایه‌دار در فصول گرما تا آنجا که میتواند شیره جان کارگر را تا آخرین قطره میگیرد و پس از آن جان بی رمق کارگر را به سرمای زمستان و گرسنگی ناشی از بیکاری میسپارد.

۲- فقدان مزایای شغلی نظیر حق سختی کار حق ایاب و ذهاب، تامین غذای کارگران، حق داشتن

گابوس وحشت

صاحبهای درباره زندانهای جمهوری اسلامی (قسمت آخر)

در اینجا لازم میدانم اشاره بکنم به مسئله عفو بعد از اعدامهای ۶۷ و زندانیانیکه بعد از تحمل سختترین فشارها در دوره زندان و بعد از تحمل دوره چند ماهه اعدامهای ۶۷ که تنها به يك كاپوس وحشت شبیه بود مجبور شدند علیرغم میل خود شرکت در سمینار و راهپیمائی ساختگی رژیم را بپذیرند. این درحالی بود که در همان وقت به تك زندانیان گفته میشد یا قبول سمینار و راهپیمائی و یا خودتان که میدانید (اشاره به اعدامها)!

رژیم قصد داشت بعد از کشتار هزاران زندانی، باقیمانده آنان را به مرگ سیاسی واداشته و اعتبار آنان را بعنوان زندانیان سیاسی لکه دار کرده و بیوند مردم را با آنان از بین ببرد. ولی مردم خوب میدانند که اکثریت این زندانیان سالها زیر شدیدترین شکنجهها و فشارها قرار گرفتهاند و نه تنها تن به همکاری با رژیم ندادند بلکه همیشه قلب آنان برای مردم زحمتکش میطپید است و در مقابل اینهمه رنج که درمراحلی از توان بشری خارج

نمیکردند. بخاطر همین اتحاد و یکپارچگی، رژیم همیشه سعی میکرد زندانیان را بنا بر نوع برخورد و موضع گیریشان دربندهای مختلف نگهداری کند. مثلا دربندهای که فقط بخاطر "جهاد" کار در زندان - نرفتن شکل گرفته بودو همه مصاحبه را پذیرفته بودند، فشار فقط برای رفتن به کار (بیگاری) بود و اگر نمیرفتند، سرموضعی، مرتد و ۰۰۰ خوانده میشدند. در خود بند جهاد فشار برای همکاری اطلاعاتی بود. بندی که حاضر به مصاحبه نبود، فشار فقط برای مصاحبه بودو سؤالی یا فشاری برای "جهاد" رفتن درمیان نبود حتی زندانیانی که مدت محکومیت خود را تمام میکردند در صورت نپذیرفتن مصاحبه در انتظار و جمع زندانیان و عدم انزجار از مواضع سیاسی و ایدئولوژی خود آزاد نمیشدند. بهمین علت این زندانیان را کسه پیش از صدها نفر بودند در بندهای جداگانه ای زندانی میشدند که درمیان زندانیان بعنوان "بند ملی کشا" نامیده میشدند.

حسین قبل از توضیح درباره مسئله توابع لازم است درمورد مقاومت و اشکال آن در زندان جمهوری اسلامی توضیحاتی بدهم تا درک واقعی و ملموستری از این پدیده توابع داشته باشیم. مقاومت از مرحله بازجوئی که حیاتی ترین و اساسی-ترین مرحله آن بود شروع میشد. در این قسمت میتوانیم در چهارچوب مقاومت اشکال مختلف آنرا بررسی کنیم: ندادن هیچ قرار و اطلاعات و دفاع از خط سیاسی و ایدئولوژی که عالیترین سطح مقاومت بود و چنین افرادی صف اول جبهه مقاومت را بوجود میآوردند. سطح دیگر عبارت بود از ندادن اطلاعات ولی وانمود کردن به بی خطی یا وانمود کردن به کناره گیری از رابطه تشکیلاتی مربوطه و رد کردن خط سیاسی تشکیلات معین که بسته به وضعیت مشخص فرد درموقع دستگیری و نیز ظرفیت او، سنگر مناسبی برای ایستادگی درمقابل دشمن بوجود میآورد و البته باید اضافه کنم که این مانور-ها درموردی با لغزشها و ضعفائی همراه بود. در

حسین: زندانیانی که بعد از تحمل سختترین فشارها در دوره زندان و بعد از تحمل دوره چند ماهه اعدامهای ۶۷ که تنها به يك كاپوس وحشت شبیه بود مجبور شدند علیرغم میل خود شرکت در سمینار و راهپیمائی ساختگی رژیم را بپذیرند. این صحنه سازیهای رژیم خللی در حیثیت و شرافت این زندانیان بعنوان زندانیان سیاسی ایجاد نکرده و نخواهد کرد.

بود ایستادگی کردند و بخاطر همین بنظر من ایس صحنه سازیهای رژیم خللی در حیثیت و شرافت این زندانیان بعنوان زندانیان سیاسی که مقاومت ستودنی آنها را طی سالها از نزدیک شاهد بودم ایجاد نکرده و نخواهد کرد.

راه کارگر: با توجه به اینکه آبارتاید جنسی یکی از میانی نظری جمهوری اسلامی است، از رقبا سوزان و پرورین میخوایم درباره عواقب و آثار آن در زندانهای رژیم توضیحاتی بدهند. همچنین ما در دهه سیاه جمهوری اسلامی شاهد حضور کودکان در زندانها درکنار مادران زندانی هستیم که کشا مضاعفی را بر زنان وارد میکند، وضعیت این مادران و کودکان چگونه بود؟

سوزان: در نظام اسلام، زن انسان درجه دو و بدتر از آن نیمی از يك انسان - یعنی يك مرد -

در خارج از این چهارچوب کسانی بودند که خودرا تسلیم فشار رژیم میکردند و برای توجیه این مسئله خود را توابع میخواندند. که از مغفورتترین آنها میتوان: ناصریراحمدی، کوچکپور، رضاطبسی و ۰۰۰ را نام برد که در بند ۲۰۹ علاوه بر دادها اطلاعات و گشت رفتن که باعث مرگ صدها نفر شدند، از زندانیان بازجویی نیز میکردند.

بعد از دوره بازجویی هم تقریبا به همین نحو میشد از پدیده مقاومت نام برد که در سطوح مختلفی شکل میگرفت. کلمه توابع را زندانیان فقط در مورد کسانی بکار میبردند که جاسوسی و همکاری اطلاعاتی میکردند و یا بنحوی در سرکوب زندانیان با رژیم همکاری میکردند. همانطور که اشاره کردم هدف رژیم این بود که زندانی را قدم به قدم عقب بنشانند تا هویت او را گرفته و از او يك جاسوس و خائن بسازد. چنین سیاستی همیشه با وحشیانه ترین فشارها و سرکوبها همراه بوده است.

اینجا يك نکته اساسی را نباید فراموش کرد. آن این است که این سنگرهای نسبتا مطمئن و کم خطر و این مانورها در گروه مقاومت دلبرانه صف اول و جبهه بود. اگر مقاومت آهنین رفقایی چون علیرضا شکوهی، یوسف آلیاری، فرزاد صدیق و ۰۰۰ نبود هیچگاه این مانورها برای کمتر کردن فشار ثمری نداشت. چرا که رژیم همیشه صف اول مقاومت را زیر بیرحمانه ترین فشارها قرار میداد تا برای فرار از فشار يك پله به عقب نشینی وادارد و اینرا همه زندانیان درمراحل مختلف زندان تجربه کردهاند. در این کویر وحشت که اولیه ترین حقوق انسانی در مورد زندانیان لگدمال میشد، باشکوهترین مقاومتها شکل گرفت و هر چه سرکوب رژیم وحشیانه تر میشد بهمان نسبت سنگرهای مقاومت فشرده تر میشد و همچون دژی تسخیر ناپذیرتر میگردد. اتحاد زندانیان با عنصر مقاومت بوجود خود ادامه میداد. روشن است که در این اتحاد همه دريك سطح برخورد

را به يك خانواده پاسدار داده بود كه البته بعداً مجاهدین او را فراری دادند .

سوزان : عموماً وقتی زن و شوهر را دستگیر میکردند بچه را هم میآوردند . در اینجا اضافه کنم که در موارد زیادی زن فعالیتی نداشته اما وقتی برای دستگیری مردی میرفتند زن را هم میآوردند . مواردی بود که زن زندانی را مجبور میکردند که بچه اش را از زندان بیرون بفرستد، حتی اگر او کسی را در بیرون از زندان برای نگهداری بچه اش نداشت . و در مواردی دیگر که مادر خود داوطلب بود که بچه را بیرون بدهد، مقامات زندان ممانعت نمیکردند . بطور کلی از بچه بعنوان عامل فشار بر مادران استفاده میکردند .

راه کارگر : آیا کسانی بودند که حامله بودند و اعدام شدند؟

سوزان : بله ، و موردی که برجسته بود ، اعدام شهناز عالیخانی - از گروه نبرد در سال ۶۰ است که هفت ماهه حامله بود .

راه کارگر : چرا او را با اینکه بچه داشت اعدام کردند و چرا تا بدنبال آمدن بچه صبر نکردند؟

پروین : اینجور چیزها برای رژیم اهمیست نداشت و در بحبوحه سال ۶۰ رژیم مثل آب خوردن آدم میکشست . من خودم موردی را بیاد دارم که زنی را که ۴ ماهه حامله بود ، مرا در حالیکه شکنجه شدیم به او نشان دادند و گفتند میبینی که چه جوری میزنیم . همچنین یکی از بچه های اتحادیه کمونیستها را بنحو وحشتناکی جلوی چشم او زدند و سپس همین زن حامله را شکنجه کردند . اسم بازجوی او قاسم بود . آن زن از سوسیالیسم دفاع میکرد . بازجو گفت ما يك آیه داریم که اگر بین ما و کفار نیروهای مسلمانی حایل باشند و برای کشتن کفار ناگزیر باشیم این مسلمانان را هم بکشیم، اشکالی ندارد ، بعداً به او گفت اگر من بخوام اطلاعاتی از تو بگیرم تو را میزنم ، حتی اگر بچه ات کشته بشود . علت اینکه آنها زن حامله را هم میکشند ، ریشه در اینجا دارد . البته مواردی هم بوده که گذاشتند مادر بچه اش را بدنبال بیاورد و بعداً اعدامش کردند .

سالها که خیلی چیزها را میفهمیدند - خیلی غم - انگیز بود . رژیم گاهی از طریق بازجویی از بچه ها سعی میکرد اطلاعاتی از خانواده ها بدست آورد . مواردی هم بوده که بچه ها را هم کتک زده بودند . بچه ها خیلی چیزها در زندان میدیدند ، حتی بازی بچه ها بازی بازجو - متهم شده بود . مثلاً نمونه غم انگیزی بود که بچه ای بنام یاور که ۴ سال داشت يك روز ۱۲ تا بچه بند را روبه دیوار میکندویکی را میخواباند و هی میگوید ، بابات کجاست . یا بچه -



هایی که اکثراً زنان را میدیدند و از مردها خبری نداشتند مگر پاسدارانی که بخاطر مشکل فنی زندان برای تعمیرات میآمدند، یکرز که زنان و بچه ها را به حسینیه برده بودند بچه ها که مردهای زندانی را دیده بودند میگفتند ماما اینهمه " برادران فنی ! یعنی بچه ها جز پاسدارانی که دیده بودند ، تصور دیگری از مردنداشتند .

راه کارگر : بچه ها را عموماً بخاطر اینکه سرپرستی نداشتند به زندان میآوردند یا عامل گروگان گیری هم در میان بود؟

پروین : طبیعی ترین شکل این بود که هر

است . ما زندانی رژیمی بودیم که قوانین آپارتاید جنسی را بر زنان تحمیل کرده است ، ما همواره بدلیل اینکه زن بودیم در معرض تحقیر و توهین قرار داشتیم همواره بما القاء میشد که جای شما در خانه است ، شما باید بچه داری میکردید ، شما غلظهای زیادی کرده اید و خود را قاطی سیاست کرده اید . بمابدلیل زن بودن سیگار نمیدادند ما مجبور بودیم در حضور مردان چادر سیاه بسر کنیم و روی خود را ببوشانیم ، چوراب کلفت و شلوار داشته باشیم . ماحتی حق پوشیدن چادر رنگی را نداشتیم . چا دری که بطور سنتی در هر شهر و روستای زنان بسر میکنند ؛ بابت اینکه تعدادی از رفقای ما این تحمیل را نپذیرفتند تا یکسال آنها را در شرایط تنبیهی شدیدی نگه داشتند . آنها را در اتاقهای زیرزمینی که کوچکترین منفذی به بیرون نداشت زندانی کردند و تعدادی از آنها را که بیشتر - بین مقاومت را از خود نشان داده بودند باز نانی که بجرم فساد و فحشا دستگیر شده بودند ، در يك اتاق گذاشتند . در مقابل اعتراض رفقای ما گفته بودند شما فرقی با این زنها ندارید .

جمهوری اسلامی در قلمرو شکنجه نیز میان زن و مرد تفاوت قائل میشد و شکنجه زنان ویژگیهایی داشت . مثلاً در سال ۶۷ حکم مرگ زنان کمونیست را با شلاق تعیین کرده بودند : شلاق تا مرگ یا پذیرش اسلام .

پروین : در زندانی که بچه وجود داشت وظیفه نگهداری آن مطلقاً بمعده مادر بود ، این در نظام فکری جمهوری اسلامی نمیگنجد که پدر هم حق دارد که از بچه نگهداری کند حتی اگر پدر میخواست که چنین وظیفه ای را بمعده بگیرد جمهوری اسلامی چنین اجازه ای نمیداد . در سلولهای ۲ تا ۳ نفره ما شاهد زندگی مادران با فرزندانمان بودیم ، تا سال ۶۲ در ۲۴ سلول از بند زیر بازجویی ۲۰۹ ، ۲۵ تا ۲۶ بچه همراه با مادرانشان زندگی میکردند ، بچه هائی تا سن ۴ و ۵ سالگی و نوزادهائی که در زندان بدنیا آمده بودند . پاسدارها بشوخی میگفتند ما باید يك مهد کودک هم درست کنیم . اگر ۷۰ زن در سلولها

پروین : وجود بچه در زندان شرایطی ایجاد میکند که رژیم با استفاده از آن مادر را شدیداً زیر فشار قرار میدهد . زندگی بچه ها در زندان - خصوصاً ۴ - ۵ سالها که خیلی چیزها را میفهمند - خیلی غم انگیز بود .

راه کارگر : آیا شده بود که در مقابل بچه ، در اتاق بازجویی مادر را شکنجه کنند؟

پروین : شهلا کوهستانی از بچه های مجاهدین بچه اش در اتاق دیگر گریه میکرد و شیر میخواست و پاسدارها نمیگذاشتند برود . اما بچه ای که بفهمسد و جلوی او مادر را شکنجه بدهند من خودم ندیده ام . **سوزان :** از این موارد فراوان بود . زنی را که دستگیر میکردند روزهای اول در راهر و اتاقهای

خانواده ای که بچه داشت ، بچه را هم میآوردند . در این تردیدی نیست که از بچه بعنوان يك عامل فشار استفاده میکردند . اگر میدیدند با استفاده از بچه میتوانند بر مادر یا پدر فشار بیاورند و آنها را بشکنند ، تردیدی بخود راه نمیدادند . بچه ها که بزرگتر میشدند ، در مواردی آنها را به خانواده زندانی تحویل میدادند البته در بعضی موارد نیز بچه را تحویل نمیدادند . مثل بچه مسعود رجوی که با اینکه پدر و مادر رجوی خواهان بچه بودند اما لاچوردی و

وجود داشت بطور متوسط ۲۵ بچه در سلولها زندگی میکردند . این بندها زیر بازجویی بودند . در این میان مادرانی بودند که شیرهایشان زیر فشار عصبی زندان خشک شده بود . برای گرفتن شیر آدم باید امتیازاتی به رژیم میداد . مادرانی بوده اند که بخاطر بچه هاشان اطلاعاتی را به رژیم داده اند . بنابراین میبینیم که وجود بچه در زندان شرایطی ایجاد میکند که رژیم با استفاده از آن مادر را شدیداً زیر فشار قرار میدهد . زندگی بچه ها در زندان - خصوصاً ۴ - ۵

یكبار يوسف خواستار اين ميشود كه او را به بهدا ري ببرند، هم سلولي هایش ميپرسند براي چه كاري، تو كه پاهایت عمل شده . يوسف ميگويد بخاطر جوش صورت من . بچهها ميخندند ، چون او اعدامی بود ! يوسف ميگويد ميخواهم به اينها بفهمانم كه زندگي را دوست دارم . يوسف معلم مقاومت بود . من در گوشه اتاق بازجوشي جائي ديده بودم شبیه لانه حيوان كه از نثويان درست شده بود . مدتي يوسف را در آنجا ننگه ميداشتند . يكيار لاچوردی يوسف را ميبيندم ميگويد سلام دوست قديمی و ميخواهد بسا او دست بدهد اما يوسف دستش را عقب ميكشد و ميگويد ما دوستان قديمی بوديم اما حالا دستهای تو به خون جوانان ما آغشته است . چنين شهادتی كه با دیدن لاچوردی لرزه به اندامها ميفاتاد بسيار عظيم است . اين برخورد در حضور زندانيان ديگر بود .

در اواخر سال ۶۲ با رفيق اكبر نعمتی قسبل از اعدام او هم سلولي بودم . وقتي او را براي اعدام صا كردند در حاليكه همدیگر را در آغوش گرفته بوديم به گوشم نجوا كرد " حال من خوب خوبتره " ديگر محمد باطني بود كه در سال ۶۳ اعدام شد . روحیه اش چنان بود كه از او خيلي چيزها ياد گرفتم . حيدر زافي كه در سال ۵۹ دستگير و محكوم بيك سال زندان شده بود و بعد بدليل نپذيرفتن مصاحبه در زندان بود . تا اينكه در سال ۶۲ اطلاعات جديدي درباره اش لو رفت كه پس از آن محكوم به ۱۳ سال شد كه در سال ۶۷ اعدام شد . از چهره های مقاوم زندان بود . حميد حيدري از اعضای پيكار و مسعود صديقي نژاد از اعضای اقليت بودند . هر دو با اينكه مدتها زير حكم اعدام بودند اما روحیه بسيار خوبی داشتند . نادر محفني كه در سال ۶۲ در زندان بود كه لو رفت ، از چهره های مقاوم و باروحيه زندان بود . حسن اردبين او عينكش را به يك زندانی بهائى داده بود كه آنرا به دخترش برساند و بگويد كه پدرت مردانه ايستاد . على مهدی زاده هنگاميكه وي را براي اعدام ميبردند ترانه كالسكه زرین را خواند و متقابلا از بچه ها يك ترانه تركی خواست او را از اتاقهای در بسته اوين به اعدام بردند . حسين حاج محسن كه از چهره های مقاوم و محبوب زندان بود

زندانی روشن ميشد، زندانی از هويت مشخص خود و جايگاه تشكيلاتی اش دفاع ميكرد . من سعی ميكندم خاطرات کوتاهی از قهرمانانی كه ديده ام تعريف كنم . از اولين زندانيانی كه بعد از دستگيري ديدم مهراڻ شهاب الدين بود . مرا براي يانسمان پاهای به بهداری برده بودند، مهراڻ نيز چون دستش از جا در رفته بود دستش را از بالا كج گرفته بودند . ۱۰ و خود را بعنوان عضوی از مركززيت راهكارگر معرفی ميكرد و ميگفت محكوم به اعدام است و بخاطر مصاحبه تحت فشار است . بعدها نيز يكيار ديگر او را در حالی ديدم كه به دري از راهرو ۲۰۹ آویزان بود .



يوسف آياری كه از او خاطرات بيشما ري شنيدهم . وي از كوچكترين فرصتها براي تماس با ديگر زندانيان استفاده ميكرد و در اين تماسها هميشه به ديگران روحيه ميداد . فرزند صديقي نژاد از رفقای اقليت كه وقتسگی در بهداری با او هم سلول شدم ۲ ماه بود كه در بهداری بسر ببيرد و هر روز پایش را يانسمان ميكردند، چون در كف پاهایش هيچ يوستی ديده نميشد و فقط گوشتهای متلاشی شده باقيمانده بود . او براي اينطور تعريف كرد : " وقتي مرا به بهداری انتقال دادند كاملا بيپوش بودم زمانيكه بيپوش آدم يكثر را ديدم كه روی من خم شده و دستي را روی پيشانی من گذاشته با لخندی من گفت "

سوزان: مادری را می‌شناسم كه چون بشدت شكجه شده و قادر به راه رفتن نبود، به پسر دو سالطای تكيه ميداد كه در رفتن به دستش او را كلك كند. اين بچه در حقيقت هم چشم مادر بود - زيرا كه مادر چشم بند داشت - و هم كلك مادر در راه رفتن .

سوزان: چهره های مقاوم زندان زياد بودند و خاطره تك تك آنها برای من و ديگرانی كه آنها را ميشناختند، زنده است . متاسفانه من اينجا مجبورم تنها يكي دو مورد را بذكر كنم . يكي از چهره های بسيار برجسته و سرشناس زندان نسرین نيسك - سرشت از گروه چريكهای فدائی خلق همسر رحيم صبوری بود كه بر سر درهم شكستن او بازجوها با هم

حالت خوبه؟" سرم را به تايد تكان دادم و دهانش را نزديك گوشم آورد و گفت " نه سوساليسم فكر كن " . در يك لحظه خود را پر از انرژي يافتم اشك در چشمانم جمع شد و دستش را محكم فشار دادم . بعدها كه حال من بهتر شد و توانستم سرم را بلند كم فمبدم آن رفيق با زانوانش به اينطرف و آنطرف ميرو و به رفقای بستری كلك ميكند " در اين لحظه چشمان فرزند ير از اشك شد و ادامه داد " او يوسف بود . " يا اينكه

بازجوشي ننگه ميداشتند و يا در انفرادی . در اين مواقع وقتي مادر بازجوشي ميشد ، بچه ول بود کسی نبود كه بچه را ننگه دارد . ممكن بود بچه پشت در اتاق بازجوشي باشد يا در اتاق بازجوشي . وانگهی بچه ها شاهد پاهای ورپكرده و باندپيچی شده مادران و ساير زندانيان بودند . من مادری را ميشناسم كه چون بشدت شكجه شده و قادر به راه رفتن نبود ، به پسر دوساله اش تكيه ميداد كه در رفتن به دستش او را كلك كند . اين بچه در حقيقت هم چشم ما در بود - زيرا كه مادر چشم بند داشت - و هم كلك ما در راه رفتن . البته مادر كه نمیتوانست روی پا بایستد ، نشسته خود را روی زمين ميكشيد .

راه كارگر: آيا شما از تجاوز به زنان زندانی توسط بازجوها و پاسدارها مواردی سراغ داريد؟

سوزان: ما شنيدهم بوديم كه دختران را قبل از اعدام بعقد پاسداری درمياورند كه مورد بهره برداری جنسی قرار بگيرد . اما در مورد صحت يبا ابعاد آن اطلاع مشخصی ندارم . اما دو مورد مشخص از تجاوز را خبر دارم . يك مورد آن دختر جوان ۱۶ ساله ای بود كه در تابستان سال ۶۰ دستگير شده و به او تجاوز شده بود . اين دختر در طی سه سالی كه در زندان بود دچار بيماریهای روحی و افسردگی بود . در سال سوم زندان كاملا روانی شده بود . مورد ديگری را نيز سراغ دارم كه حتی خود مسئولين زندان نيز از آن مطلع بودند و تعدادی از پاسداران را به دختر تجاوز شده نشان داده بودند كه مرد تجاوز كننده را شناسائی كند . ولی او كه هنگام تجاوز چشمش بسته بود نتوانسته بود تجاوز كننده را بشناسد .

پروين: مواردی از تجاوز بوده است . از جمله يكي از زندانيان كه مورد تجاوز واقع شده بود، روانی شده بود و او را با زنجير به شوقاژ ميبستند . او در حالت غير متعادل ميگفت كه چه بر سر او آورده اند . نمونه ديگر دختری بود كه در سال ۶۷ اعدام شد . پاسداری به درخانه فرد مزبور رفته و ميگويد من داماد يكشبه شما هستم و داخل خانه ميشود كه وسايل دختر اعدام شده را بدهد ، اعضاء خانواده پس از

تحويل وسايل دختر اعدام شده خود ، پاسدار را كلك ميزند و او را از خانه بيرون مياندازند .

راه كارگر: رفقاه، شما در ضمن صحبت اشاره به مقاومت و چهره های مقاومت داشتيد در اين محور بيشتر صحبت كنيد و بويژه از چهره های مقاومی كه در دهه ۶۰ در زندانهای جمهوری اسلامی ديده يا شنيدهايد، يادی كنيد .

حسين: چهره های مقاومت بيشمار بودند . در مرحله بازجوشي وقتي چيزی يا اطلاعاتی در مورد

سابقا بازجو بود رئیس زندان شده بود او با استفا ده از گذشتار سال ۶۲ قضایی درست کرده بود که زندانی مدام خطر اعدام راحس کند . آنها همواره قتل عام سال ۶۷ را به زندانی یادآوری میکردند .

از شیوه‌های دیگر سالهای اخیر ، بی غذایی دادن به زندانی بود . در زندان مقدار غذا همیشه کم بود ، اما در سالهای اخیر بر مراتب میزان آن کمتر شده بود ، از مقدار نان هم کاسته بودند و خرید از فروشگاه زندان را هم محدود کرده بودند .

شیوه دیگر کار اجباری زندانی بود . کار در جهاد زندان . اگر کسی قبول نمیکرد بعنوان " سر-موضعی " معرفی میشد . اگر کسانی هم بودند که نمیرفتند بدلیل بیماری و نظیر آن بود . کار فشرده روزی ۱۰ ساعت با حقوق ناچیز ماهانه حداکثر ۱۰۰۰ تومان . در یکی دوسال گذشته چند بار بی علت ریختند و بند راگشته و لوازمی را که با دست ساخته بودیم از فسه و کمند گرفته تا کارهای دستی دیگر ، بردند . در آخرین انتخابات همه را تک تک برای رای

دادن بردند . تنها بسک اطاق و چند نفر در آن شرکت نکردند که فضای رعب آوری برای آنها ایجاد کردند . در سال ۶۹ یکبار تعدادی پیرمرد را در صفی دیدم که برای هواخوری میبردند . وقتی دقت کردم متوجه شدم اینها از کسانی هستند که جزو ۹۹ نفر به رفسنجانی نامه سرگشاده‌ای نوشته بودند . کسانی که آزاد میشوند ماهی یکبار باید خود را به اوین یا کمیته محل معرفی کنند . و در این معرفی از زندانی آزاد شده بازجویی میکنند و همکاری میخواهند . زنان بیوه و دختران مجرد را تحقیر میکنند که چرا ازدواج نمیکنید . در چنین فضائی آقای گالیندو - پل به زندانهای تهران وارد شدو زمانیکه قرار بسود او برای بازدید از زندانها بیاید از زندانیان خواستند که نامه بنویسند که در زندانها حقوق بشر رعایت میشود !

چند نفری که توانسته‌اند از ایران خارج شوند شنیده‌ایم که خانواده‌هایشان را تحت فشار گذاشته‌اند افراد خانواده‌ای را دستگیر کرده و خانهای را به گرو گرفته‌اند که زندانی بازگردند .

هر بار که آقای گالیندویل آمد او را تنها برای بازدید از بند جهاد پسران بردند که از آن بندها هم

بودند . او با صدای بلند از مارکسیسم و راه کارگر دفاع میکرد . علیرضا را هر روز برای بازجویی میبردند . او جیره روزانه شلاق داشت . وقتی به سلول برمیگشت روح تازه‌ای در سلول ایجاد میکرد .

راه کارگر : رفقا همانطور که شما هم گفتید ج ۱۰ جنایات بیشتری در زندان انجام داد . اما همانطور که میدانید تحت فشارهای خارجی و بعد از قتل عام وحشتناک سال ۶۷ جمهوری اسلامی پذیرفت که گالیندویل بازرس ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از زندان اوین بازدید کند . میخواستیم



از نحوه آمدن آقای گالیندویل و تغییرات این دور ه برایمان صحبت کنید، آیا بعد از آن در نحوه بازجویی-ها تغییراتی ایجاد شد ؟

حسین : ابتدا از شرایط بازجویی‌های اخیر بگویم . بازجویی‌ها عموماً در بند ۲۰۰۰ - کمیته مشترک ضد خرابکاری سابق - انجام میگردد . متهم روی صندلی مینشیند و بازجویی میشود . بازجویی که ممکن است یک هفته یا ۱۵ روز یا حتی بیشتر ، یکماه بسدراز ا بکشد ، روی صندلی صورت میگیرد بدون اینکه جای متهم را تغییر دهند . کسانی که این شرایط را گذرانده بودند ، میگفتند اجباراً بعد از دوسه روز آدم میخوابد اما خوابها کابوس است . زندانی را مدام از خواب بلند میکنند که دوباره بنویسد . بعد از یک هفته ، متهم تعادل فکری خود را از دست میدهد و چیزهایی روی ورقه بازجویی مینویسد که ارتباط منطقی با سؤال

شرط بندی میکردند . او را خیلی شکنجه کرده بودند همیشه با صندلی چرخدار راه میرفت . او بغیر از یکی دو بار همیشه در سلول انفرادی تنها بود . اما توابعها هنگام غذا دادن به او با او تماس داشتند که حتمی برای آنها نیز نسرین مورد احترام بود . نسرین بسا توابعها صحبت میکرد و آنها را به اندیشیدن به راهی که برگزیده‌اند ، وا میداشت . او گفته بود ، توابعها قربانیان هستند . او در سال ۶۲ اعدام شد .

یکی دیگر از چهره‌های مقاومت زندان کسه تاثیر عمیقی بر من گذاشته سوزان نیکزاد (از رفقای " اقلیت ") است . من اولین بار در سال ۶۰ او را در حالی دیدم که در گوشه راهروهای بازجویی کسه صدای شکنجه بود و فریاد ، او از ماتریالیسم سخن میگفت . او در مقابل سؤال بازجو که میپرسید " ... اگر تو قبول نداری انسان را خدا آفریده پس چه کسی آفریده ؟ " با شهامت در حالیکه دستش را جلو آورده و نشان میداد گفت : " این دستها ، انسان را آفریده . دستهای ابزار ساز " .

بعدها نیز او را دیدم که با وجود فشارها و فضای رعب و وحشت اوین سال ۶۰ ، او که خود قبلاً شغل پرستاری داشت ، نه تنها زخمهای جسمی که زخمهای روحی زندانیان را نیز دلسوزانه پرستار بود . گفته‌های او که سرشار از زندگی بود به بچه‌ها روحیه میداد . رفتار او بود که برای اولین بار به من نشان داد که در اوین زیر شلاق و قیان و چوبه - دار ، زندگی جاری است . سوزان چنان قدرتی در طول کوتاه زندگی‌اش در زندان داشت که حتی بازجو ، ها و نگهبانان نیز احترامش میگذاشتند .

او سه هفته بعد از دستگیری در آبان سال ۶۰ اعدام شد . اما خاطره‌اش همیشه در زندانیان زنده بود . کسانی نیز که او را ندیده بودند ، توصیف استادگی و آزاداندیشی او را شنیده بودند .

از شهره مدیر شانه‌چی نیز قبلاً اسم برده ام . یاد همگی آنها گرامی باد .

مادران من زیادی در زندان داشتیم که گاه بدلیل فرزندانمان دستگیر شده بودند . نمونه چنین مادرانی خانم معصومه شادمانی است . کسی او را در زندان ندید اما در آبان سال ۶۰ که او دستگیر و زیر شکنجه بود ، همه جا حرف او بود . خـــود

حسین : زمانیکه قرار بود او (آقای گالیندویل) برای بازدید از زندانها بیاید از زندانیان خواستند که نامه بنویسند که در زندانها حقوق بشر رعایت میشود !

قبلاً تعدادی را به سلولها برده بودند . به ایمن افراد مضمون بودند که شاید حرفهایی نزد آقاسای گالیندویل بزنند و بجای آنها زندانیان عادی بیایا . توایینی را که قبلاً آزاد شده بودند ، آوردند . آنها خود را با اسامی دیگران معرفی میکردند . با اسامی اعدام شدگان یا کسانی که در لیست آقای گالیندویل بودند و اینها میگفتند ما گناهکاریم و ج ۱۰ با ما با عطفوت رفتار میکند و غیره .

بقیه در صفحه ۲۶

ندارد . این فرسوده کردن زندانی است . اما برای کسب اطلاعات در همان ساعات اولیه شلاق است و بیخوابی . بعد مرحله بازجویی‌های فشرده است که بیخوابی است و آب سرد . زندانی را زیر آب سرد شلاق میزنند که " بشین و پاشو " کند . البته در سالهای اخیر هرکس را که دستگیر میکنند - اکثر ا در مورد متهم تازه دستگیر شده اطلاعات جمع - آوری شده دارند و ۵ یا ۶ بازجو روی یک متهم کار میکنند . اما از فضای زندان بگویم : پیشوا که خود

پاسداران خیر وجود او را در زندان نقل میکردند . او زیر چنان شکنجه‌هایی بود که یکبار اقدام به خودکشی کرد اما موفق نشد . یاد مقاومت او همیشه زنده است . این مادر قهرمان در زندانهای زمان شاه نیز مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان داده بود . ما در شادمانی در دی ماه سال ۶۰ اعدام شد .

حسین : علیرضا شکوهی را با چشم باز در راهرو ها میبردند ، چشم او بینائی خود را از دست داده بود بچه‌ها صدای او را که در اتاق دادگاه بود ، شنیده

افزایش تهاجم به حقوق زنان

مریم مولودی

این جنبش است، میگوید: "بزرگترین مشکل ما امروز در ترکیه سیاستی است که دولت در پیش گرفته است دولت رسماً سرکوب زنان و تبعیض جنسی را تبلیغ میکند. امروز مهمترین پیام دولت ترکیه به زنان آن است که مرد بر زن برتری دارد و زن موظف است از مرد اطاعت و فرمانبرداری کند. زمره اوزال هسر نخست وزیر (سابق) سازمان زنانی را با سیل کمکهای مالی از طرف دولت و همچنین سرمایه‌داران و شرکت‌های ترکیه تاسیس کرده است که تلاش میکند "زن امیل ترک" را بوجود آورد. این سازمان بسا برگزاری کلاسهای متعدد برای زنان آنها را متقاعد میکند که جای زن در آشپزخانه است. همانطور که میدانید، بیکاری در ترکیه بیداد میکند و زنها نباید در این موقعیت رقیب مردان برای احراز مشاغل باشند. زنان را میتوان درکنج آشپزخانه‌ها ساکت نگاه داشت. این سیاست از طرف آمریکا و عربستان سعودی و جنبشهای ارتجاتی در ترکیه بطور همه-جانبه حمایت میشود. ظاهراً از سال ۱۹۲۳ در ترکیه اصل جدائی دین از دولت وجود داشته است. اما این روزها اتفاقات جالبی در ترکیه رخ میدهد. امروزه در مدارس کلاسهای اجباری مذهبی درمورد اسلام ترتیب داده شده است. بازگشت به قوانین اسلامی ترویج میشود. البته بسیاری از زنان مسلمان تلاش میکنند که چشم خود را بروی آیات متعدد و صریح قرآن درمورد سرکوب زنان و تبعیض درمقابل قوانین ببندند. آنها سعی میکنند که نشان دهند که اسلام طرفدار زن و حقوق وی است. آیات صریح قرآن از جمله درمورد کتک زدن زنان و مسائلی از قبیل حق شهادت و غیره خود بروشنی نشان میدهد که اسلام مدافع حقوق زن نیست" (۱)

در کشور همسایه ما نیز که سالهاست برای وارد شدن به چرخه کشورهای باز از مشترک اروپایی و اروپا-یی شدن التماس میکند، زنان بطور کلی در مقایسه با ایران امروز از امکانات بهتری برخوردار هستند. اما با این وجود اقدامات دولت ترکیه و رشد افکار بنیادگرایانه اسلامی و تقویت چنین افکاری از جانب سرمایه‌داران ترکیه، زنان این کشور را نیز درآستانه از دست دادن دستاوردهای کوچک خود که با رشد صنعت و مبارزات مردم در این کشور بدست آمده قرار داده است.

زمامداران نظم نوین، در همه کشورهای اسلامی از نظام اجتماعی محافظه‌کارانه، استقبال میکنند که طبیعتاً بهترین اجتماعی زن یکی از مشخصات آنست. اکنون بیش از هر زمان دیگری در دنیا مسئله زن مطرح است. بسیاری از احزاب سیاسی از ماوراءراست تا لیبرال با استفاده تبلیغاتی از حقوق زن سعی در خریدن رای بیشتر دارند. و حتی امروز همه از فاشیستها گرفته تا بنیادگرایان، خود را مدافع حقوق زن نشان میدهند. ولی زنان خود بیش از هر زمان دیگری در تاریخ با چشم بازتری به وضعیت خود مینگردند. وجود میلیونها زن فقیر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و میلیونها زن فقیر و سرکوب شده در کشورهای عقب مانده بیش از هر زمان دیگری اهمیت مبارزه زنان برای حقوق خود و مبارزه برای حق ساده حیات شایسته‌شان، را برجسته میکند.

زیر نویس:

(۱) این سخنان قبل از تعویض دولت در ترکیه می‌باشد.

ما اهمیت ویژه‌ای کسب میکنیم. در سایه نظم نوین مجدداً ابتدائی ترین حقوق انسانها و ملت‌ها را به زیر سؤال می‌برند. در غرب صحبت بر سر "تغییر و تطبیق ساعات کار روزانه" آغاز شده است. در آستانه قرن ۲۱، پس از سالها مبارزه خونین زحمتکشان سراسر دنیا، امروز حتی ۸ ساعت کار روزانه را نیز به زیر سؤال می‌برند. "متخصصین اقتصاد بازار، فاتحانه صحبت از انطباق ساعات کار سالانه با شرایط تولید و نسیباز کارفرمایان به میان آورده‌اند. بر سر فاشیسم آب تویه ریخته میشود به راسیم چهره‌های منطقی داده میشود کسانی که همین چهل و اندی سال پیش جهان را به آتش کشیدند و میلیونها انسان را به کام مرگ فرستادند، امروز سینه سپر کرده و خواهان "حقوق دمکراتیک" خود برای شکل و ابراز نظریاتشان هستند! نظم نوین در واقع چیزی جز همان نظم فرتوت هزاران ساله نیست، نظمی پیرو قانون جنگل، قدرتمندان با توحشی که سالها تاحدودی مهار شده بود، دوباره به تاخت و تاز افتاده‌اند.

اما در این جهان "نوین" که چهارچوب قانون جنگلش را فقط قواعد اقتصاد بازار محدود میکند، بر سر زنان چه خواهد آمد؟

شعار "به آشپزخانه‌ها بازگردید" را گاه با صراحت و گاه از لابلای سیاستهای جدید دولت‌های غربی به تکرار میتوان شنید. رشد بیکاری، تورم اقتصادی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و ضعف جنبش کارگری، اولین قربانیان خود را از میان کارگران و مزدبگیران زن بر میگزیند. بودجه بخش‌های خدماتی به حداقل ممکن میرسد. با بازگشت زنان به خانه‌ها دیگر نیازی به مهد کودکها و خانه‌های سالمندان وجود ندارد. زنان این خدمات اجتماعی را مجانی در خانه‌ها انجام خواهند داد. دولت‌ها دیگر خود را ملزم به پرداخت مخارج برای برابری زنان نمیبینند. در اقتصاد بازار کسی برای "برابری" سرمایه‌گذاری نمیکند.

سازمانهای زنان که در طول سالهای پس از دهه ۶۰، بتدریج خود را از عرصه سیاست و مسائل روز کنار کشیده بودند، امروز آنچنان غافلگیر و حیرت زده شده‌اند که صدای اعتراضی هم از آنها شنیده نمیشود.

تهاجم به حقوق زنان در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری عواقب استفابری برای ما زنان کشورهای عقب مانده دارد. ثمرات غلبه قانون جنگل در سایه نظم نوین تاثیر به مراتب اسفابرتی بر وضعیت زنان کشورهای اسلامی خواهد گذاشت. ضرورت سازماندهی مبارزه زنان برای حق حیات و برابری در برخورداری از حقوق انسانی در کشورهای چون کشور

خانم کنان آربین، وکیل ترک که از بنیادگزاران

در روزهای سختی زندگی میکنیم. در سایه نظم نوین مجدداً ابتدائی ترین حقوق انسانها و ملت‌ها را به زیر سؤال می‌برند. در غرب صحبت بر سر "تغییر و تطبیق ساعات کار روزانه" آغاز شده است. در آستانه قرن ۲۱، پس از سالها مبارزه خونین زحمتکشان سراسر دنیا، امروز حتی ۸ ساعت کار روزانه را نیز به زیر سؤال می‌برند. "متخصصین اقتصاد بازار، فاتحانه صحبت از انطباق ساعات کار سالانه با شرایط تولید و نسیباز کارفرمایان به میان آورده‌اند. بر سر فاشیسم آب تویه ریخته میشود به راسیم چهره‌های منطقی داده میشود کسانی که همین چهل و اندی سال پیش جهان را به آتش کشیدند و میلیونها انسان را به کام مرگ فرستادند، امروز سینه سپر کرده و خواهان "حقوق دمکراتیک" خود برای شکل و ابراز نظریاتشان هستند! نظم نوین در واقع چیزی جز همان نظم فرتوت هزاران ساله نیست، نظمی پیرو قانون جنگل، قدرتمندان با توحشی که سالها تاحدودی مهار شده بود، دوباره به تاخت و تاز افتاده‌اند.

اما در این جهان "نوین" که چهارچوب قانون جنگلش را فقط قواعد اقتصاد بازار محدود میکند، بر سر زنان چه خواهد آمد؟

شعار "به آشپزخانه‌ها بازگردید" را گاه با صراحت و گاه از لابلای سیاستهای جدید دولت‌های غربی به تکرار میتوان شنید. رشد بیکاری، تورم اقتصادی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و ضعف جنبش کارگری، اولین قربانیان خود را از میان کارگران و مزدبگیران زن بر میگزیند. بودجه بخش‌های خدماتی به حداقل ممکن میرسد. با بازگشت زنان به خانه‌ها دیگر نیازی به مهد کودکها و خانه‌های سالمندان وجود ندارد. زنان این خدمات اجتماعی را مجانی در خانه‌ها انجام خواهند داد. دولت‌ها دیگر خود را ملزم به پرداخت مخارج برای برابری زنان نمیبینند. در اقتصاد بازار کسی برای "برابری" سرمایه‌گذاری نمیکند.

سازمانهای زنان که در طول سالهای پس از دهه ۶۰، بتدریج خود را از عرصه سیاست و مسائل روز کنار کشیده بودند، امروز آنچنان غافلگیر و حیرت زده شده‌اند که صدای اعتراضی هم از آنها شنیده نمیشود.

تهاجم به حقوق زنان در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری عواقب استفابری برای ما زنان کشورهای عقب مانده دارد. ثمرات غلبه قانون جنگل در سایه نظم نوین تاثیر به مراتب اسفابرتی بر وضعیت زنان کشورهای اسلامی خواهد گذاشت. ضرورت سازماندهی مبارزه زنان برای حق حیات و برابری در برخورداری از حقوق انسانی در کشورهای چون کشور

"مساله زن" در جمهوری اسلامی ایران

و

افاضات آقای "جامعه شناس"

مریم مولودی

اسلامی ایجاب کند، " احکام خدا" را زیر پامیگذارند از نظر این باصلاح استاد جامعه شناسی درگاه ولایت فقیه، سیاهبختی هزارها زن ایرانی و کودکانشان و از هم پاشیده شدن خانواده‌های بسیار بدنبال فتواهای شرعی آقایان برای گرفتن زنبای عقدی و صیغه ای هم اخلاقی است، هم شرعی و هم طبق قوانین جامعه - شناسی و روانشناسی که آقا یا دگرفته اند - روسای رژیم جمهوری اسلامی و دستیارانشان اعتقادی بسه ممنوعیت تعدد زوجات ندارند - اما واقعیت‌های موجود با چنین اعتقاداتی سر سازگاری ندارند - در جامعه‌ای که با رشد روز افزون فقر و بیخانمانی و بیگاری، جوانان خانواده‌های زحمتکش از ازدواج با فرد مورد علاقه خود محروم میباشند، "متحکین" که همسران " نافرمان" دارند، امکان عقد کردن چندین همسر جوان و " فرمانبردار" و صیغه کردن دهها همسر فرمانبردارتر را دارند و این کدام " شرایط" و واقعیات است که آقای جامعه شناس با استناد بسه آن منع تعدد زوجات را نمیتواند توصیه کند؟ این واقعیت که سردمداران رژیم ولایت فقیه با قوانین ضد زن و ضد انسانی خود زنان کشور ما را به بردگان بدون حقوقی مبدل کرده‌اند که در آستانه قرن بیست و یکم در کشوری چون ایران، اجازه توانایی اداره یک زندگی ساده و انسانی را ندارند و گاه ناگزیر میشوند به سرپرستی یک " متحکین" با چند زن عقدی و صیغه تن در دهند و از او فرمانبرداری کنند -

حالا دیگر " مسئله زن" در ایران گریبان جمهوری اسلامی را سخت گرفته است - سرمد ا ران رژیم دست و پای خود را در کلاف سردرگمی از قوانین ضد زن و بنیادگرایانه بسته و گرفتار میبیند و بدنبال راه حلی برای تخفیف اثرات قوانینی که نیمی از مردم ایران را محجور و فاقد قدرت تشخیص و توانا نشی میخواند، میگردند - رژیم ایران از خشم زنان کسه اینبار نه تنها حقوق انسانی و شهروندی خود را بر - با درفته یافته‌اند، بلکه حق حیات خود و کودکانشان را نیز در معرض تهدید جدی و دائمی میبینند، سخت به وحشت افتاده است - در مقابل افکار عمومی جهان نیز این مسئله به بارزترین و حساسترین نقطه ضعف رژیم جمهوری اسلامی - که میخواهد در نظم نویسن جهانی برای خود جایش دست و پا کند - تبدیل شده است - حالا دیگر زنان ایران فقط گروگان رژیم فقها برای " برخ کشیدن الگوی زن مسلمان" نیستند - آنها واقعا به " ناموس" رژیم بنیادگرای اسلامی تبدیل شده‌اند و وضعیت رقت بار و طاقت فرسایشان آبرویی برای این رژیم - حتی نزد آنها که نمیشناختندش باقی نگذارده است - به " برکت" رژیم جمهوری اسلامی و ضدیت مهابت گسیخته‌اش با زن برای اولین بار در تاریخ ایران مسئله زن و حقوق او در عمل به یکی از مهمترین مسائل تعیین کننده در سر نوشت سیاسی کشور تبدیل شده است - رژیم در این زمینه اکنون تحت چنان فشاری است که ممکن است ناچار باشد یکبار دیگر دست به دامن " صلح برای مصلحت نظام"، یا چیزی از این قبیل بزند تا بسا تغییرات بیشتری در قوانین مربوط به ازدواج و طلاق از افزایش ناراضیاتی زنان و انجا مشکلات اجتماعی ناشی از قوانین ضد زن جلوگیری کنند - اما دست و پای رژیم چنان در کلاف سردرگمی این قوانین ارتجاعی که یکی از پایه‌های هویتش را تشکیل میدهد پیچیده است که حتی این تعدیلها برایش ارزان تمام نخواهد شد

سی ما دونوع خانواده داریم - یک نوع خانواده هسته‌ای داریم که متشکل از یک مرد، یک زن که همسر او میباشد و چند بچه است و یک نوع خانواده گسترده داریم که مرد، زن و یا زنهای متعدد، ۱۰ یا ۱۵ بچه پدر بزرگ، مادر بزرگ، کلفت، نوکر، آشپز و ... از کلفت و نوکر و آشپز این خانواده گسترده که مخصوص آقایان مسئولان، سرمایه‌داران و ایادی آنها است میگذریم، اما بهر حال هدف جمهوری اسلامی حمایت از " خانواده گسترده" منطبق با اصول جامعه شناسی دکتر صدیق میباشد - وی در ادامه اظهار نظر " علمی" خود چنین میگوید: " در ابعاد شرعی آن بلحاظ حقوقی مجاز به منع آن نیستیم - (منظور خانواده گسترده است) در ابعاد اجتماعی هم اگر بصر ف بینش جامعه شناسی و روانشناسی نگاه کنیم اشکال عمده‌ای بر تشکیل خانواده با دو یا سه همسر نداریم - از لحاظ تاریخ تفکر اجتماعی که نگاه میکنیم در جوامع مختلف چند همسری وجود داشته است - وقتی در بحثهای جامعه شناسی خانواده هم که نگاه میکنیم یک قسمت مهمش همین مسئله چند همسری است - ۰۰۰ اضافه شدن یک عضو به گروه (افزافه شدن یک همسر جدید به خانواده) هم میتواند تبعات مثبت داشته باشد هم تبعات منفی - ۰۰۰ در شرایطی ممکن است یک یا دو یا حتی سه زن به یک جمیع خانواده زن و شوهری امر مثبت، مفید و کارکردی باشد ... (۱) "

زن روز سپس سؤال هزاران زن ایرانی را بسا ترس و لرز خلاصه میکند و از استاد جامعه شناس بسیار عالم رژیم جمهوری اسلامی که جامعه شناسان بی‌خبر جهان باید به محض بشتابند و از ترهای وی بیاموزند - زنده چنین سؤال میکند: " با توجه به واقعیت‌های اقتصادی و اخلاقی جامعه ما و وضعیت اخلاقی‌ای که مردهای ایرانی دارند نظراتان راجع به تجویز تعدد زوجات چیست؟ "

جناب دکتر چنین میگویند: " من هنوز معتقدم در شرایطی (بدون دخالت عوامل دیگر) مسئله‌ای نیست که ما بطور عموم منع و یا تجویز کنیم - یک چیز کاملا مشخصی است - غیر از اینکه عوامل اجتماعی هم در آن دخیل است - اول آنکه حکم خدا است و کسی نمیتواند زیر آن بزند - ثانیاً اگر کسی بود که شرایطش را داشت آدم معقول و متدین و متشرعی هم بود و میدانست که انسان عادل هم هست و میدانست که میتواند حقوق همسران متعددش را حفظ کند آیا شرعا مجازید از ازدواج متعددش جلوگیری کنید؟ خیر - بنظر من اینطوری نیست که ما بتوانیم معتقد شویم که تعدد زوجات ممنوع شود - از این میگذریم که دکتر صدیقی فراموش کرد که آن‌ها چندین بار در گذشته " مصلحت نظام" جمهوری

مدتی است که بحث در مورد قوانین مربوط به خانواده، مشکلات و بی حقی زنان و چند همسری مردان به مطبوعات رژیم اسلامی هم کشیده شده است - آخوندها و مسئولان امور، آقایان و خانمهای جامعه - شناسی آستان رژیم ولایت فقیه در باب حق طلاق برای مردان و فوائد چند همسری ترهات فراوانی بهم میبافند - اما کاسه صبر زن صبور ایرانی هم دارد لبریز میشود - بالا گرفتن ناراضیاتی زنان و بروز مشکلات فراوان ناشی از آزاد گذاردن مردان در طلاق و چند همسری و رها کردن بدون نفقه زن اول و دوم و ... با کودکانشان، مسئولان رژیم را به دست و پا انداخته است - آنها از یکسو با نگرانی مطرح میکنند که " چه کسی میخواهد از این همه زن و کودک رها شده نگرانی کند و نفقه‌های نپرداخته آنها را بپردازد؟ " و از سوی دیگر مصرتر از هر وقت دیگر میگویند که نمیشود جلوی اجرای قوانین شرعی مربوط به خانواده را گرفت - هر چه باشد تار و پود رژیم ولایت فقیه را با همین قوانین بافته‌اند - یک گوشه نخ را که بگیرد و بکشد شیرازه کار از هم میپاشد در دادگاههای مدنی خانواده، زنان گریبان با کودکان خود از این راهرو به آن راهرو و از نزد این آخوند نزد آن ریشو سرگردانند؛ زنانی که پس از سالها زندگی مشقت بار، طبق قانون جمهوری اسلامی در محضر سرکوجه مطلقه شده‌اند یا شوهرانشان بسا آوردن هووی جدید آنها را از خانه بیرون انداخته‌اند؛ زنانی که شوهرانشان میتوانند حتی با دلیل و مدرک ثابت کنند که زنشان " نافرمان" است و رسماً اجازه عقد همسر جدید را البته به " شرط رعایت عدالت" کسب کنند - در میان این زنان کم نیستند زنان حزب الهی‌ای که خود زمانی برای برقراری احکام شرع و اجرای لفت به لفت آیات قرآن سرو دست میکشند - امروز همین قوانین بنیادگرایانه دامن خود آنها را گرفته است - اگر قوانین قصاص و بگیر و ببند دامن همسایه ضد ولایت فقیه را گرفت، قوانین مدنی منطبق بر اصول بنیاد گرایانه دامن خود هواداران این قوانین را نیز گرفت - قوانین ارتجاعی همواره در درجه اول علیه منافع محروم - ترین گروه‌ها و طبقات جامعه عمل میکنند - زنان بنویسند خود قبل از همه از هر قانون عقب مانده ارتجاعی صدمه میبینند -

بتازگی انواع " دکتر" ها گوی سبقت را در توجیه و تطهیر قوانین ضد زن جمهوری اسلامی از استادان آخوند خود ربوده‌اند - در زن روز شماره ۱۳۳۳ جناب دکتر صدیق، استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران در مورد تعدد زوجات نظر " علمی" خود را ابراز کرده و چنین میگوید: " به اصطلاح جامعه شناس

تاثیر حکومت اسلامی بر وضعیت اشتغال زنان در ایران (۱)

سارا محمود

بعدها خواهم پرداخت)، جدول شماره (۱) مند رج ج در مقاله مزبور است که فعالیت جمعیت شهری را در فاصله سالهای ۸۲-۱۹۷۶ مقایسه میکند. این جدول نسبت زنان شاغل شهری را به مجموع شاغلین در سالهای مربوطه ۱۱/۲ در سال ۵۵ و ۱۱/۱ درصد در سال ۶۱ نشان میدهد و نسبت زنان از نظر اقتصادی فعال را به مجموع فعالین در شهرها بترتیب ۱۱/۳ و ۱۲/۶ درصد و نسبت زنان بیکار را بترتیب ۱۲/۱ و ۱۸/۱ درصد. مقدم زیر جد و ل یادداشتی گذاشته است بدین مضمون: نسبت جمعیت زنان شهری ده ساله به بالا و از نظر اقتصادی فعال در سال ۱۹۷۶، ۹/۵ درصد و در سال ۱۹۸۲، ۷ درصد بوده است. نسبت زنان شاغل به زنان از نظر اقتصادی فعال در سال ۱۹۷۶، ۸/۵ درصد بوده است، حال آنکه در سال ۱۹۸۲ به ۵ درصد کاهش یافته است. کاهش میزان فعالیت در میان مردان بر مراتب بیش از زنان بوده است. آمارهای دیگر که او در آن ارائه داده بیشتر به کیفیت کار زنان مربوط است تا کمیت. علیرغم آنکه حتی همین آمار، کاهش اشتغال زنان را در فاصله سالهای مزبور نشان میدهد، شیوه برخورد خانم مقدم به اطلاعات آماری بطور کلی و آمار منتشر شده از طرف جمهوری اسلامی بطور ویژه گاستی هایی دارد:

۱- سال ۶۱ سال مناسبی برای یک ارزیابی کلی از نتایجی که جمهوری اسلامی برای زنان ایران ببار آورده نیست. نه فقط بلحاظ اینکه فاصله چندانی از انقلاب نگذشته است، بلکه همچنین بعد از ویرگیهای سال ۶۱ و سالهای قبل و بعد از آن. در واقع رژیم اسلامی از هنگام نشستن به مسند قدرت تاکنون سه مرحله را پشت سر گذارده است:

دوره اول بعد از قیام تا سال ۶۱-۶۰، رژیم درحین تلاش برای درهم شکستن مقاومت در پائین و بازپس-گرفت دستاوردهای انقلاب در زمینه آزادیها عمده تلاش خود را مصروف بیرون راندن رقبای لیبرال از دولت و یکپارچه کردن حکومت در بالا میکند. برای انجام این مقصود رژیم بطور مداوم از موضعی ارتجاعی به چپ حرکت میکند. در رابطه با مسئله زنان سه دو مشخصه اصلی که این سیاست ببار آورد میتواند اشاره کرد: اول رژیم با اتکاء به شعارهای چپ در زمینه مسائل اقتصادی و بیوز به رابطه با "امپرس-یا لیسم" و "کاخ نشینان" زنان محروم را بسیج میکند. این بسیج عواقبی هم برای آزادی زنان و بخش جدید جامعه زنان دارد و هم برای خود رژیم، که در این مقاله به اختصار به آن اشاره میکنم ولی این امر برای جنبش زنان اهمیت اساسی دارد که باید مورد بررسی مفصل قرار گیرد. بنظر میرسد خانم مقدم همین خصلت بسیجی رژیم را که در جنبشهای اسلامی

چنانکه میبینیم علیرغم رشد سرسام آور جمعیت - یعنی متوسط ۲/۳ درصد، و علیرغم رشد کسل شاغلان، تعداد شاغلان زن در فاصله این ده سال شدت کاهش نشان میدهد و از ۱/۲ میلیون به ۹۷۵ هزار رسیده است. بدیهی است کاهش بیش از ۲۳۰ هزار ظرفیت شغلی در میان زنان، تنها هنگامی میتواند تاثیر واقعی خود را آشکار کند که نسبت ناچیز جمعیت فعال زن به کل فعالین زن و کل جمعیت فعال کشور در نظر گرفته شود.

خانم والنین مقدم، یک محقق مسائل زنان مقیم آمریکا در نشریه "جنسیت و جامعه"، جلد ۳، شماره ۳، پائیز ۹۱ مقاله ای دارد که در آن نظری معکوس ارائه میدهد. او با اشاره به اظهارات سانا ز- آریان مینی بر "عقب گرد یاس آور" زنان در ایران مینویسد: "با وجود این در تحقیقی که من اخیرا بعمل آورده ام، دریافتم که اختلافی بین ایدئولوژی و عمل در رابطه با زنان در جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. آمار من نشان میدهد که در بخش مردن زنان به مقیاس عظیمی که مورد نظر مقامات اسلامی حاکم بود، بیرون رانده نشده اند. با استفاده از آمار ۱۹۸۳ دریافتم که مشارکت نیروی کار زنان در مناطق شهری بنحو قابل توجهی تغییر نکرده است و در واقع استخدام زنان توسط دولت از زمان انقلاب کمی افزایش یافته است".

تحقیقی که مقدم به آن اشاره میکند، مقاله ای است از او که در نشریه "نیمه دیگر" شماره ۱۰، زمستان ۶۸ به فارسی برگردانده شده است. با مراجعه به این مقاله معلوم میشود که منبعی که بر اساس آن مقدم به این نتیجه گیری رسیده - تا آنجا که به تغییر کمی مربوط است (به تغییرات کیفی

وضعیت اشتغال زنان آئینه تمام نمای رابطه زن و حکومت اسلامی نیست. اشتغال زنان اساسا از سطح رشد اقتصادی تاثیر میپذیرد و در دراز مدت ناگزیر بنحوی از الزامات اقتصادی تبعیت میکنند. تحقیقات و تلاشهای دو دهه اخیر فعالان جنبش زنان در جهان نشان داده است که فرهنگ دیرپا چه تاثیر مخربی میتواند بر موقعیت زنان در جامعه بگذارد. در این زمینه روحانیان ایران با اعتقادات ماقبل تاریخی خود، هلاکت بارترین آفت را برای جامعه زنان ایران - که در آستانه انقلاب تازه میرفت بخود آید - در آستین داشتند و با چنگ انداختن به قدرت دولتی آنها یکبار به جان ملت انداختند. عواقب این بلا را مردم ایران - جدا از اینکه ملایان تاجچه مدت بر سر قدرت بمانند - تادهها باید بپردازند. اما اشتغال زنان در ایران در دهه گذشته عمدتا نه از الزامات اقتصادی بلکه از منافع فقهای حاکم تبعیت کرد. بنابراین تغییر وضعیت اشتغال زنان در دهه گذشته میتواند شواهد روشنی از موقعیت زن تحت حاکمیت ولایت فقیه ارائه دهد.

کاهش اشتغال زنان

اشتغال زنان در جمهوری اسلامی بلحاظ کمی رشد منفی نشان میدهد. کسب آمار صحیح در جمهوری اسلامی شدت دشوار است. جمهوری اسلامی سالنامه آماری را - علیرغم همه دستکاریها - مثل مدرک جسر پنهان و توزیع آنها عملا بجز برای وزارت خانهها ممنوع کرده است. اما مجموع همین آمار دستکاری شده به اضافه اطلاعاتی که از زبان و قلم ماموران سیا نشریه های رژیم در میرود، رشد منفی را در میزان اشتغال زنان نشان میدهد.

جدول (۱)

سال جنس	کل		شهری		روستایی	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۱۳۵۵						
مرد و زن	۸۷۹۹۲۰	۳۸/۳	۴۱۱۲۶۳۶	۳۶/۰	۴۶۸۶۷۸۴	۴۰/۶
زن	۱۲۱۲۰۲۰	۱۰/۸	۴۶۰۰۰۷	۸/۵	۷۵۲۰۱۳	۱۳
۱۳۶۵						
مرد و زن	۱۰۰۱۵۵۱	۳۳/۵	۵۹۵۳۰۳۱	۲۲/۶	۴۹۸۷۵۰۴	۳۴/۵
زن	۹۷۵۳۱۰	۶/۱	۵۲۴۸۵۰	۵/۹	۴۴۶۸۵۹	۶/۳

+ جمعیت شاغل برحسب نقاط شهری و روستایی در سالهای ۶۵ و ۶۵

اجتماعی کشور بطور کلی و وضعیت زنان بطور اخص نشان میدهد.

چنانکه جدول نشان میدهد مقوله خانه‌داران بزرگترین رقم را در وضعیت فعالیت در کل کشور هم در شروهم در روستا تشکیل میدهد، تازه آمار گیری های نمونه سال ۶۳ برای سنین ۴۰ - ۲۴ سال - سالهای اصلی فعالیت رقی بین ۸۰ - ۷۰ درصد کل جمعیت زنان را نشان میدهد (صفحات ۸۴ و ۸۵ سالنامه ۶۴) البته این مقوله رقم واقعی جمعیت فعال زنان را در دوران شاه نیز در بر میگرفت اما در رژیم اسلامی واقعیت دیگری هم در آن مخفی شده است: مستغنیان اجباری، بخشی از اخراجیون و بخشی از خانه داران اجباری که به فشارهای رژیم جدید تسلیم شده (و یا نوعی مقاومت منفی پیشه کرده‌اند) و تحت شرایط این رژیم هرگز در جستجوی کار برنمیآیند یا امیدی به یافتن کار ندارند. بنا بر این در مقایسه آمارهای قبل و بعد از انقلاب، نسبت شاغلین به فعالین زن و مقایسه این نسبت بین مردان و زنان چیزی را روشن نمیکند.

۲ - نکته دیگری که خانم مقدم در نتیجه گیری - های خود مینا قرار داده است مقایسه کاهش اشتغال زنان و مردان بعد از انقلاب است و نتیجه گرفته است "کاهش میزان فعالیت در میان مردان بر مراتب بیش از زنان بوده است" - هنگامیکه مسئله مورد بحث تغییر موقعیت اجتماعی زنان بعد از انقلاب است، این مقایسه بهیچوجه کارآ نیست - فعالین و شاغلین مرد قبل و بعد از انقلاب رقی حدود ۹۰ - ۸۰ درصد و هم اکنون حداقل ۹۴ درصد کل جمعیت فعال از نظر اقتصادی و شاغل را تشکیل میدهد - کاهش چند درصدی تاثیر عمده‌ای در موقعیت مسلط مرد در عرصه اقتصادی ایجاد نمیکند، اگر چه بکم عوامل متعدد اقتصادی و فرهنگی زن را بیشتر زیر ضربات مستقیم اقتصاد و فرهنگی قرار میدهد، در حالیکه کاهش مختصری در رقم اشتغال زنان که بطور واقعی همیشه چیزی کمتر از ده درصد است - و هم اکنون حدود ۴/۵ درصد موقعیت بیمار زن را در اجتماع، در آستانه خونریزی کامل قرار میدهد.

با توجه به نکات فوق الذکر، آنچه در آمارهای رژیم تاحدودی میتواند راهنما باشد، - اگر از بزرگ - نمائیها و دستکاریهای آماری صرف نظر میکنیم - همان رقم مطلق شاغلین زن و نسبت آن به مجموع جمعیت زنان و مردان است - این رقم چنانکه در جدول شماره ۱ دیده میشود در جمهوری اسلامی سیر نزولی داشته است - این رقم در آمار سال ۵۵، ۱۲۱۲۰۲۰ نفر و در سال ۱۳۶۵، ۹۸۷۱۰۳ نفر است - آمار سال ۶۵ نشان میدهد که اکنون فقط ۶/۱ درصد زنان ده سال به بالا شاغلند - در رابطه با زنانی که دارای حرفه مشخصی هستند، این رقم حتی به ۴ درصد کل جمعیت تنزل پیدا میکند.

اگر فاصله زمانی ده ساله - که در جریان یک رشد معمولی باید انبوه نیروی کار زنان را در این دهه به بازار میریخت، رشد فوق العاده جمعیت ایران و دبیلیمه‌ها و محصلین هنرستان که در این مدت به جمعیت اضافه شده‌اند، را کنار این اعداد بگذاریم آنگاه تازه میتوانیم به نقش وحشت انگیزی که جمهوری اسلامی در وضعیت اشتغال زنان ایجاد کرده نزدیک شویم - اما تصویر واقعی را از تغییرات کیفی میتوان بدست آورد نه از تغییرات کمی.

ادامه دارد

استخدام زنان خانه نشین شده با تحمیلات متوسط بمثابة نیروی کار ارزان - تا با یک تیر دو نشان زده شود - البته این روند هنوز بطور رجدی آغاز نشده، این فقط پاسخ منطقی به اوضاعی است که رژیم ایجاد کرده است - اعمال سیاستهای متناسب با این منطق بستگی به کشمکشهای موجود در میان جناحهای رژیم و عوامل دیگر دارد - اما اگر این روند بطور رجدی آغاز شود، واکنش زنان فراخوانده شده و رانده شده چه خواهد بود؟ و استخدام نیروی زنان تحصیلکرده در بخش تولیدی چه نتایجی خواهد آفرید؟ اینها امروز مسئله مقدم زنان آزادیخواه ایران است کسه خواهان سازمان دادن جنبش مقاومت در برابر رژیم اسلامی هستند.

با این توضیحات میتوان گفت که در واقع در هیچیک از دوره‌های فوق الزامات عملی اقتصادی، رژیم را ناگزیر به کاهش تعداد شاغلین - حتی شاغلین شهری برای پیاده کردن ایدئولوژی خود مبنی بر خانه نشین کردن غیر حرفه‌ای کردن، و جدا کردن کار اجتماعی زن و مرد نمیکرد - این واقعیت که علیرغم عدم وجود الزامات عملی، حتی در کمیت اشتغال زنان کاهش صورت گرفته تنها مبین فشارهای فوق العاده جمهوری اسلامی بر زنان و ماهیت بنیاد ارتجاعی دیکتاتورهای آن نسبت به اشتغال زنان است.

۲ - نکته دیگری که در بررسی های آماری باید مورد توجه قرار گیرد، سوء استفاده رژیمهای از قبیل رژیم شاه و خمینی از مقولات و مفاهیم آماری و باصطلاح کلکهای آماری است - مثلاً خانم مقدم در جدول آمارهای مربوط به جمعیت فعالین و مردان و در یادداشتها زیر جدول نسبت زنان شاغل به زنان فعال را مینا قرار داده است - چنانکه گفته شد آمار ایشان هم کاهش را نشان میدهد - اما نه کاهش واقعی را - چرا؟ مقوله "فعال از نظر اقتصادی" در سالنامه آمار ری ۶۲ چنین تعریف شده است "کلیه اعضای خانوارها که در هفت شبانه روز پیش از مراجعه مامور سرشماری شاغل، بیکار فصلی و یا بیکار در جستجوی کار بوده‌اند فعال از نظر اقتصادی بشمار آمده‌اند" - (چاپ ۱۳۶۴ صفحه ۸۵) بنا بر این خانه داران جزء این مقوله محاسبه نمیشوند - چنانکه میدانیم در همه کشورهای عقب مانده این مقوله است که عمق فاجعه را مخفی میکند، و جمعیت فعال واقعی در آن مخفی است - جدول زیر اهمیت این مقوله را در وضعیت فعالیت

جدول (۲)

وضع فعالیت	کل کشور	شهری	روستایی
جمع	۱۰۰/۰۰	۱۰۰/۰۰	۱۰۰/۰۰
شاغل	۲۳/۶۹	۳۲/۷۱	۳۴/۸۸
بیکار (جویای کار)	۵/۶۶	۵/۹۹	۵/۲۵
محمل	۱۹/۵۶	۲۲/۳۵	۱۶/۲۰
خانه دار و دارای درآمد بدون کار	۳۵/۶۷	۳۴/۹۲	۳۶/۵۸
سایر	۴/۸۹	۳/۴۷	۶/۵۹
اظهار نشده	۰/۵۳	۰/۵۶	۰/۴۹

توزیع نسبی جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر بر حسب وضعیت اشتغال و مناطق جغرافیایی آمار نفوس و مسکن ۱۳۶۵

در حال انتشار کنونی مشترک است در نظر دار - ثانیا در رابطه با بخش جدید، زنان حرفه‌ای و متخصص رده بالای جامعه و باصطلاح خود رژیم "وابسته به طاغوت" را اخراج میکند و جای آنها را به نیروهای وفادار خود - اغلب از مردان غیر حرفه‌ای و غیر متخصص است - میدهد - این ماجرا در جریان منازعه "تخصصی یا تعهد" که همه جامعه را در بر میگیرد و برای مردان تا سالهای بعد دوام پیدا میکند، روی میدهد - آنچه در رابطه با بحث این مقاله مهم است، این است که در این دوره مقاومت زنان بخش جدید بالاست - در واقع همه نیروهای ضد رژیم در میان مردم انتظسار "رفتن" رژیم را دارند و در مجموع به رژیم اسلامی هنوز بطور کامل تسلیم نشده‌اند.

دوره دوم، فاصله ۶۱ - ۶۰ تا ۶۸ - ۶۷، رژیم رقبای بورژوا لیبرال را در بالا بیرون رانده و یکپارچه می‌شود و در پائین تمامی نیروهای سازمان یافته را طی تهاجمات خونین و افسار گسیخته متلاشی میکند - این دوره‌ای است که تهاجم به آزادیها منجمله آزادی زنان به اعماق می‌رود و زنان بخش جدید را بتدریج به تسلیم وامیدارد - جالب آنکه جنگ و اختلال اقتصادی ناشی از آن در این دوره یک موقعیت استثنایی برای رژیم فراهم میکند، نه فقط به لحاظ تبلیغی، بلکه همچنین به این دلیل که نیازهای ناشی از جنگ و اختلال اقتصادی متعاقب آن، یک فرصت استثنایی تاریخی را برای رژیم فراهم میکند که در آن ایدئولوژی رژیم و نیازهای اقتصادی همسو حرکت میکنند - این نکته در رابطه با دیگر جنبشهای بنیادگرای اسلامی از آن نظر مهم است که اگر آنها به حکومت برسند ممکن است نتوانند چنین فرجه‌ای را پیدا کنند مگر آنکه ناگزیر به حادثه آفرینی دست زنند - بهر حال استعفاهای اجباری و بعد اخراجهای عظیم و بهر حال خانه نشینی های اجباری در این دوره صورت گرفت - جایجایی های بزرگ و اشتغال زنان متعهد - ایدئولوژی مذهبی در بخشهای جدید و بند کردن دست زنان بسیج شده در کارهای پلیسی، سازمانهای جنگی و مجموعاً غیر حرفه‌ای و غیر تخصصی نیز اساساً در این دوره صورت گرفته است - طبیعتاً این مورد اخیر در مغلوب کردن آمارهای اشتغال و انسکاس واقعی موقعیت زنان شهری در دوره دوم بایسد در نظر گرفته شود - جدایی شغلی و راندن زنان به مشاغل ویژه نیز اساساً در این دوره صورت گرفت - در واقع این دوره‌ای است که بطور حقیقی موضع و عملکرد یک حکومت اسلامی را بنمایش میگذارد.

دوره سوم، پس از پایان جنگ تازه آغاز شده است - این دوره بازسازی و در واقع دوره‌ای است که رژیم اگر بخواهد حکومت خود را دوام دهد باید به الزامات اقتصاد سرمایه‌داری کنونی پاسخ دهد و این تنها در صورتی میسر است که روحانیون حاکم در جنگ بین ایدئولوژی قرون وسطایی و الزامات جامعه مدرن، بنفع دومی، اولی را کنار بزنند - پس در این دوره رژیم باید کفاره گناهان مرتکب شده علیه زنان را نیز بپس بدهد - طبیعتاً نخستین اقدام باید موجه کردن زنان بسیج شده غیر حرفه‌ای باشد و کاهش حجم بشدت متورم شده کادر اداری، دقتی و خدماتی (شامل سازمانهای پلیسی و جنگی نیز میشود) و سپس

گزارش "توسعه انسانی ۱۹۹۱"

هشدار تکان دهنده به زنان پیشرو

نیسکیلی / پیران

جذب نماید، نمایشگر چهره مردانه جهان کنونی است. چهره‌ای که بیشک شباهتی به آنچه که جامعه انسانی باید داشته باشد ندارد. چنین "تبعیض جنسی" آشکاری در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری از سوئی اعلام روشن ناتوانی نظام اقتصادی حاکم بر این کشورها در پاسخگویی به این معضل جامعه بشری است و از سوی دیگر بیانگر پراکندگی، سردرگمی، ناپختگی و ناتوانی جنبش زنان در ایمن کشورهای است.

تغییر نظام اقتصادی مسلط بر جهان کنونی بیشک گشاینده راه خواهد بود ولی این امر تنها امکان مبارزه جدی تر و گسترده تری را علیه فرهنگ و ذهنیت ارتجاعی تاکنون حاکم بوجود خواهد آورد و درحقیقت ماجرا با آن به انتها نمیرسد. ریشه مسئله در سطوح عمیقتری وجود داشته و خودرأباز تولید میکند. این درد اجتماعی علاوه برهمه چیز به رشد و تغییر فرهنگ تاکنونی ما بستگی دارد و پیداست که این تغییر امری نیست که یک شبیه تحقق پذیرد. ذهنیت و فرهنگ یک جامعه پیش از هر پدیده دیگری درمقابل تغییر و تحول و تکوین "نو" از خود جان سختی نشان میدهد و اینجاست که نقش کانون اصلی مبارزه جهت این تغییر و تحول یعنی جنبش فمینیستی، توانائی‌ها و ناتوانی‌های آن برجسته تر و حساستر میشود.

جنبش فمینیستی که در آغاز شکلگیری خود با انکار افراطی تفاوت میان زن و مرد در درون خود روبرو بود، اکنون بسوی دیگر یله داده و با افراط در بر شمردن "ویژگی‌های خاص زنان" چرخشی ۱۸۰ درجه را در برابر بخشی از نیروهای این جنبش قرار داده است. تلاش و فشار جامعه مرد سالار جهت منحرف کردن، به انزوا راندن و خفه کردن جنبش فمینیستی از سوئی و تبلیغ ایده "ویژگی‌های خاص زنان" و ارزش گذاری بر آن، کسسه در بخشی از نیروهای این جنبش به فکر "ایجاد جامعه مستقل زنان" و نفی جامعه مختلط. کسسه در تقابل با زندگی جاری توده زنان است. انجامیده از سوی دیگر منجر به دور شدن هرچه بیشتر این جنبش از پایه‌های خود و انزوای عملی آن شده است. جنبش فمینیستی در کشورهای صنعتی که در دهه‌های گذشته با تحرك بالای سیاسی از پشتیبانی توده‌ای زنان برخوردار بود، بر اثر انشقاق‌های فکری و عدم توانائی در یافتن اشکال مبارزاتی و زبان لازم برای تحقق ایده‌های خود در جهان واقعی امروز دچار پراکندگی روز افزون شده و بعلاوه عدم پاسخگویی به مشکلات جاری توده زنان و فاصله گیری از آنان، قدرت تاثیر گذاری جدی بر مسائل جاری سیاسی - اجتماعی را حتی در منطقه خود درحال حاضر از دست داده است.

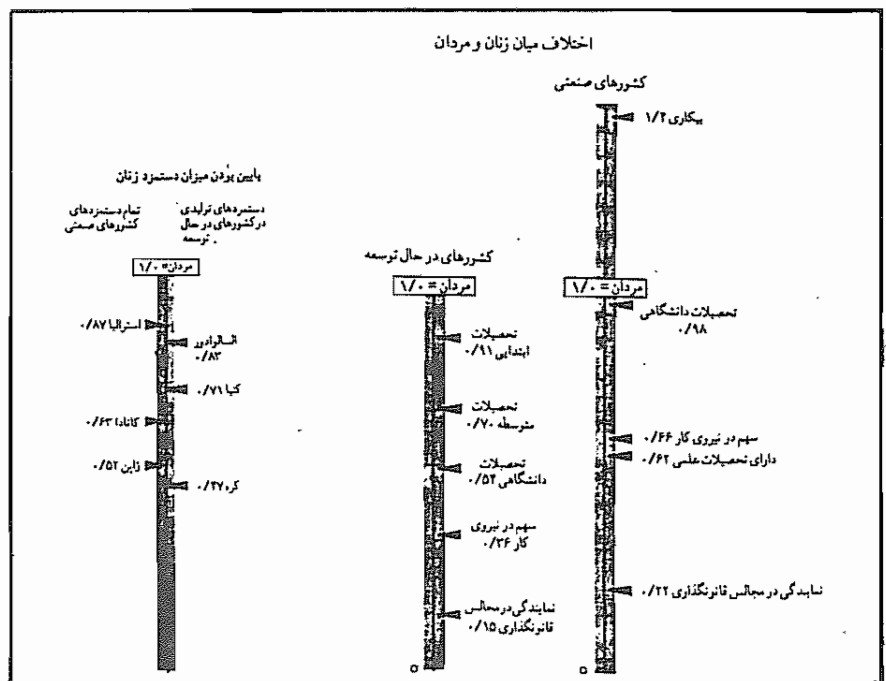
نیاز جنبش فمینیستی به تاثیر گذاری فرهنگی در جامعه مستلزم ایجاد ارتباط هرچند گسترده‌تر این جنبش با جامعه موجود است. جامعه‌ای که اولاً از دو جنبش مختلف در دو جایگاه اجتماعی متفاوت تشکیل شده و ثانیاً از طبقات و اقشار مختلف بسا منافع طبقاتی متفاوت و در نتیجه نیروهای اجتماعی گوناگون شکل گرفته است. در واقع این جامعه مخاطبان متفاوتی را در خود جای داده است. عدم

تفاوت‌های فاحش تحصیلی عینا دردنیای مشاغل نیز تکرار میشود. در همه کشورهای صنعتی احتمال استخدام زنان بسیار کمتر از مردان است. سهم زنان در نیروی کار، برحسب درصدی از سهم مردان، در ژاپن ۶۱٪، در سوئیس ۵۸٪، در هلند ۴۵٪ و در ایرلند ۴۱٪ است. در قبال کار برابر به زنان کمتر از مردان دستمزد پرداخت میشود. در همه کشورهای صنعتی دستمزد زنان بر مراتب کمتر از دستمزد مردان است (نمودار)

در فرانسه و بلژیک دستمزد زنان تقریباً سه چهارم دستمزد متوسط مردان و در ژاپن حدود نصف آن است. علاوه بر آن زنان بیش از مردان در معرض بیکاری قرار دارند. میزان بیکاری زنان عموماً یک برابر و نیم مردان است. بعلاوه مراکز تصمیم‌گیری، موسسات بازرگانی و دولتها همچنان در دست مردان است. حتی درکشورهائی مانند سوئد، فنلاند، نروژ و شوروی سابق که شمار نسبی یندگان زن بیش از کشورهای دیگر است، تعداد آنها تا بحال از یک سوم کل نمایندگان تجاوز نگرده است.

وضعیت زنان در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی که با وجود اتوماتیزاسیون و تقلیل نیاز به نیروی جسمی قوی برای پیشبرد کار تولیدی و خدماتی میبایست زنان بیشتری را در ساختار خود

سازمان ملل متحد گزارش توسعه انسانی جهان در سال ۹۱ را منتشر کرد. در این گزارش همه جوانب مربوط به زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان در سطح جهانی اشاره شده و حوزه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته و همچنین بررسی کلی این حوزه‌ها در یک چشم انداز توسعه منطقه‌ای مورد نظر و توجه قرار گرفته است. نکته بسیار جالبی که در این گزارش آمده تفاوت فاحش بین زنان و مردان از نظر اجتماعی با در نظر گرفتن دو مولفه فرصتهای شغلی و تحصیلی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است. البته این موضوع چیز تازه‌ای نیست و بهمان اندازه حکایت فقر و نداری و فلاکت در کشورهای درحال توسعه و عقب مانده سرمایه‌داری تکراری است. اما نه تکراری ملال و ر که تکراری هشدار دهند: برابر گزارش سازمان ملل متحد فرصتهای تحصیلی برای زنان در کشورهای پیشرفته کمتر از مردان است. اگر چه نسبت تعداد دختران و پسرانی که وارد مدارس دوره ابتدائی و متوسطه میشوند مساوی است، اما در سطوح بالاتر تفاوت میان آنها آشکار میشود. تعداد زنانی که به دوره تحصیلات عالی راه مییابند نسبت به مردانی که وارد این دوره میشوند در ژاپن و پرتغال ۷۶٪ و در سوئیس ۶۶٪ است. این تفاوتها حتی در رشته‌های علمی و فنی بسی مشهودتر است. در این رشته‌ها نسبت دانشجویان زن به دانشجویان مرد در ایتالیا ۳۵ درصد، در اتریش ۲۲ درصد و در کانادا، هلند، انگلستان و مجارستان ۲۸ درصد است.



گزارش از سمینار

"آیا آیندگی برای سوسیالیسم وجود دارد؟"

به ابتکار رفقای سازمان ما در استکهلم و حزب سوسیالیست سوئد سمیناری تحت عنوان "آیا آیندگی برای سوسیالیسم وجود دارد" در تاریخ اول فوریه با شرکت نمایندگان کنگره ملی آفریقای جنوبی؛ جبهه فارابوند و مارتی السالوادور؛ جبهه آزادیبخش فیلیپین؛ چپ متحد پرو؛ حزب سوسیالیست سوئد و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) تشکیل شد. دعوت شدگان ابتدا طی سخنرانی‌های کوتاه مواضع سازمانها و احزاب خود را در مورد آینده سوسیالیسم، تأثیرات فروپاشی اتحاد شوروی و اروپای شرقی در تفکر خود، اشکال مبارزاتی در آینده و همچنین در مورد انتخاب اقتصاد بازار ویا اقتصاد با برنامه اعلام کردند. پس از سخنرانی‌های کوتاه بحث زنده و جالبی بین دعوت شدگان و شرکت کنندگان که از میان سازمانهای مختلف سوئدی، آمریکای لاتین، فلسطینی و ایرانی بودند آغاز شد. طی ۴ ساعت بحث، مسائل گوناگونی درباره ضرورت سوسیالیسم و یوئائی آن، تاکتیکهای جدید چپ در مبارزه و تقویت رابطه انترناسیونالیستی میان نیروهای چپ در سراسر جهان با توجه به عدم وجود بلوک "سوسیالیستی" ضرورت مرزبندی با مدل سوسیالیسم شکست خورده و استالینیسیم، مطرح شد. آنچه همه شرکت کنندگان و سازمانهای دعوت شده حول آن اتفاق نظر داشتند همانا بدیعی و منطقی بودن ضرورت ساختمان سوسیالیسم در کشورهای جهان سوم با توجه به شرایط خاصی هر کشور و منطقه برای حل معضلات مردم بود. نمایندگان حاضر به آلترناتیو دیگری برای حل مشکلات کشورهای خود باور نداشتند.

نمایندگان دعوت شده به سمینار ضمن تشکر از برگزار کنندگان و تاکید بر ضرورت تعاون برگزاری چنین سمینارها و جلساتی خواستار آن شدند که کفرانسی وسیعتر در آینده نزدیک برای تبادل نظر و بحث نظری بین سازمانها و احزاب چپ از سراسر جهان در استکهلم تشکیل شود. نمایندگان فارابوند و مارتی، راه کارگر و حزب سوسیالیست سوئد در این مورد پیشنهادات مشخصی ارائه کردند. توجه شما را به خلاصهای از مهمترین مطالبی که سخنرانان حول موضوع سمینار ابراز کردند جلب میکنیم: نماینده جبهه فارابوند و مارتی السالوادور: اعضای جبهه معتقدند که سوسیالیسم برای السالوادور امری ضروری است. ما در السالوادور با تلاشهای خود به مرحله‌ای از اهداف خود دست یافته‌ایم و زمینه را برای پیشرفتهای آتی آماده کردیم. باید یادآوری کنم که آمریکا ۴ میلیارد دلار برای نابودی جبهه خرج کرد. ما علیرغم بی بهره بودن از امکانات مادی، آمریکا را در این زمینه شکست دادیم. امروز

(اول فوریه) رهبران جبهه بطور رسمی وارد السالوادور میشوند. ما تنها از طریق يك انقلاب دمکراتیک میتوانیم به ایده آل خود دست یابیم. ما معتقدیم که این تومهای مردم هستند که باید قدرت را در دست بگیرند و بر امر تولید و همه حیات کشور کنترل داشته باشند. این مردم هستند که باید قدرت سیاسی و نظامی را در اختیار خود بگیرند. البته چنین روندی در طول ۱۲ سال مبارزه جبهه آغاز شده است مردم در مناطق مختلف خود را سازمان دادند و بر بسیاری از مراکز تولید و رسانهها کنترل دارند.

ما حکومت تک حزبی را نمی‌پذیریم و معتقدیم که هر چند که چپ دمکراتیک باید از نفوذ بیشتری در جامعه برخوردار باشد، اما باید به دیگر نظریات و جریانات دیگر نیز میدان داده شود. ما باید سوسیالیسم خاص خودمان را نه تنها بر پایه تئوریا، بلکه همچنین با تکیه بر واقعیتها بسازیم. ما باید برای رسیدن به اهداف خود دید وسیعتری داشته باشیم. ما حتی باید با نیروهای راست و میانی در کشور خود به مذاکره بنشینیم.

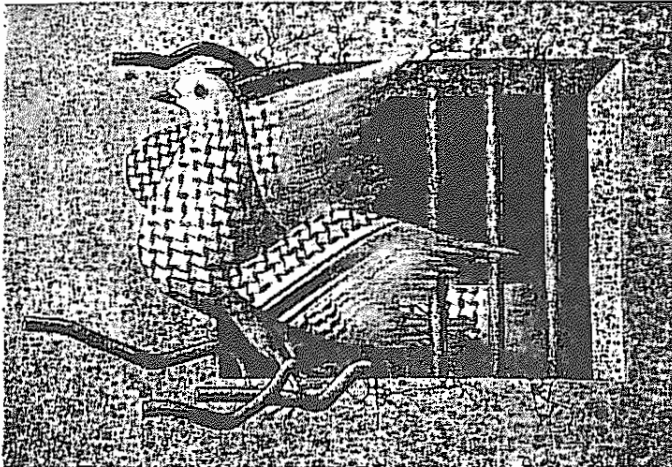
نماینده کنگره ملی آفریقای جنوبی - تحولات اخیر جهانی بر وضع ما در آفریقای جنوبی هم تاثیر گذاشته است. اما سؤال این است که آیا ما به دورانی باز گشتیم که طبقه کارگر وجود نداشت؟! آیا جنبشهای آزادیبخش جهان سوم دیگر وجود ندارند؟ اگر ما امروز اتحاد شوروی سوسیالیستی را نداریم، طبقه کارگر جهانی را هنوز نداریم! طبقه کارگری که برخواهد خاست، علیرغم مشکلاتی که وجود دارد، شرایط فعلی موقتی است. مارکسیسم - لنینیسم علمی است که میتواند در کشورهای مختلف با توجه به شرایط عینی موجود مورد استفاده قرار بگیرد. آن. س. یک جنبش ملی است که در اتحاد با حزب کمونیست آفریقای جنوبی و اتحادیه‌های کارگری این کشور قرار دارد. البته این اتحاد، اتحاد منمقد شده بر روی کاغذ پشت میز مذاکره نیست بلکه حاصل دهها سال مبارزه ملی مشترک میباشد. ما در آن. س. به کمونیستها احترام می‌گذاریم. آن. س. رهبری طبقه کارگر را می‌پذیرد شاید این جنبش زمانی به يك حزب کمونیست مبدل شود. ما خواستار رشد اقتصادی در آفریقای جنوبی هستیم و معتقدیم که چنین امری در چهار چوب سرمایه‌داری برای این کشور ناممکن است.

نماینده جبهه آزادیبخش فیلیپین: سرمایه‌داری راه حلی برای فیلیپین ارائه نمی‌دهد. ما به اقتصاد مختلط، مالکیت خصوصی، تعاونی، دولتی معتقدیم. چنین اقتصادی به رشد نیروهای مولد در کشور ما کمک خواهد کرد و زمینه را برای يك اقتصاد سوسیالیستی فراهم خواهد نمود. اقتصاد

بازار به تنهایی، به فاجعاتی که هم اکنون در مقابل خود می‌بینیم در این کشور منجر خواهد شد. چطور میتوان از مرگ سوسیالیسم سخن گفت در حالیکه جنبشها در جهان سوم رشد میکنند و رهبری این جنبشها را عمدتاً مارکسیستها بر عهده دارند؟ مبارزه ضد امپریالیستی همچنان زنده است. ما معتقدیم که سیستم تک حزبی غلط است و سازمانهای تودهای باید مستقل از دولت وجود داشته باشند.

نماینده حزب سوسیالیست سوئد - سوسیالیسم دچار بحران جدی شده است. جنبشهای آزادیبخش جهان سوم دیگر از حمایت شوروی برخوردار نیستند. رهبران جدید حتی در جنگ علیه عراق نشان دادند که حاضر به همکاری با امپریالیستها هستند. کوبا خود دست بگیران بحران است. چین نیز با سیاست دیکتاتوری و اقتصاد سرمایه‌داری خود نمیتواند آلترناتیو مناسبی باشد، چین نیز با بحران اقتصادی و موج بیکاران مواجه است؛ سیستم سرمایه‌داری نیز در حال از هم پاشیدن است. آمریکا امروز خود در میان کشورهای مقروض از مقام اول برخوردار است! مطبوعات میگویند در آلمان تا پایان سال آینده شرایط اقتصادی وخیم خواهد شد. همه میدانیم که اگر آلمان عطسه کند اروپا سرفش می‌گیرد!

در مورد مسئله اقتصاد بازار نیز باید دید چه کسی کنترل را در دست می‌گیرد. در سوئد این کنترل در دست سرمایه‌داران است. در اروپای شرقی و شوروی مشکل اصلی اقتصاد با برنامه نبود. مشکل آن بود که اصلاً برنامه وجود نداشت آنچه وجود داشت بوروکراسی و سؤاستفاده مقامات در جهت منافع خود بود. این واضح است که ما لنینیستها، ما نویسيتها، تروتسکیستها از کشورهای مختلف با سنتهای مختلف هیچگاه نخواهیم توانست تصویر یکسانی از تاریخ ترسیم کنیم. ما موضع‌گیریهای مختلفی در مورد مسائل گوناگون میکنیم. اما مزیت مارکسیسم این است که ما مارکسیستها میدانیم که همه چیز را نمی‌انیم و معتقدیم که همه چیز در حال تغییر مداوم است اما از سوی دیگر چارهای جز عمل کردن نداریم. باید اقدام کرد. در مورد حق رای عمومی نیز باید بگوئیم که این حق یکی از بزرگترین دستاوردهای جنبش کارگری است. هنوز هم پس از صد سال در سوئد هنگام انتخابات، سوسیال دمکراتها محافظه کاران را با انگشت نشان می‌دهند و میگویند اینها بودند که با حق رای عمومی مخالفت میکردند! پلورالیسم و خود مدیریت و استقلال نیز بسیار مهم میباشد. باید با



شب

عید آن سال

مهمانان من خاطره ها بودند

م رها

صدای چرخ گاری غذا را از دور میشنوم . از لابلای کرکره های آهنی پنجره بالای سلولم میتوانم تشخیص دهم که هنوز هوا روشن است . حدس میزنم حوالی ساعت ۵ عصر باشد . چرخ گاری چند قدمی حرکت میکند بعد متوقف میشود صدای باز شدن دری آهنی بگوش میرسد بعد دوباره صدای بسته شدن دری و صدای گاری . لحظه ای آرزو میکنم که برای شب عید غذای ویژه ای داشته باشیم اما بیادم میآید که عیدهای سالهای قبل همان غذای هفتگی را داشتیم اسسروز دوشنبه است و لابد شام آبگوشت است .

گاری نزدیکتر میشود . الان در سلول کنساری من باز شده . صدای یوسفی را میشنوم که میپرسد چند تا نان ؟ او دربین یاسداران دیگر که همگی جوان هستند، مستقرین است . زنی حدود ۶۰ ساله . گاه بسیار بدجنس میشود و گاه با آدم خوب میشود . سال گذشته که دو ماهی در سلول انفرادی بودم با من خیلی بد افتاده بود همیشه مراقب بودم . طوری بیصدا پشت در سلول ظاهر میشد که هیچ متوجه صدای پایتیش نمیشدی به ناگهان در سلول را باز میکرد و میآمد . را درحین مرس زدن یا گلدوزی میکرد . نوبت شیفته او که میشد باید خود را جمع و جور میکردم . اما گاهی هم آدم دیگری میشد سرکشی های مخفیانهاش را کنار میگذاشت و چنان با سروصدا در راهروها راه میرفت که همه را متوجه حضورش بکنند اگر هم چیزی میخواستیم براحته میداد .

بشقاب به دست پشت در ایستاده ام که در سلول من باز میشود . بشقاب را بدستش میدهم . مثل همیشه لباس سیاه پوشیده و روسری سیاه بستر دارد . ملاقه ای را در بشقابم خالی میکند . درست حدس زده بودم ، آبگوشت است . قبل از اینکه بپرسد میگویم یک عدد نان . داخل نان چند عدد قند و تکه ای پنیر میگذارم که مباحثه فرداست . بعد با صدا در را میندود . قندها را میشموم یک عدد بیشتر داده . اشتیابی ندارم برای خوردن شام هنوز خیلی زود است . اما آبگوشت را که بگذاری میماد وانگهی همین حالا هم بقدر کافی ماسیده و سرد است . چربی اش را که جدا میکنم چیز زیادی در بشقاب نمیماند . سفره را باز میکنم ، بوی نفت بهوا بلند میشود . روز اولی که وارد سلول شدم این تکه ناپلئون را

نگهبان داد سیاه و نفتی بود وقتی شستم سیاهی اش رفت اما هنوز بوی نفت میدهد . چند روز اول سخت بود اما بعد به نان نفتی عادت کردم . کنار سفره میشینم گرچه گرسنه ام نیست اما غذا را میخورم با تانی هم میخورم که وقت بیشتری بگذرد .

یاد بچه های بند میافتم آنها مجبور نیستند در این ساعت غذا بخورند . دیگ غذا را در پتویی میپنجد و ساعت ۷ میخورند فکر میکنم تعدادی نیز در داخل ساختمان در تدارک سفره هفت سین هستند . لحظه ای دلم میخواهد منم در بین آنها بودم . بیاد سالهای گذشته میافتم . از این هشت نوروز زندان بغیر از نوروز ۶۳ بقیه را در کنار بچه ها گذرانده بودم هر کدام از آنها ویژگی خود را داشتند .

اصلا نفهمیدم چرا مرا به انفرادی آوردند . علت نقض مقررات نبود . پنج روز پیش مرا برای بازجویی جدا زدند و سؤال کردند که آیا حاضر به مصاحبه هستم وقتی جواب منفی دادم یارو خیلی عصبانی شد حتی نزدیک بود مرا بزند بعد گفت " میفرستم انفرادی که تا ابد آنجا باشی " میدانستم تا ابد که نمیشود . اما انفرادی یک روزش هم سخت است . حالا دیگر شام را تمام کرده ام ، ظرفم را میشویم . وقتی دستشویی داخل سلول باشد آدم خیلی راحت است . سال گذشته در سلولی که بودم دستشویی و توالت نداشت در شبانه روز چهار بار در سلول برای توالت و ظرفشویی باز میشد و ما مجبور بودیم کلیه و روده مان را با این ساعات تنظیم کنیم و این راحت نبود . ظرف شسته را بالای رف جلوی پنجره میگذارم چند دقیقه ای میشینم اما احساس سرما میکنم لوله شوفاز داخل سلول کاملاً سرد است . بهتر است قدم بزنم اینطوری سرما را کمتر احساس میکنم .

اگر الان ساعت حوالی ۶ باشد بدین ترتیب تقریباً ۲/۵ ساعت دیگر سال تحویل میشود . برای هزارمین بار قدمهایم را میخارم شش پا که برمیدارم به دیوار میرسم و برمیکردم . پنجره را نگاه میکنم از کرکره آهنی پنجره تنها میشود بیرون را درچند رشته کوتاه دید و سهم من از این چند رشته تنها دیواری آجری است که جلوی سلولم بالا رفته . شنیده ام در سلولهای طرف دیگر اما آسمان هم

دیدم میشود . اما میتوانم تشخیص دهم که نزدیک غروب است .

از بیرون در فاصله ای دور صدای ترمز مینی بوس را میشنوم که برای آشناسنت . برای بازجویی و ملاقات زندانیان را سوار مینی بوس میکنند . لحظه ای بعد صدای کشیده شدن دمیایی بروی زمین را از دور میشنوم . نیازی به دیدن ندارم میتوانم مجسم کنم که زندانیان باچشمهای بسته پشت سر هم از مینی بوس پیاده شده و راه افتاده اند صدای نخراشیده ای فریاد بر میدارد " حرف نباشد . مگر ماست خورده ای تندتر برو " .

آوازی را شروع به خواندن میکنم " امشب در سر شوری دارم " اما کشتی به پایان رساندنش ندارم نیمه تماشا میگذارم اما ساکت نیستم . هرچه در فکر میگذرد به زبان میآورم . دیروز که برای خودم صحبت میکردم نگهبان از درون چشمی مرا دیده بود صدایش را شنیدم که بلند با خود تکرار میکرد " شنیده بودیم تنها دیوانه ها با خودشان حرف میزنند اما اینها که انما میکنند عالم دهر هستند چرا دیوانه بازی درمیآورند " و من نیز با خود تکرار کرده بودم " عجب نیست که حال ما شما ندانید " .

برای صدمین بار دیوار را جستجو میکنم شاید نوشته ای باشد و من هنوز ندیده باشم . نوشته ها را از حفظ میدانم . گوشه ای با خطی زیبا روی دیوار کنده شده " خدایا کمک کن که فروزان راه خلق باشم و عبد خوب تو " یکباره نام فروزان عیدی در ذهنم تابو میندود چرا تا بحال متوجه نشده بودم که اینرا فروزان نوشته . فروزان با قد کشیده ، هیکل ورزشکارانه و خنده محجوب و مهربانی در ذهنم ظاهر میشود . پس فروزان قبل از اعدام در این سلول بوده . احساس میکنم لحظه ای وجودش در سلول زنده میشود . بیاد اولین برخورد خودم با او میافتم . او به من یاد میداد که تسویب والیبالی را چگونه بدست بگیرم و پاس بزنم فروتنی اش شرمندهم میساخت . احساس میکردم خجالت میکشید از اینکه چیزی بیشتر از من میداند . آن زمان کی بود ؟ سال ۶۴ یعنی چند سال قبل ؟

چه کسی برایم يك فاكس میخورد؟

ترجمه الف - دهقانی

کابریل گارسیا مارکز یکی از کسانی است که به تکنولوژی جدید وابسته است. او معتقد است که مشکلات ناشی از پیشرفتهای علمی قابل حلند. تنها هراس وی از این است که انسان نتواند به مشکلات امروزی درست برخورد نماید و به آنها نه بگوید. در این مورد "جان کروز" بامارکز مصاحبه‌ای انجام داده است.



س - شما از آخرین کار ادبی‌تان يك دیسک کامپیوتر نیز باخویش دارید. چه فایده‌ای در آن مبینید؟

ج - از طریق همین پیشرفتهای تازه تکنیکی است که ما نویسندگان میتوانیم کار خویش را، در جیب کاپشن، همیشه در سفر باخویش داشته باشیم. تکنیک جدید افق نویی را بر روی ما گشوده است که توسط آن تخیل نویسنده از بند رها گشته. ضمناً برای خویش نمیتوانم عقب گردی را تصور کنم. من همه فنونی را که با نوشتن در پیوندند، آموخته‌ام. از قلم تا کامپیوتر. بوسیله کامپیوتر شخص میتواند روی نوشته‌اش دوباره کار کند، از نو تکرارش نماید. شخص میتواند کتابش را چاپ شده تصور کند. این برای نویسنده يك انقلاب است.

س - آیا شما در این زمینه مایل بودید ابزار جدیدی در اختیار می‌داشتید؟

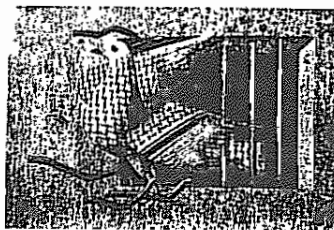
ج - من از هر وسیله‌ای که در خدمت نوشتن خلق شود استقبال میکنم. اگر کسی ۲۰ سال پیش کامپیوتری به من میداد، من به اندازه دو برابر کتابهایی که تاکنون منتشر کرده‌ام، کتاب به چاپ رسانده بودم.

س - شما به منتقدینی که سوء استفاده از قدرت انفورماتیک را گوشزد میکنند چه می‌گویید؟

ج - طبیعی است که سوء استفاده خطری است جدی، ولی آدم باید به انسان ایمان داشته باشد. انسان در شرایطی است که قادر به کنترل آن است. س - پس شما خواهان تداوم پیشرفت در این زمینه هستید؟

ج - من آرزو مندم که علم در آینده ابزاری در اختیار ما بگذارد تا ما توسط آن بتوانیم به خوشبختی

کرده، ترانه تمام میشود سرم را بلند میکنم. احساس سرمای بیشتری میکنم. حالا دیگر باران سیل آسا میبارد. فکر میکنم تحویل سال نو نباید خیلی دور باشد. قدم میزنم يك - دو - سه - چهار - پنج - شش و دوباره، يك - دو - سه - چهار - پنج - شش - هفت - هشت - نُه - ده. صدای تیک تیک ساعت بلندتر شنیده میشود. چند لحظه دیگر سال جدید آغاز خواهد شد. سینه‌ام با آه بالا میآید. الان بچه‌ها در بند چه میکنند؟ شهلا، مریم، فاطمی، گیتی، زهره و... چه حالی دارند به همسرانشان میانداشند که "نو" روز را ندیدند. بروی دیوار این جمله را میخوانم "هرگز مگو یقین را یقینی نیست" گوشم را بسه در چسبانده‌ام صدای تیک تیک ساعت متوقف میشود و سال نو اعلام میشود بعد پیام خمینی که شروع میشود صدا را بلندتر میکنند. از بالا یلوله شویفاز خود را بالا میکشم پنجره را به زحمت بساز میکنم پنجره رو بطرف بالا اندکی گشوده میشود دهانم را به درز آن نزدیک میکنم میخواهم سال نو را باور کنم، میگویی "بهاران خجسته‌باد" اما احساس میکنم صدایم در شُر شُر باران گم میشود و شاید کسی آنرا شنیده باشد. میخواهم دوباره بلندتر فریاد بزنم که یکپاره صدایی با آخرین تُسن حنجره در فضا میپیچد: "بهاران خجسته بساد" و صداهایی دیگر پاسخ میدهند "بهاران خجسته با د" لبخند میزنم هنوز کسانی هستند که زنده‌اند. از روی لوله پائین میآیم خودکار! برمیدارم شعر ناتمام را به دیوار تکمیل میکنم. "زندگی زیباست ای زیبایسند - زنده اندیشان به زیبایی رسند - آنقدر زیباست این بی‌بازگشت - کز برای کسی



میتوان از جان گذشت."

و حال دلم میخواهد برای خانواده هم نامه بنویسم قلم روی کاغذ میدود: "عزیزانم امیدوارم سال نو خوبی داشته باشید، عیدتان باخوشی... حال منم خوب است..." درباره خود بیشتر از این مجاز نیستم بنویسم. میانداشتم اگر مجاز بودم چه مینوشتم؟ در باز میشود صدای پا رانشنیده‌ام. یوسفی با نگاهی حیل‌گرانه و آرسی ام میکنند. و میپرسد: "توبودی؟" میگویی "چی؟" تکرار میکند "میگویی توبودی؟" پاسخش را نمیدهم، در برهیم میگوید و میرود. ۱۳۷۰/۱۲/۱۴

سال پیش در قزلحصار. در آن هوا خوری بسزرگ. سالی که رنگ تفریح دوره زندانم بود. فروزان دوست نزدیک اشرف بود، اشرف هم دوست و هم اتاقی من. چقدر خوب بود آندو قبل از اعدام باهم بوده‌باشند. در گوشه‌های دیگر شعری از برشت با مصاد نوشته شده. در این چند روز آن شعر را حفظ کرده‌ام. بار دیگر میخوانم "آنکس که میخندد خبیر هولناک را هنوز نشنیده است." مکت میکنم. برستی سال ۶۷ هولناکترین خبر بود. در ناباوری - مان کسانی را از بند بردند که دیگر هرگز برنگشتند و ما هرروز خبرهای بیشتری درباره اعداها و شلاقها میشنیدیم. از لابلای اشکهایم بیرون را نگاه میکنم. هوا تاریک است. صدای نم باران که چند دقیقه پیش شروع شده بود حالا دیگر شدت یافته است.

در سلول باز میشود. دیگر دیر شده و یوسفی متوجه اشکهایم شده است. کاغذی را با خودکسار بدستم میدهد و میگوید یکساعت دیگر نامه‌ها را جمع میکنم. فرم نامه برای خانواده است. تعجب میکنم لابد این سورپریز سال نو است. بیاد نداشتم که در سلول بشود نامه نوشت. اما اینبار من حوصله نامه نوشتن ندارم. اما با خودکار میتوانم بر دیوار چیزی بنویسم. لحظه‌ای شعر سعید سلطانپور در ذهنم نقش میندازد "زندگی زیباست ای... اما نه! من که زیبایی آنرا حس نمیکنم. در کنار شعر ناتمام من کس نوشته "مردن سخت است اما انتظار مرگ را کشیدن سخت‌تر است" ای کسی که در این سلول در نوبت انتظار خویش بودی میخواهم درکت کنم. تو اینجا بودی. دستت همین دیواری را که من لمس میکنم لمس کرده. تو نیز شش قدم برمیداشتی به دیوار میرسیدی و دوباره شش قدم دیگر. ساعتها این کار را تکرار کرده‌ای. هر بار که در سلولی باز شده قلبت به طیش افتاده تا اینکه شبی در باز شده تو از آن بیرون رفتی و بتوسط طناب دار و یا شاید آتش گلوله‌ها و دیگر... میخواهم فریاد بکشم. چند ضربه‌ای به دیوار میزنم اما کسی پاسخ نمیدهد. سکوت مطلق در همه جا. چرا همه ساکت هستند. شاید آنها نیز بر در و دیوار سلولهایشان آخرین یادگارها را میخوانند.

سال گذشته چه عید خوبی بود. هیچکس فاجعه را حدس نمیزد. بر سفره هفت سین مان گندم سبز شده داشتیم که آنها را در اشکال پرنده و ستاره درآورده بودیم. بعد از تحویل سال نو که حوالسی ساعت ۲ بعد از ظهر بود دیدیگر را بوسیدیم و بسه هواخوری رفتیم چه بازیهایی شادی داشتیم. اما مهین آنروز هم با هیچکس حرف نزد. نمیدانم آیا نوروز با روزهای دیگر برای او متفاوت بود؟ سالها با کسی کلامی نگفت تنها غذا خورد و تنها بعد که رنگ خود را زد.

سرم را به زیر در نزدیک میکنم. از دور صدای تلویزیون شاید هم رادیو بگوش میرسد ترانه‌های خواننده میشود، میتوانم تشخیص بدهم... صبا مشک‌فشان خواهد شد، عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد. "اشکهایم موزاشیک زمین را خیسن

گزارش از سمینار دنیاله از صفحه ۱۷

استالینیسیم مرزبندی روشن کرد. این کافی نیست که امروز بگوئیم دیگر از آن خوشمان نمی‌آید!

نماینده چپ متحد پرو، تجربه سالهای طولانی حکومت سرمایه‌داری در پرو هم با آموخته است که سوسیالیسم برای ما ضروری است. در پرو ۱۴ میلیون از جمعیت ۲۲ میلیونی در فقر واقع می‌شود. طبقه متوسط در حال نابودی کامل است. مردم یا فقیرند و یا ثروتمند. سازمانها و نیروهای راست حقیق انسانیت را لگد مال میکنند. اما چپ نیز در میان خود دارای مشکلات بزرگی است. چپ گوئی خود را در کلبه‌ای پنهان کرده و برای حل مشکلات به تفکر پرداخته است. سنت انشعابات متعدد و بیروگرانیسم حاکم در سازمانها در میان مردم آشفتنی و گیج سری بوجود آورده است. چپ پرو به خاطر وابستگیش به اروپای شرقی ضربه جدی خورد. ما باید نیازهای مردم را بیان کنیم. سازمانهای مردمی باید از حق تصمیمگیری و عمل مستقل برخوردار باشند. چپ باید درهای خود را به روی مردم باز کند. مارکسیزم - لیننیسم باید جزئی از زندگی روزمره مردم شود. سوسیالیسم باید با شرکت سازمانهای مردمی و با بازی گرفتن نیروهای مولده ساخته شود.

م. ل در جهان سوم نمرده است بلکه این ایدئولوژی در حال تکامل و بالندگی است. مردم در جهان سوم به سوسیالیسم نیاز دارند.

نماینده سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - سوسیالیسم بعنوان یک ایدئولوژی علمی تنها با انقلاب اکبر و ظهور دولت شوروی بدینا

کودتا

دنیاله از صفحه ۵

است. طبق آمار رسمی، یک میلیون و دویست هزار نفر بیکار وجود دارد (در حقیقت تعداد واقعی بیکاران ۲ میلیون نفر میباشد، یعنی ۲۵ درصد جمعیت فعال کشور) و سالانه ۲۰۰ هزار نفر بر تعداد آنها افزوده میشود. ۱/۵ میلیون نفر نیز بصورت نیمه بیکار، در حاشیه کوچه و خیابانها بکارهای غیر مولد اشتغال دارند. جمعیت کشور ۱۱ میلیون نفر در ۱۹۶۶ به ۲۶ میلیون در حال حاضر رسیده است و ۶۰ درصد جمعیت زیر ۱۹ سال قرار دارد. این در حالی است که الجزایر از ۱۹۸۷ به بعد ناگزیر شده است که سالانه ۸ میلیارد دلار بابت بدهی‌ها و بهره آن بپردازد، که حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد از درآمدهای صادراتی کشور را که ۹۵ درصد آنرا نفت تشکیل میدهد، میبلعد، و مانع از هرگونه توسعه اقتصادی میگردد. متوسط درآمد نفت بین ۹ تا ۱۲ میلیارد دلار است، در صورتیکه الجزایر برای رفع نیازهای وارداتی خود (از جمله ۸۰ درصد از مواد غذایی خود از خارج) و بازپرداخت بدهی‌ها، سالانه حداقل به ۱۶/۵ میلیارد دلار احتیاج دارد. کمبود مسکن، مطابق آمار دولت الجزایر، به یک میلیون و دویست هزار واحد سر میزند و دولت حداقل باید سالانه ۲۷۰ هزار خانه بسازد تا از بحران مسکن خارج گردد. گفته میشود که در شهرهای الجزایر

نیامد و دفتر آن نیز با سقوط شوروی بسته نخواهد شد. ما دلائل شکست این مدل خامی از سوسیالیسم در شوروی و اروپای شرقی را در سه نکته عمده می‌بینیم: فقدان دموکراسی، اشتباهات در اداره اقتصاد و تاکتیکیهای نادرست دولت استالینی برای مقابله با محاصره امپریالیسم. ما معتقدیم که شوروی میتواند با اتخاذ تاکتیکیهای مناسب و اتحاد با همه نیروهای دمکرات اروپا و مخصوصا آلمان و طبقه کارگر اروپا سرنوشت سوسیالیسم را تغییر دهد.

مسئله دموکراسی یکی از مهمترین عوامل بود. این مردم بودند که باید حکومت میکردند. دموکراسی قربانی بیروگرایی حزبی شد و این امر نقش اصلی را در ارتکاب اشتباهات غیر قابل جبران در شوروی بازی کرد. برداشت ما این است که ساختمان سوسیالیسم در کشورهای در حال رشد بدون حضور بازار ممکن نیست حتی در کشورهای پیشرفته نیز برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم استفاده از اشکال مختلف بازار ضروری است. حتی در یک جامعه پیشرفته سوسیالیستی نیز میتوان اشکالی از بازار را که صرف کنندگان بر تولید، توزیع و ساختمان آن کنترل دارند بکار گرفت. ما معتقدیم که اتحاد بین کمونیستها، سوسیالیستها و همه نیروهای چپ که به هر شکلی برای سوسیالیسم و سازماندهی کارگران در کشورهای مختلف می‌زنند ضروری است.

ما همچنین معتقدیم که کمونیستها و سوسیالیستها باید اهمیت اساسی برای دموکراسی در

برنامه‌های خود قائل باشند. در این چهارچوب پذیرش حق رای عمومی و تلفیق این حق با دولت شورائی بخش مهمی از بازگشت به اصول مابانی سوسیالیسم علمی را تأمین خواهد کرد.

(مطالبی نیز در مورد آخرین اخبار ایران به اطلاع شرکت کنندگان رسید)

در طول بحث چهار ساعته پس از سخنرانیها اغلب اعضای سازمان ماوتیستی راه درخشان از پرو که در جمع شرکت کنندگان نشسته بودند طی حمله به مواضع نماینده چپ متحد پرو، احزاب و سازمانهای سخنران را متهم به رویزیونیسم کردند. آنها طی سخنان خود از جمله چنین گفتند: سوسیالیسم تئوریت از هر زمان دیگر زنده است و در جنگهای تودنای پرو به حیات خود ادامه میدهد. آن چیزی که مرد، رویزیونیسم بود. شما هیچکدام در مورد انقلاب صحبت نمیکنید. به جای آن از حق رای عمومی و مذاکره با راست صحبت میکنید. اقتصاد بازار مساوی است با سرمایه‌داری. با این سخنان شدت از طرف نمایندگان سازمانهای سخنران برخورد شد. از جمله، نماینده سازمان ما اشاره کرد که همه کسانی که در جنبش چپ شرکت داشتند و خود را مارکسیست میدانند در اشتباهات و شکستهای سوسیالیسم شریک هستند. ما همه بار اشتباهات پولیوت، استالین و غیره را بدوش می‌کشیم. امروز نمیتوانیم کاری بایستیم و بگوئیم ماجرا به ما ربطی نداشته و ندارد، تقصیر آن دیگری بود. ●

آهی در بساط ندارد. حکومت الجزایر خانه‌ای بر روی بشکه باروت است. آیا درست تر این نبود که "جبهه نجات اسلامی"، مسئولیت غرق شدن بیشتر را بر عهده میگرفت، سوره "بقرة" و "یا - سین" برای کسی خانه نمیسازد و شغل ایجاد نمیکند. بخشی از زنان الجزایر ممکن است برای رهایی از زندگی شوربخت فعلی خود به خواندن سوره "نساء" روی آورند، لیکن اولین پیشنهاد طلائی و دمکراتیک شیخ عباس مدنی، رهبر اصلی "جبهه نجات اسلامی" اینست: انحلال پلیس و پرداختن پول آن به زنان که در خانه بنشینند تا برای مردها شغل ایجاد شود.

زمان برای "جبهه نجات اسلامی" وارونه کار میکرد و شاید در کمتر از یکسال آنرا بشدت بی اعتبار میساخت. پاسخهای ساده‌گرایانه "ج. ن. ا." برای حل مسائل حاد واقعی جامعه کافی نبود و "ج. ن. ا." بطور قطع با خود در ستیز میافتاد، و مردم الجزایر بسیار سریعتر از مردم ایران درمییا فتند که آنچه راه نجات بنظر میرسد، عراقی بی نبوده است. متأسفانه کودتا چنین فزجه‌ای را از مردم الجزایر گرفت.

* * *

+ منابع آمار نقل شده عبارتند از: تراژنامه اقتصادی - اجتماعی لوموند برای سال ۱۹۹۱ ولوموند دیپلماتیک، فوریه ۱۹۹۲.

بطور متوسط در هر اطاق سه نفر زندگی میکنند. در فاصله ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۹ دینار الجزایر ۴۰ درصد از ارزش خود را از دست داد و در ۱۹۸۹ یکبار ۲۰٪ و بار دیگر ۳۰٪ از ارزش رسمی آن کاهش یافته است. دولت الجزایر برای مقابله با این بحران شدید اقتصادی و اجتماعی دست به دامن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و کشورهای سرمایه‌داری شده است، ولی آنها خواستار اینند که دولت الجزایر برنامه نتولیبرال‌ها را پیش ببرد، تجدید ساختاری در اقتصاد را پیاده کرده و هر نوع سوسیالیستی را حذف کند، که در نتیجه آن فقط یک انفجار اجتماعی ممکن است باشد. دولت الجزایر حتی حاضر شده است ۴۹ درصد از سهام نفت رابه شرکتهای خارجی واگذار کند تا شاید بتواند مبلغ ۷ میلیارد دلار بدست آورد، لیکن بی ثباتی سیاسی باعث میشود که با رغبت زیاد این پیشنهاد استقبال نمایند. از اینرو یک بن بست همه جانبه زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی الجزایر را در چنگ خود گرفته است. در این فضا است که توده‌های بی‌خانمان و بیکار و فقیر زده و ناامید، به توهیم ایده آلزیه شده گذشته‌های دوری که اطلاعاتی از آن ندارند، روی آورده‌اند که پایگاه اصلی "جبهه نجات اسلامی" را تشکیل میدهند. برخلاف ایران که در زمان انقلاب میلیاردها دلار ذخیره ارزی داشت، دولت الجزایر

شکست اجتناب ناپذیر

پرسترویکا

جلال

نه با کنا رفتن گورباچف، بلکه حتی خیلی پیش از وقوع کودتای ماه اوت شکست پرسترویکا به يك باور عمومی تبدیل شده بود. این حقیقت را امروز هم هواداران پرسترویکا در داخل شوروی و هم کسانی که در خارج از شوروی در این تحولات الگوی تازه‌ای برای سوسیالیسم جستجو میکردند اعتراف میکنند. در واقع امر هدفهای اولیه پرسترویکا، به تعبیر پایه‌گذارانش، یعنی همان "سوسیالیسم و دموکراسی بیشتر" شکست خورده است. بدین معنا که جدا از خواست و اندیشه رهبران پرسترویکا تحولات عینی جامعه شوروی نه بسوی احیاء و غلبه يك آلترنا - تیو سوسیالیستی، بلکه بسوی تسلط آلترناتیو بورژوازی منجر شده است. همانطور که ایدئولوژی "کمونیستی" و "انترناسیونالیستی" رسمی جای خود را به يك برآمد تند و بیسابقه ناسیونالیسم داده؟ جریانات سوسیالیستی و جنبش کارگری نیز در مقابل آلترناتیو پراگم بورژوازی آشفته و آچمز مانده‌اند.

مثل هر تحول اجتماعی دیگری در اینجا هم عملکرد رهبری، تضادهای آن، سیاستها و روش و رفتار احزاب و افراد طرفهای متقابل میتواند بر نتیجه کار تاثیرات مختلف بگذارد. ولی سؤال اینستکه آیا مسیر اصلی تحول که از ریشه های عمیقتر و تضادهای عینی و تاریخی قابل لمس مایه میگردد میتواند طور دیگری باشد. پاسخ قاطع به این سؤال به اطلاعات وسیع و مشخصی از واقعیات عینی جامعه شوروی و طبقه کارگر این کشور احتیاج دارد ولی از يك نگاه کلی به مهمترین شاخصهای عینی و ذهنی اینطور پیداست که برخلاف امیدواریهای صادقانه طرفداران چپ پرسترویکا، نتیجه ای جز این ممکن نبود.

از جنبه تئوریک، پیروزی پرسترویکا به مفهومی که نکر شد مستلزم آن بود که نیروی اجتماعی سوسیالیسم یعنی طبقه کارگر به دفاع از آن برمیخواست. یا حداقل بی تفاوت به معایب و مقاصد رهبران پرسترویکا از شرایط مساعدی که در نتیجه تضعیف دولت، بسط امکانات دمکراتیک و غلبان زندگی سیاسی و فرهنگی ایجاد شده بود، وسیله‌ای برای منزوی کردن جریانات بورژوازی و تحمیل يك ائتلاف سوسیالیستی به پرسترویکا تدارک میدید. برخلاف این برداشت سطحی که ضعف آلترناتیو سوسیالیستی را با نقایص دموکراسی و نبود دموکراسی رادیکال توضیح میدهند، شرایط عینی جامعه شوروی مستقل از محدودیتهای حقوقی میدان فراخی برای مبارزات سیاسی و احیاء و بازسازی طبقات و احزاب فراهم کرده بود. يك دموکراسی فراقانونی یا به مفهومی رایجتر يك دموکراسی انقلابی که از جوشش عینی طبقات در شرایط ضعف دستگاه دولتی شکل میگيرد مشخصه سیاسی جامعه شوروی طی چندسال اخیر بوده است.

ناتوانی طبقه کارگر و جریانات سوسیالیستی در سازماندهی يك آلترناتیو مقتدر سوسیالیستی نه در محدودیتهای دموکراسی، بلکه از واقعیتهای عینی و تاریخی مشخصی مایه میگيرد، که محدودیتهای دموکراسی را میتوان فقط یکی از عوارض فرعی آن دانست. بعلاوه يك نقد دمکراتیک از شکست پرسترویکا با این سؤال مواجه است که چقدر دموکراسی برای رویش و رشد سوسیالیسم لازم است. و اینکه آیا در همه حال و مطلقاً رشد سرمایه با دموکراسی مایبندت دارد.

جریان عینی خود نشان داد که با شروع کار پرسترویکا و مساعد شدن شرایط سیاسی هم از سوی جریانات متمایل به بورژوازی و هم از سوی طبقه کارگر و گرایشات سوسیالیستی تلاشهای تازه‌ای برای سازماندهی خود شروع شد. منتها در دو سطح و کیفیت متفاوت. مثلاً درحالیکه جریانات بورژوازی با آهنگی پر شتاب برای تصاحب قدرت سیاسی به سازماندهی خود پرداختند؛ طبقه کارگر و گرایشات سوسیالیستی عمدتاً مشغول پی‌ریزی احزاب جدید چپ و اتحادیه‌های کارگری

بقیه در صفحه ۲۲

سوسیالیسم
برای مدافعان سوسیالیسم و دموکراسی

انقلاب اوت شوروی

و

بن بست سوسیالیسم تخیلی

آهنگر

اگر از انقلاب درکی فیزیکی و از آن مهمتر درکی نقطه‌ای و حادثه‌جویانه نداشته باشیم، نمیتوانیم با تفسیر "هنری کیسینجر" - تئورسین مرتجع سیاست خارجی آمریکا - از اوضاع شوروی مخالفت کنیم. هر چند بلحاظ اهداف و خواسته‌های ناشی از این انقلاب در دو سوی تضاد قرار گرفته باشیم. او به دفعات درباره اوضاع شوروی اعلام کرده که ما در شوروی بطور همزمان شاهد دو انقلاب هستیم. انقلاب اول علیه حکومت هفتاد ساله "کمونیستها" و انقلاب دوم علیه سلطه استعماری ۴۰۰ ساله امپراطوری "تزاری" من در این نوشته تلاش خواهیم کرد که بر زمینه انقلاب اوت، بن بست پرسترویکا و در نتیجه ضرورت يك برنامه مشترک برای سرکوب آزادیخواه مردم را نشان دهیم و از آن برخی نتایج تئوریک بگیریم.

پرسترویکا، بن بست برنامه تخیلی

پرسترویکا از جنبه‌های گوناگون، شبیه اصلاحاتی بود که "نیکیتا خروشچف" آنرا دامن زد. اهداف اصلاحات خروشچف بکارگیری وسیعتر مکانیسمهای نرمال بورژوازی در اقتصاد، دامن زدن به ابتکارات فسر دی و مشوقهای مادی برای آن و استفاده از مالکیتهای فردی بود. این اصلاحات در محدوده معینی آزادیهای فردی را نیز شامل میشد. برنامه گورباچف نیز تحت پرسترویکا و گلاسنوست در همین چارچوب قرار داشت. اصلاحات در بکارگیری ابزارهای نرمال بورژوازی در اقتصاد و پذیرش پلورالیسم نظری - و نه تشکیلاتی - در چارچوب حاکمیت مطلق حزب "کمونیست" شوروی.

بدو دلیل اصلی اصلاحات خروشچف میتوانست بقاء و حتی پیشرفتش را تاملتی حفظ کند. اول اینکه اصلاحات در دوره‌ای صورت گرفت که اقتصاد شوروی رشد عرضی در اقتصاد را میبیمود. بنابراین امکانات معینی بلحاظ اقتصادی در خود شوروی میتوانست عامل عدم درهم تنیدگی اقتصادیات با جهان غرب و محدودیت آزادیهای سیاسی را خنثی نماید. نظیر همین وضعیت هم اکنون برای اقتصاد چین و ویتنام صادق است و ما روندی مشابه را در زمینه اصلاحات اقتصادی در این دو کشور شاهد هستیم. دوم اینکه اصلاحات خروشچفی ناشی از يك بحران عمیق اقتصادی و بویژه انقلابی نبود. دوره اصلاحات با ثبات سیاسی - اقتصادی و رشد همراه بود. هر دو عامل بسره شمرده در بالا در دوره پرسترویکا به ضد خود تبدیل شده‌اند. از یکطرف رشد

بقیه در صفحه ۲۳

مقاومت شدند و در شرایطی که آلترناتیو اولی با استفاده از فعالیتهای پارلمانی سرعت حول برنامه‌های واحدی خود را متحد میکردند، احزاب و جریانهای کارگری و سوسیالیستی درگیر انشعابات و مرزبندیهای برنامه‌ای و بعضاً درجهت‌های بکلی متفاوت و دشمنانه نسبت به هم میگردیدند. مثلاً درحالیکه نیمسسی از پانزده میلیون اعضاء حزب کمونیست راکارگران تشکیل میدادند، و بخش بزرگی از آنها که جذب بوروکراسی شده بودند آشکارا جانب محافظه‌کاران را میگیرند، کارگران معادن ذغال سنگ جزء حامیان سرسخت بورویس پلستین هستند و بازه همین سیاق از درون اتحادیه‌های کارگری نیز احزاب کارگری بوجود آمده‌اند که سخت محافظه‌کارند. مانند "جبهه متحد کارگران" که از بیم سقوط سطح زندگی به دفاع از نظام کهن برخاسته است. در کنار این، انواع اتحادیه‌های کارگری با گرایشهای متفاوت سیاسی و گاه مستقل در سراسر کشور، مثلاً در مسکو (اتحادیه کارگران مسکو) اتحادیه کارگران مسکوئی و در لنینگراد "اتحادیه کارگران لنینگراد" تشکیل شده است. و بالاخره بخش بسیار بزرگ کارگران در درون جنبشهای ملی مستحیل شده‌اند.

در سطح احزاب سیاسی چپ وضع بمراتب پیچیده‌تر و دلسرکننده تراست. هر روز حزب تازه‌ای با پلاتفرمی نوع‌اندام موجودیت میکند. این امر بخصوص پس از غیر قانونی شدن حزب کمونیست شتاب گرفته است. در این سطح نیز با وجود چپ بودن همه این احزاب، گرایشهای شدت در تقابل باهم هستند. این تضادها فقط میان احزاب متمایل به دوران پیش از پرسترویکا با احزاب جدید، بلکه در میان احزاب چپ نو نیز تفاوتها و تقابلهای بسیار است. مثلاً میان "گروه‌آبتکار" و گروه "پلاتفرم مارکسیستی" که از معروفترین گروههای هستند که مدعی اند احزابشان را براساس اصول تازه‌ای بنا کرده‌اند هیچگونه تفاهمی وجود ندارد. همینطور میان "پلاتفرم مارکسیستی" و "حزب دمکرات‌های چپ".

این وضع البته بهیچوجه عجیب نیست. این نکته نباید باعث حیرت شود که وضع ایدئولوژیک احزاب چپ شوروی بمراتب دشوارتر و آشفته‌تر از احزاب چپ در سطح جهان است. فراموش نباید کرد که جنبش کارگری در شوروی توسط دولتی با سنت نام و ادعای کمونیستی سرکوب شده است. با یک تاریخ طولانی رکود سیاسی و زیر تسلط کشنده و مسخ‌کننده یک فرهنگ دولت‌سالار. برای کارگر شوروی تصور دیگری از کمونیسم جز آنچه در کشور او تحقق یافته بمراتب دشوارتر از حتی یک کارگر جهان سومی است که به اشکال مختلف در معرض تبلیغات احزاب مختلف سوسیالیستی قرار داشته است.

نیمرخهای اصلاح‌شده‌ای هم که در دوره‌هایی از تاریخ شوروی یا سایر کشورهای وابسته به آن به صحنه آمدند بیش از آنکه طرح دیگری از کمونیسم را به معرض نمایش بگذارند، همان قاعده کلی را به ثبوت رساندند و این باور را در ذهن مردم قطعیت بخشیدند که کمونیسم اصلاح ناپذیر بوده و چیزی جز آنچه به عمل درآمده نیست. به همین علت هنگامیکه پرسترویکا ظهور کرد، بیشتر از هر جای دیگری درخود شوروی با بی‌اعتمادی روبرو شد. خیلی بعید بنظر میرسد که عدم موفقیت رهبری و برنامه پرسترویکا در جلب حمایت کارگران توسط یک حزب چپ دیگری قابل جبران میبود. و یونکراد مجدد طبقه کارگر به احزاب و برنامه‌های سوسیالیستی امری نیست که به آسانی تحقق یابد. بی دلیل نیست که حتی آن احزابی که از دمکراسی رادیکال، یعنی دمکراسی در سطح کارخانه‌ها و دخالت دادن کارگران در بالاترین سطوح و تصمیم‌گیریهای اقتصادی دفاع میکنند و به اصطلاح یک آلترناتیو مارکسیستی راستین را معرفی میکنند در جذب و جلب کارگران ناموفق بوده‌اند.

ریشه‌های بحران آلترناتیو سوسیالیستی را باید در فراسوی بحران اعتماد به پرسترویکا، ضعف و نوبواگی احزاب جدید چپ و تشتت برنامه‌های جستجوگر حتی فروریزی الگوئی که بجای آلترناتیو سوسیالیستی نشسته بود با همه‌اهمیت‌اش نقش درجه اولی در این بحران بازی نمیکنند. وجود این الگو درحکم پرده‌سائری بود که بحران آلترناتیو را حداقل از نظر بخش بسیار بزرگی از جنبش جهانی کارگری پنهان کرده بود. با فروپاشی این مدل بحران آشکار شد و برآستی این فروپاشی بزرگترین فرصت تاریخی را برای بازاندیشی و غنای مجدد جنبش کارگری و سوسیالیستی فراهم کرده است، منتها نه به این اعتبار که برخی مراجعه به مارکس و یادآوری اصول اولیه مارکسیسم را از آن مستفاد میکنند. مشکل عمدتاً از فراموش شدن اصول ناشی نمیشود، بلکه آنچه از نظر پنهان مانده یک دوره طولانی و مهم تکامل سرمایه‌داری است که شرایط اقتصادی - اجتماعی بکلی متفاوتی از قرن نوزدهم و حتی اوائل قرن بیستم که لنین به تشریح و توضیح آن همت گماشت

بوجود آورد. نه مارکسیسم و نه لنینیسم برای هدایت مبارزات کارگری و سوسیالیستی این دوره کافی نبوده‌اند.

و حال در پرتو پرسترویکا، جنبش سوسیالیستی شوروی (یا هر جنبش دیگری که تحت نفوذ ایدئولوژیک آن بود) در شرایطی چشم بر دگرگونیهای اقتصادی و طبقاتی جوامع سرمایه‌داری در دهه‌های گذشته می‌گشاید، که مسووج تازه‌ای از تهاجم و تحول سرمایه در عرصه بین المللی شروع شده است. در واقع این وظیفه را تاریخ برعهده پرسترویکا گذاشت که بیداری توده‌ها و تعرض سرمایه در جامعه شوروی را با هم و همزمان باعث شود. اکنون در شرایط هجوم سرمایه که همچون سیلابی جامعه را در هم می‌پوشد جنبش سوسیالیستی چگونه میتواند هم مسائل معوقه را پاسخ دهد و هم با آهنگی متناسب با نیاز روز، یعنی سریعتر از آلترناتیو بورژوازی به بازسازی خود بپردازد. و این نکته را هم باید توجه کرد که در اینجا هجوم سرمایه از خارج با تانک و توپ صورت نگرفت بلکه زیر شعار دمکراسی و حقوق بشر دروازه‌ها را بروی خود گشود. به همین علت جنبش بورژوازی در داخل شوروی جنبشی مخصوص بورژواها و بوروکراتها نیست و از حمایت توده‌ای و کارگری قابل ملاحظه‌ای برخوردار است؛ و همین پایه توده‌ای جنبش بورژوازی فشار سیاسی و ایدئولوژیک سنگینی برجریانهای سوسیالیستی وارد می‌آورد. از طرف دیگر، هم برتری اقتصادی و سیاسی بورژوازی بین المللی و هم نیازهای مبرم پرسترویکا و جامعه شوروی به این نیرو، نقش تعیین‌کننده‌ای به سرمایه جهانی در چرخش تحولات بسود آلترناتیو بورژوازی بخشید. بورژوازی داخلی موتلف نیرومندی در کشورهای امپریالیستی پیدا کرد. این گرایش بیشتر از پرسترویکا از حمایتهای بورژوازی جهانی بهره‌مند شد، و بسا شتابی که کمتر پیش بینی میشد تعادل قوا را بسود خود تغییر داد. برای پرسترویکا با توجه به مسائل داخلی خیلی دشوار و حتی غیر ممکن بود که بتواند در خارج چنان تعادل قوایی بوجود آورد که به مواضع او در داخل یاری رساند. تعادل قوای بین المللی اساساً در جهت بورژوازی قرار داشت و حمایتهای محدود و ظاهریش از پرسترویکا مشروط به تقویت بورژوازی بود. بورژوازی بین المللی اگر چه رفتار دوستانه و محتاطانه‌ای داشت ولی از برنامه حداکثر خود حرکت میکرد و یک لحظه هم در اینباره که نباید هیچ نوع آلترناتیو دیگری مگر آلترناتیو سرمایه‌داری را بقدرت برساند تردیدی بخود راه نداد. هر قدر بورژوازی بین المللی در پیشبرد اهداف خود واقع بین و "اصولی" بود، رهبران پرسترویکا در هدف "سوسیالیسم بیشتر" خود دچار خوشبینی و توهم بودند، و این توهم خود را بیش از هر جایی در خوشخیالی نسبت به سرمایه‌داری بین المللی نشان میداد.

در مجموع اینطور میتوان نتیجه گرفت که نه شرایط عینی و ذهنی داخلی و نه شرایط بین المللی برای برنامه "سوسیالیسم بیشتر" آماده نبوده است. حتی از نظر آندسته از طرفداران پرسترویکا هم که آنرا یک برنامه عقب نشینی برای پیشروی بعدی میدانستند یا هنوز میدانند، یعنی سوسیالیسم کمتر یا چیزی شبیه برنامه نپ، برنامه پرسترویکا محکوم به شکست بوده است. کما اینکه رهبران پرسترویکا به ضرورت عمل و به تدریج از برنامه‌های اولیه خود عقب نشستند. با اینحال تضاد میان آرزوها و ارزیابیهای آنها از ظرفیت اقتصاد شوروی یا آنچه خودشان پتانسیل نهفته در سوسیالیسم شوروی مینامیدند و واقعیت جامعه شوروی بود که در مقابل سیر واقعیات گنج و بی برنامه میماندند. البته یک چنین برداشتی از ظرفیت اقتصادی شوروی برای آن دیدگاهی که جامعه شوروی را یک جامعه سوسیالیستی مینداشت با هنوز میندازد کاملاً منطقی است. و تنجیبی ندارد اگر میبینیم که همین دیدگاه شکست برنامه پرسترویکا را بسا تفسارها و ضعف رهبری توضیح میدهد. (به مقاله رفیق مهران در راه کارگر شماره ۸۷ نگاه کنید) یک توضیح وارونه از تحولات تاریخی.

پیروزیهای چشمگیر بورژوازی در سالهای اخیر و آنهم در سرزمین اولیسن دولت و انقلاب پیروز کارگری، به معنای پایان جنبش کارگری و سوسیالیستی نیست. چنانکه مارکسیسم به طریق علمی ثابت کرده است، محتوای جنبش سوسیالیستی و قوانین تکامل مبارزات کارگری، وابسته به قوانین تکامل سرمایه‌داری و مدارج رشد و توسعه تاریخی آنست. هیچ نیروئی نمیتواند خارج از این متن وظایفی برای جنبش کارگری اختیار کند. بنابراین شعار مارکسیسم پیشرو

انتقادات

د نباله از صفحه ۲۶

نیروهای مولده در شوروی به نقطه‌ای رسیده است که بدون ادغام در اقتصاد جهان، نمیتواند رشد عمقی در اقتصاد راجهت دهد و از طرف دیگر اصلاحات در دوره‌ای مطرح شده است که شوروی و سراسر بلوک شرق در بحران اقتصاد سیاسی عمیقی گیر کرده‌اند که رشد منفی یکی از نتایج بلافصل آن بوده است. بحرانی که سرعت خصلت انقلابی بخود گرفت و توده‌ها را در خیابان‌ها و کارخانجات و ادارات به واکنش در مقابل حکومت کشاند. بهمین دلیل نمیتوان پرسترویکا را با اصلاحات خروشف مقایسه کرد. زیرا زمینه اصلاحات را از دو سنخ متفاوت تشکیل شده است. پرسترویکا را حتی نمیتوان با اصلاحات مجارها و دوبچک مقایسه کرد، زیرا اهرم اصلاحات در این کشورها با بار ملی شدیدی آغشته بود که به اصلاح طلبان رادیکال امکان مانور وسیع توده‌ای را میداد. این عامل نه تنها در شوروی موجود نبود بلکه اقدامات گورباچف و اصلاح طلبان درست در مقابل آن قرار داشت. گورباچف در درگیری‌های درون حزب کمونیست و دفتر سیاسی که به اخراج یلتسین از دفتر سیاسی منجر شد، گفته بود که "ما خود را درگیر ماجراجویی نخواهیم کرد" در واقع یلتسین مورد نظر بود، در عین حال او گفت "ما به محافظه‌کاران هم فرصت نخواهیم داد" و این دیگر شوخ طبعی بود. در کشوری که تارو پودش در دست یک طبقه امتیاز-گیر دولتی است و کشور هم در غلبان انقلابی بسر میبرد، اگر قرار باشد به "ماجراجویی" میدان داده نشود، قطعاً به محافظه‌کاران میدان داده شده است. در واقع مسئله از اینقرار است که در دوره انقلابی، آیا مبیایست بسا اتکاء به طبقه حکومتی امتیازگیر "اصلاحات" کرد، یا اینکه به همراه توده‌ها انقلاب - "ماجراجویی" - را سازمان داد. بنابراین بررسی مسئله اصلاحات گورباچفی از زاویه بلوک قدرت - امری که بسیاری از مفسران چپ به آن دست زده‌اند - و نه از تضاد خواسته‌ها و اقدامات مردمی در مقابل حکومت در دوره انقلابی، موضع چپ انقلابی نمیتواند باشد.

اصلاحات در شوروی برای اینکه بتواند موفق شود لازم بود با تمامی مسائل اساسی درگیر شود. بهمین دلیل اقتصاد - عامل اصلی - مسائل اجتماعی آزادیهای سیاسی، رابطه با اقطار شوروی و رابطه خارجی در ارتباط با همدیگر طرح شدند. ناگفته روشن است که هر آلترناتیو سیاسی در شوروی نمیتوانست و نمیتواند بدون پاسخ به این پدیده‌های درهم‌تنیده جوامع بلوک شرق، راه علاجی بجوید. اما پاسخهای اصلاح طلبان حزبی بیان بن بست و پارادوکس برنامه‌های بود. برنامه آنها در زمینه اقتصادی بر بنگاههای مستقل و مالکیت - های فردی - و نه خصوصی - و بازار محدود استوار بود. ولی این برنامه قانونی کردن قسمت اعظم آنچه بود که قبلاً بطور غیر قانونی و سیعا در شوروی جریان داشت و تنها اصلاحاتی کمی در آن بوجود می‌آورد. تنها عنصر کیفی در این برنامه کاهش برنامه متمرکز مرکزی بنفع مدیران بنگاههای مستقل میتوانست باشد که با حسابداری هزینه‌ها و سود، بنگاه را اداره میکردند. اما این برنامه یعنی رسمیت دادن به طبقه سرمایه‌دار خصوصی بود که بخشی از آنها قبلاً تحت پوشش مافیای دولتی و حزبی بازار سیاه و امتیازات دولتی را هدایت میکردند، به همراه بخش دیگری از سرمایه‌داران که از اصلاحات وسیعت - بورژوازی بوجود آمده بودند - باین ترتیب این طبقه قانونی شده خواهان سرمایه‌گذاری وسیعتر و بزرگتر میشد و اگر چنین مجرائی برایش فراهم نشود، به اقتصاد سایه، بندوبست، دلالی، فروش ارز، قاچاق و خروج ارز و تسرورت ملی و ۰۰۰ مبادرت خواهد کرد. پرسترویکا برای گسترش ارزشهای نرسمال بورژوازی و طبقه سرمایه‌دار خصوصی و قانونی حاصل از آن، پاسخی نداشت. از طرف دیگر برنامه اصلاحات اقتصادی میخواست با غرب از طریق بنگاههای مستقل و دیگر میکانیزمها رابطه مستقیم برقرار کند و در عین حال کمکهای مالی غرب را نیز جمع آوری نماید ولی در مجموع اقتصاد مستقل - یا رابطه ناچیز با اقتصادیات جهان - را حفظ نماید. اما رابطه مستقیم با اقتصاد جهان یعنی رابطه با تراستها و کارتل‌هایی که بر اقتصاد جهان تسلط دارند - بنابراین این پذیرش حداقلی از معیارهای نرمال بورژوازی در اقتصاد و ادغام در جهانی مطرح خواهد شد. پرسترویکا برای تناقض اقتصاد مستقل و ادغام در اقتصاد جهانی و پذیرش حداقلی از معیارهای نرمال بورژوازی، در حالت آمیز قرار داشت.

در زمینه سیاست خارجی هرچند "تفکر نوین" اصلاحاتی در جهت

عقب نشینی شوروی در خصوص کاهش سلاحهای استراتژیک و تاکتیکی اتمی بود، ولی هنوز به نسبتی برنامه برابر سازی تهاجمی - اتمی با غرب در دستور کار بود. اما این برنامه در شرایطی که غرب در موضع مسلط اقتصادی، سیاسی و نظامی قرار دارد و بلوک شرق در بحران فروپاشیدگی، چیزی جز فقدان انطباق با عقب نشینی استراتژیک از برنامه نظامی و سرعت لازم برای آن نمیتوانست باشد. بن بست دوم در همین زمینه به تناقض عقب نشینی و کاهش برنامه - بوده دفاعی در مقابل منافع مدیران مجتمعاتی منعی - نظامی برمیگردد، تفکر نوین برای تناقضات و بن بستهای بالا راه حلی نداشت.

گلاسنوست، تلاشی بود برای علنیت "ضعفها"، اشکالات و "انحرافات" گذشته با ضافه پلورالیسم نظری. ولی پلورالیسم نظری در جامعه‌ای که به طبقات، منافع اقتصادی و سیاسی تقسیم شده است، چگونه میتواند درجا بزند و به پلورالیسم تشکیلاتی تبدیل نگردد. گروههای غیر رسمی، اما مشکل ایجاد شده در شوروی بخوبی قانونمند بودن این امر را اثبات میکنند که پلورالیسم نظری اگر با سرکوب همراه نباشد، مقدمه‌ای است برای پلورالیسم تشکیلاتی. پلورالیسم تشکیلاتی اما خود مقدمه‌ای است برای جابجایی قدرت سیاسی و لاجرم نفی حاکمیت مطلق حزب "کمونیست" شوروی. امری که وقایع چند ساله اخیر بلوک شرق آنرا اثبات کرده است. اصلاحات حکران روس پاسخی برای تناقض پذیرش پلورالیسم نظری و علنیست - گلاسنوست - و استحاله آن به پلورالیسم تشکیلاتی و در نتیجه آلترناتیو قدرت در مقابل حزب "کمونیست" شوروی نداشتند.

اصلاحات در سیاست خارجی مربوط به کشورهای اقماری شوروی کوششی بود برای سیاست عدم مداخله در امور داخلی این کشورها و پذیرش تنوع راهها برای رسیدن به "سوسیالیسم". سیاست اصلاحی فوق اما در بطن خود دچار تناقض بود. تناقضی که نمود واقعی نیز پیدا کرد. از طرفی سیاست عدم مداخله تجویز میشد و از طرف دیگر آزادی را تنها در آن حدودی میپذیرفت که عنصر "سوسیالیسم" را خدشه‌دار ننماید. ولی اگر کشورهای اقماری شوروی تلاش کردند که راهی بجز سوسیالیسم بپیمایند چه خواهد شد؟ کدام اصل را باید در اولویت قرار داد؟ عدم مداخله؟ یا عنصر "سوسیالیسم"؟ اصلاح طلبان حزب "کمونیست" برنامه‌ای برای چنین تناقضی نداشتند. از آن مهتر لیز خوردن این سیاست در درون فدراسیون ملت‌های شوروی چه خواهد شد. اگر ملت‌های ساکن در اتحاد جماهیر شوروی نیز خواهان حق برابر حقوق و داستان‌هایی از ایندست بشوند، اصلاح طلبان حزب چه خواهند کرد؟ پرسترویکا و گلاسنوست، اصلاً چنین تفکری را غیر قابل طرح میدید، چون به تناقض اولیه در خصوص کشورهای اقماری نیز توجه نداشت.

سیاست اجتماعی اصلاح طلبان نیز با طرح کنترل کارگری، مدیریتست توده‌ای و درکل درگیر کردن توده با تولید اجتماعی همراه بود. ولی مدیریت و کنترل کارگری یعنی درگیر شدن و برانداختن کمیته‌های مافیاشی حزب با اصطلاح "کمونیست" شوروی در ادارات و کارخانجات. آیا اصلاح طلبان حزبی آمادگی پذیرش واقعی - و نه شعاری - دخالت توده‌ای در تولید را داشتند؟ در آموختن تناقض حضور و بقاء کمیته‌های حزبی با کنترل توده‌ای در تولید به کجا میانجامید؟! تعمیم و تسری سیاست دخالت توده‌ای در تولید، به سیاست دخالت توده‌ای در نهادهای اجرائی و اجتماعی منجر خواهد شد. این امر ملازم است با رعایت بی خدشه آزادیهای سیاسی و حق تشکل توده‌ای و سیاسی. این امر به قدرت سیاسی تعرض خواهد کرد. اصلاحگران حزبی خود میدانستند که طرح سیاست دخالت توده‌ای در تولید و جامع - شعاری بیش نیست، بنابراین برای تناقضات ناشی از این سیاست و نتایج حاصله از آن نگرانی نداشتند.

همانگونه که توضیح دادم، پرسترویکا، گلاسنوست و تفکر نوین مطابق برنامه ارائه شده برنامه‌هایی متناقض و آچمز بودند. حال اگر تمامی سیاست‌های پارادوکس بالا را درهم بیامیزیم، متوجه خواهیم شد، بن بست که اصلاح طلبان حزبی برای نجات حکومت طبقه امتیاز بگیر شوروی دچار آن بودند هیچ راه علاجی نداشت. اگر این بن بست در اساس، به منافع طبقه امتیاز - بگیر حکومتی در شوروی مربوط بود، بلحاظ سیاسی بن بست برنامه‌ای بخشی از چپ رادیکال ایرانی که دنبال سراب "سوسیالیسم دمکراتیک" نفس نفس زنان میدوید نیز بود.

برنامه مشترک " سویوز " ، گورباچف و کودتا

بدون درک روشن از بن بست برنامه‌های اصلاحات گورباچف ، نمیتوان حوادث مهم و اساسی رخ داده در بلوک شرق و شوروی را بازشناخت . همینطور بدون دیدی جامع نسبت به این موضوع ، تغییرات اقتصادی ، سیاسی و ساختاری در جامعه شوروی و دگرگونیهای بلوک قدرت را نیز نمیتوان توضیح داد . واقعیت اینستکه پرسترویکا بعد از يك جهش کوتاه به جلو ، بن بست خود را بمتابه کلافی سردرگم در همه زمینه‌ها عیان کرد . از اینجا دیگر رشد منفی ، عقبگردها تناقضات و تعارضات اجتماعی و سیاسی با سرعت تصاعدی رشد مییافت . در نتیجه شکاف در بلوک قدرت عمیق شد . محافظهکاران از پرسترویکا ، گلاسنوست و تفکر نوین دفاع میکردند ، لیبرالیسم چپ و لیبرالها با همراهی با جنبش توده‌ای و خواسته‌های آنها حکومت سرمایه‌داری نرمال را هدفگیری کردند . گورباچف و تیم اصلاح طلب او - مثل الکساندر یاکوف ، ادوارد شواردنازه و ... بدون برنامه ماندند و تلاش کردند که از طریق مانور فی مابین جناحها و بشیوه پراگماتیستی هدایت امور را در دست بگیرند . جمله معروف گورباچف که به مذاق پراگماتیستهای وطنی ما نیز خوش آمده بود ، " ما نمیدانیم یکجا میرویم و چگونه میرویم " که نوعی لادری‌گری را در استراتژی و سیاست نشان میداد ، مربوط به همین دوره است . بهمین علت بود که بقول " کیسینجر " او از کارگردانی صحنه به بازیگری از بازیگران صحنه نمایش تبدیل شد . پراگماتیسم بدلیل فقدان استراتژی برای دوره بلند نمیتواند ادامه یابد ، بویژه اگر ایندوره خصلت انقلابی نیز داشته باشد . در دوره انقلابی علاوه بر کوتاه بودن عمر پراگماتیسم بمثابه يك جریان سیاسی ، حکایت از ائتلاف پراگماتیسم با قدرت اصلی حکومت نیز دارد . وگرنه ابزار برای ماندن در قدرت برای جریان پراگماتیستی باقی‌نماند . از اینطریق است که میتوان دریافت چرا تداوم اصلاحات در شوروی همواره عقب‌نشینی در برابر فشار جنبش توده‌ای و واقعیت‌های جاری بود و حتی خود درگامهای اولیه بمثابه سدی محکم در مقابل آن قرار داشت . برای نمونه میتوان به وضعیت بلوک شرق نظری کوتاه افکند . واقعیت اینستکه بحران ساختاری حاکم بر بلوک شرق با جرقه اصلاحات در شوروی به غلیبان درآمد . اصلاح طلبان روس حداکثر خواهان اصلاحاتی بشدت کم دامنه در بلوک شرق بودند . زیر آنها میدانستند که مزه اصلاحات در این کشورها یعنی تکرار مجارستان ۵۶ و ۵۸ ، بهار پراگ ۶۸ و لهستان دهه ۸۰ با ابعادی عمیقتر و باجداشی از کومکون و پیمان ورشو . بهمین دلیل موضع اصلاح طلبان روس حمایت از جنبش میلیونی وسیع بلوک شرق نبود و به صراحت میتوان گفت که سرکوب این جنبش بطور ضمنی و صریح مورد توافق گرایشات حزب " کمونیست " شوروی نیز بوده است . این امر به دلایل زیر قابل اثبات است :

۱ - حزب " کمونیست " شوروی و حتی گورباچف هیچیک از سرکوبهای بلوک شرق را محکوم نکردند . گورباچف نامه " دویچک " را که خواست تداوم اصلاحات بهار پراگ ۶۸ در چکسلواکی بود ، را بدون پاسخ گذاشت . چندی پیش " اریش هونیکر " دبیر اول حزب اس . ا . و ، آلمان شرقی سابق در مصاحبه‌ای با تلویزیون اول آلمان طرح کرد که هیچگاه گورباچف از او نخواسته بود که در آلمان شرقی اصلاحات بعمل آورد و میدانیم که " هونیکر " در ایسن مصاحبه با شهادت کافی از گذشته خود دفاع کرد و خط عقب‌نشینی را نیز خیانت تلقی کرد . تمامی عقب‌نشینی‌های احزاب در قدرت در بلوک شرق پس از ناکارایی سرکوب توده‌ای صورت گرفت . ۳۰ - مهمتر از همه ، برنامه حزب " کمونیست " شوروی و خود گورباچف در مقابل جنبش استقلال طلبانه ملت‌های روس و اعتمادات اقتصادی - سیاسی و اعتراضات توده‌ای مگر چیزی جز سرکوب و مقاومت در مقابل این خواسته‌ها بود ! سرکوب خونین ژانویه ۱۹۹۱ جمهوریهای بالتیک ، ممنوعیت تظاهرات و اعتمادات و برنامه اسلام حالت فوق العاده در مناطق اقتصادی ، ملی و سراسر کشور چه فرقی با سیاست سرکوب توده‌ای در آلمان شرقی و چکسلواکی داشت .

وضعیتی که در مورد بلوک شرق برشمرده در تمامی زمینه‌های دیگر نیز جاری بود . عقب‌نشینی در مقابل برنامه اقتصادی و حرکت از برنامه اسلام شده در پرسترویکا به طرف برنامه " شاتالین " عقب‌نشینی در مقابل برنامه

پلورالیسم نظری به سطح پلورالیسم تشکیلاتی و پذیرش لاقبل ایستادن نظر که حزب " کمونیست " شوروی رهبر ، قیم و حاکم جامعه میتواند نباشد . پذیرش نظری این امر که جمهوریهای بالتیک تحت شرایطی میتوانند از شوروی جدا شوند و میدانیم که پذیرش لفظی این امر با حکومت نظامی ، اشغال کامل این جمهوریها و سرکوب خونین آن همراه بوده است . زمینه برای ایجاد بحران حول مجتمعات صنعتی - نظامی و اینکه آیا میتوان برنامه‌ای جز برابر سازی نسبی تهاجمی - اتمی با غرب داشت یا نه و ...

تغییرات سیاسی برشمرده شده در يك جنگو گریز دائم میان جناحهای حکومتی و جنبش توده‌ای با قدرت سیاسی صورت میگرفت . در عین حال اکثریت قریب به اتفاق سیاستهای پذیرفته شده تنها خصلت تبلیغی و شعاری داشت و در عمل توجهی به آن نمیشد . و مهمتر از همه طبقه امتیاز بگیر دولتی که تمامی شریانه‌ها و اعصاب جامعه را در دست داشت اجازه عملی شدن آنرا نمیداد . تحولاتی از ایندست و با این دامنه در شرایط انقلابی موجب فلج کامل اقتصادی اجتماعی و سیاسی شد و قطب بندی را در جامعه و در قدرت تشدید کرد . در نتیجه جریان پراگماتیسم بطور کامل بطرف لیبرالیسم و لیبرالیسم چپ و محافظهکاران تجزیه شد . در این میان یاران اصلی گورباچف بدلیل در پیش گرفتن کامل سیاستهای محافظهکاران توسط گورباچف بطرف لیبرالیسم چپ گرایش پیدا کردند ، از مهمترین این عناصر میتوان از ادوارد شواردنازه و به ویژه الکساندر یاکوف - معمار پرسترویکا - نام برد . بدین ترتیب محافظهکاران بطور کامل دولت و اهرمهای اجرائی را قبضه کردند و بطور مستقیم و یا از زبان گورباچف برنامه‌های خود را ارائه کردند .

اوضاع و احوالی که منجر به تجزیه جریان پراگماتیسم و تیم گورباچف شد ، بطور مختصر از اینقرار است : بحران مالی گسترده و در پی آن بحران پولسی ، بگونه‌ای که حجم پول در گردش از ۱۲۶ میلیارد روبل در ژانویه ۱۹۹۱ به ۲۴۰ میلیارد روبل در اوت رسیده بود و میدانیم که قبل از ژانویه نیز حجم پول در گردش بشدت افزایش یافته بود . طی یادداشتی که بانک مرکزی شوروی برای گورباچف ارسال کرده بود ، آمده است که ضرابخانه شوروی توانایی چاپ اسکناس بیشتر را ندارد و این در حالی بود که ضرابخانه با چهار برابر سرعت قبلی اسکناس تولید میکرد . این یعنی گسترش وسیع کسری بودجه و تسورم وحشتناک و فشار طاقت فرسا بر زندگی مردم زحمتکش . کمبود شدید ارز حتی برای خرید قطعات وارداتی که برای تولیدات ارزی شوروی حیاتی بود . تمامی ۱۸ میلیارد دلار پس انداز ارزی شوروی در بانکهای خارجی به اتمام رسیده بود ، فروش طلا و ... نیز جریان داشت ، با اینوجود بدلیل فقدان ارز بگفته " پاولف " نخست وزیر ، ۶٪ تولید کشور بخاطر فقدان ارز برای خرید قطعات وارداتی و مواد خام پائین آمد و علت اصلی کاهش صادرات نفت از ۸۴۰ میلیون بشکه به ۴۲۰ میلیون به همین خاطر ذکر شد . رشد شدید بیکاری ، کاهش تولید در تمامی عرصه‌ها و عدم توازن شدید در عرضه و تقاضای کالاها اساسی ، تا بدانجا که استفاده از کلمه قحطی نیز در مواردی واقعی است . این امر تا بدانجا سرایت کرد که بسته‌های کادوئی پستی از آلمان بمانند حلوا و غذای شبهای شام‌غریبان به روسیه سرازیر شد و در تمامی این حرکت وضعیت رقت‌انگیز مردم در مقابل فروشگاههای خالی و ... برجسته بود . بحران ملیتها و درخواست استقلال و جدائی و در واقع طرح تجزیه اتحاد جماهیر شوروی بنزین بی پایان بر بحران مردم فزاینده شوروی بود . شوروی در موقعیتی قرار گرفت که بگفته کارشناسان جمعیت شناسی این کشور ، آستانه سومین موج عظیم مهاجرت به غرب را نشان میداد که تعداد آن ۴۰ میلیون نفر تخمین زده میشد . این کارشناسان دلایل عمده این امر را " بی ثباتی اقتصادی و کاهش سطح استاندارد زندگی مردم " دانسته‌اند . هنوز آزادی سفر و مهاجرت به اجراء در نیامده بود که بهترین استادان ریاضی دانشگاه مسکو - بهترین دانشگاه شوروی که کادرهای علمی و سیاسی آنرا تربیت میکند - توسط مراکز علمی ، دانشگاهی و صنعتی غرب جذب شدند و ...

رابطه مسکو و غرب نیز جایگاه مهمی در تحولات شوروی داشت . برخلاف ارزیابیهای شتابزده در چپ ایران که مدعی شده‌اند غرب تمایل به ایجاد مشت

راه‌های فوق‌العاده اساساً از این فراکسیون و " سرهنگ سیاه " آن سرچشمه گرفته است. برنامه " فراکسیون سویوز " بر حذف آزادیهای سیاسی، ممنوعیت فعالیت تشکلهای سیاسی و اجتماعی، اعلام حالت فوق‌العاده در تمام کشور برای اجرای پرسترویکا، اصلاحات بازار و جلوگیری از تجزیه کشور و حل مسئله قحطی و ... دور میزد. " فراکسیون سویوز " ظاهراً خواهان آن بود که ایمن اختیارات توسط شورای نمایندگان خلق به کمیته حالت فوق‌العاده واگذار شود. بررسی سیاستهای اجرائی گورباچف و دولت او بویژه در نیمه دوم سال ۱۹۹۰ پس از آن نشان میدهد که اجرای برنامه " سویوز " در دستور کار قرار گرفته است. سرکوب خونین ژانویه ۱۹۹۱ جمهوریهای بالتیک، ارائه برنامه حالت فوق‌العاده در مارس و آوریل ۱۹۹۱، مبنی بر واگذاری نقش مهم در توزیع مواد غذایی و ... به کا. گ. ب.، ممنوعیت کامل اعتصاب و تظاهرات و برنامه سرکوب اعتصاب عمومی - سیاسی کارگران روسیه، اوکرائین و روسیه سفید از جمله اقداماتی است که توسط گورباچف طرح میشود. همین برنامه چند روز بعد توسط " پاولف " نخست وزیر گورباچف اعلام میشود. اما تلاش گورباچف برای ممنوعیت و سرکوب اعتصابات و تظاهرات، با تظاهرات غیر قانونی صدها هزار نفری ۲۸ مارس مسکو و گسترش و سیاسی‌تر شدن اعتصابات کارگران - تساهل در خواست برکناری گورباچف - پیش میرود. نتیجه مقاومت توده‌های به عقب‌نشینی موقت گورباچف میانجامد و پیروزی یلتسین بر کاندیدای محافظه کاران و گورباچف - " ریشکوف " - در جمهوری روسیه به عقب نشینی گورباچف خصلت استراتژیک میبخشد. بدین ترتیب گورباچف به سمت ائتلاف بسیار ایلیسم چپ و لیبرالها برای حفظ نتیجه امتیازات و اختیارات و بقاء دولت مرکزی که اینک به جمهوری روسیه و شخص یلتسین چفت شده است، اقدام میکند. و این یعنی حذف طبقه امتیاز بگیردولتی در طی یک پروسه بلندتر و زمینه برای استحاله درونی این طبقه به طبقه نرمال بورژوازی. به این ترتیب کودتا نطفه مینهد و برنامه " سویوز "، برنامه حفظ امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طبقه حکومتی شوروی خصلت اجرائی یافته و دستور روز میشود. نقطه عطف حوادثی که به کودتا منجر شد را میتوان در دو واقعه مهم رقم زد: اول، تکوین موقعیت انقلابی در سال ۱۹۹۱ و اعتصابات و اعتراضات عمومی - سیاسی کارگران و زحمتکشان روس، اوکرائین و روسیه سفید. دوم، پیروزی انتخاباتی یلتسین بر ریشکوف کاندیدای انتخاباتی محافظه کاران و گورباچف. اگر از بررسی " کارآگاه کلمبوشی " کودتا صرف‌نظر کنیم، براحتی از سیر وقایع و حوادثی که در شوروی گذشت میتوان جریان شکلگیری برنامه کودتا را مدتها قبل از اجرای آن مشاهده کرد. این برنامه پس از بن بست عملی پرسترویکا یکا بعنوان تنها برنامه عملی طبقه امتیاز بگیر دولتی مطرح شد. سخنگویانی علنی و مخفی داشت و عاقبت به برنامه رسمی و اعلام شده کابینه و گورباچف تبدیل شد. سرانجام نیز توسط نمایندگان افراطی و معتدل محافظه کاران - اجرا درآمد.

سوسیالیسم تخیلی و علمی و انقلاب اوت

تجربه انقلاب شکست خورده اوت در شوروی از جهات گوناگون بساری جنبش چپ جهانی و ایران اهمیت زیادی دارد. نقادی علمی این تجربه کمک میکند تا تئوریها در پرتو عمل و پراتیک محک خورده و ضعف و قوت و یا صحت و بطلان تئوریها معین و مشخص شود. اما نقد تاکنونی از این واقعه، بیشتر خصلت اعتراضی، عرفانی و رمانتیک چپ ایرانی را نشان میدهد که به زمین و زمان انتقاد میکند، از این برنامه و آن پلاتفرم تبری میجویدولی خودش نیز فاقد برنامه و پلاتفرم برای بحران بلوک شرق است. به این ترتیب نقد چپ ایرانی بیش از آنکه در خدمت حرکت انقلابی کارگران و زحمتکشان قرار گیرد، بدلیل فقدان برنامه اثباتی به مانع و سدی در مقابل آن و به اهرمی علیه خود چپ انقلابی تبدیل میشود. لذا به یک اعتبار نقد تاکنونی چپ ایرانی خصلت محافظه کارانه و ارتجاعی پیدا میکند. چپ سازمان ما (اقلیت) تلاشهایی را در این راستا بعمل آورد که ماحصل آن در برنامه اقلیت سازمان که چندی پیش منتشر شد، آمده است. تجربه شوروی و دیگر تحولات حادث در سرمایه دار جهانی و بلوک شرق تاکنون مجموعاً در راستای تزه‌های چپ سازمان ما بوده است.

آهین در شوروی داشت، و این یعنی حفظ و قوام یافتن ساختار مرکزی قدرت در شوروی، رابطه غرب با مسکو از قرار دیگری بوده است. اگر در نظر داشته باشیم که غرب موجودی چند قطبی با تضادهای جدی است و این امر بویژه پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق شدت یافته است، مشاهده خواهیم کرد، که بر بستر اتحاد مشترک غرب برای تغییر سیستم شوروی دو گرایش اساسی بدلیل منافع اقتصادی و سیاسی در غرب عمل کرده است. گرایش اول شامل بلوک آمریکا شامل ایالات متحده آمریکا، کانادا و ژاپن که از تزه‌های کیسینجر در رابطه با شوروی حرکت میکردند. بر مبنای این تزه‌ها نمیبایست اجازه داد که دولت مرکزی متمرکز و با قدرت باقی بماند و تلاش غرب میبایست آن باشد که جلوی " توسعه طلبی " تاریخی روسها را سد کرده و با تلاشی سیستم شوروی از جمهوریهای مستقل حمایت نماید. این تزه‌ها تحت پوشش دفاع از اصول، دمکراسی و حاکمیت ملیتها طرح شده بود. در این راه میبایست به حمایت از دیگر شخصیتهای سیاسی نظیر یلتسین پرداخت. اگر از یگزینگیهای سیاسی و حمایتی سیاسی که بر اثر معامله سیاسی صورت گرفت، بگذریم، سیاست آمریکا، ژاپن، کانادا و حتی تاحدودی انگلیس در مجموع بر پایه این تزه‌ها جریان یافته است. سیاستی که " هلموت کهل " صدر اعظم آلمان درباره آن چنین میگوید: " غرب نباید در کمک به شوروی درنگ کند. ... من دیر زمانی با اعترا - ضات داخلی و خارجی و توصیه اینکه باید سیاست صبر و انتظار پیش گیریم مبارزه کرده‌ام. بنظر من این یک سیاست ابلهانه و حتی یک شکست در توسعه دیپلماسی است هرگاه تصور کنیم شوروی کلاً سقوط خواهد کرد. " کشورهاییکه از آن نام بردیم تاچندی پس از کودتا نیز از حمایت مالی و تکنیکی و رابطه تجاری با شوروی تبری میکردند. حمایت آنها از یلتسین در پذیرایی گرم بوش از او در آمریکا و کمک انتخاباتی " بنیاد کنگره آزاد " و " انستیتوی کریبیل " به یلتسین و آموزش یاران او برای کسب محبوبیت و پیروزی در انتخابات مشهود است. گرایش دوم همانگونه که از اظهارات هلموت کهل معلوم است، حفظ سیستم مرکزی شوروی و پیشبرد اصلاحات تدریجی در آن بود. اگر سیاست فنلاندنیزه کردن دهه ۵۰ اروپا که با شعار خانه مشترک اروپائی گورباچف تزیین شده بود، دیگری سما بود، ولی سیاست فنلاندنیزه کردن شوروی برای اروپا یک امر استراتژیک محسوب میشد. این امر بدلائل زیر بود:

- ۱ - ورشکستگی اقتصاد شوروی و بلوک شرق بطور مستقیم به اروپای غربی سرازیر میشد که اولین نشانه آن بحران مهاجرت میلیونی بود. امری که آمریکا و ژاپن را زیر فشار مستقیم نمیبود و در عین حال اروپا را در مقابل آنها ضعیفتر میکرد.
- ۲ - آینده بلوک شرق و شوروی حل شدن در جامعه اروپاست، بنابراین بازسازی و زیرسازای آن اهمیت دارد. ۳۰ - حضور ارتش سرخ در آلمان و دیگر کشورهای بلوک شرق و خطر یک تحول محافظه کارانه برای تغییر و تحول استراتژیک اروپا و ۴ - بازی اروپا با کارت شوروی و بویژه بازکردن حساب روی توان فضا، اتمی و نظامی شوروی در مقابل آمریکا. اگر توجه داشته باشیم که غول اروپائی چقدر در این عرصه ضعیف و آمریکا تاچه اندازه در این زمینه قوی است.

با این وجود کمکهای غرب اساساً بر دوش اروپا و بویژه آلمان سوار بود. تازه این کمکها هم نمیتوانست بی حساب و کتاب باشد و تاحدی نیز بر اساس منطق سرمایه معقولیت اقتصادی را از شوروی میطلبید. باضافه آنکه خود اروپا و حتی آلمان درگیر مشکلات مالی خود، مشکلات بلوک شرق و بخش شرقی آلمان نیز بودند. کنگرانس سران ۷ کشور در تابستان ۱۹۹۱ آخرین تیر خلاص به سیاست نگاه به غرب برای حل مشکلات اقتصادی داخلی بود. مشکلاتی که به تخمین خوشبینانه کارشناسان غربی ۱۵۰ میلیارد دلار و به تخمین بدبینانه کیسینجر ۱/۵ تریلیون دلار سالانه برای ۵ سال نیاز داشت. اما بررسی عینی تر اقتصاد شوروی نشان میدهد که مشکل اصلی سیاستهای داخلی بود و کمکهای غرب در راستای چنین سیاستهای کاربرد داشته است.

کودتا پس از بن بست پرسترویکا، گلاسنوست و تفکر نوین بمثابة یک سیاست فراگیر و بعنوان یک آلترناتیو قدرت مطرح بود. سخنگوی رسمی و علنی این آلترناتیو " فراکسیون سویوز " و رهبر آن " سرهنگ آکسینس " در شورای نمایندگان خلق بود. او در سال ۱۹۹۰ و همینطور در اوان سال ۱۹۹۱ به کرات خواهان در پیش گرفتن برنامه حالت فوق‌العاده شد. فراموش نباید کرد که بنیادهای نظامیان و " سویوز " در خصوص وضعیت مخاطره آمیز شوروی و

نمند بودن این ترزا که ما از قبل طرح کرده بودیم نشان میدهد، چین، کسره شمالی، کویا، ایران اسلامی، لیبی و ویتنام نموده‌های بارز این امر هستند. در تمامی کشورهای مورد اشاره رعایت آزادیهای سیاسی، ضدیت با انقلاب، " سوسیالیسم"، اسلام و ملی گراشی تلقی میشود. بنابراین نقض و سرکوب آزادیهای سیاسی و عدم پذیرش حق رای عمومی و نتایج حاصله از آن از عناصر اصلی و تعیین کننده حکومت‌های فوق میباشد. براین قانون در تاریخ ۷۰ ساله اخیر حتی یک استثنا نمیتوان نشان داد. تخیل رعایت آزادی سیاسی و ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در هیچ نقطه‌ای نتوانسته است تحقق یابد. ۳- تجربه شرق خصلت دومینوی انقلابات معاصر را نشان میدهد. نگاهی مختصر به انقلابات بلوک شرق و شوروی، حکایت از فراموشی بودن تحولات جهان دارد. انقلاب بلوک شرق، ناشی از تکوین موقعیت انقلابی در سطح ایمن جوامع بود و همانگونه که مشاهده کردیم در طی یک دوره انقلابی چند ساله تحولات بالنسبه یکسانی در تمامی این جوامع رخ داد. این تجربه کمک میکند تا آنهاثیکه درک محدودی از اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و لاجرم سوسیالیسم دارند، دریابند که تکوین و شکلیابی سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی چگونه خصلت فراملی و جهانی پیدا میکند.



انقلاب اوت شوروی، هواداران استالینی کودتا را خلع سلاح کرد. آنها از عدم قاطعیت کودتا-منظور سازماندهی حمام خون است- از فقدان نقشه صحیح و بی فقدان تمرکز اجرائی برای آن یاد میکنند و با اصطلاح عامیانه تر میگویند: " آنها بلد نبودند کودتا کنند". بعضی از آنها با کودتا تنها بدلیل انتخاب زمان نامساعد مخالف هستند. فی المثل اگر کودتا بعد از شکست اصلاحات اقتصادی - ۶ ماه بعد - و یا آنگونه که سفیر آمریکا در شوروی موفقیت کودتا را بررسی کرد، یکسال قبل صورت میگرفت، بیرق سرخ بدست درخیا بانها برای " نیایف" و " سرهنگد آکسینس" هورا میکشیدند. آن گرایش در سازمان ما که از استالینیزم و کودتا دفاع کرد و سازمان "اقلیت" که طرفدارانش از کودتا دفاع کردند، نه تنها بطور رسمی آنرا ابراز نکردند، بلکه جرات موضع گیری سیاسی و توانائی تحلیل انقلاب اوت و نتایج حاصله از آنرا نیز بالکل از دست دادند. تنها جریانیکه علنا از کودتا دفاع صفتی کرد، حزب توده ایران بود. این حزب بدلیل آمیختگی منافعی با طبقه امتیاز بگیر آذربایجان شوروی از چند شماره قبل از کودتا با مقالات لیگاجف و ۰۰۰ زمینه چینی نظری برای کودتا را مهیا کرد. موضعگیری کمیته مرکزی سازمان ما بر پایه برنامه اقلیت سازمان و آن گرایشی از طرفداران اکثریت که به چپ تمایل دارد، صورت گرفته است.

انقلاب اوت حاوی درسهای گرانبهای برای جنبش انقلابی چپ است. واری و کنکاش مسئولانه و همه جانبه تجارب این انقلاب به میقل یافتن تئوری و برنامه جنبش اقلی و جهانی زحمتکشان یاری میرساند. اگر فرصتی دست داد، من باز به این انقلاب و تجارب آن برخوام گشت. آذرماه ۱۳۷۰

البته این بمعنی چک سفید به این برنامه و حتی ایده‌های طرح شده توسط اقلیت نیست، زیرا هنوز برای انجام یک برنامه و تثبیت یک تئوری نسبتا کاملاً مارکسیستی نیاز به واری و برخورد بیشتر و وارد کردن تجارب غنی شده جهان معاصر در آن احساس میشود. ولی یک نکته را با قاطعیت میتوان گفت، تجارب تاکنونی، صحت برنامه و تئوریهای چپ سازمان ما را بیشتر نمایندگی میکنند. مهمترین تجاربی که انقلاب اوت شوروی در اختیار میگذارد را میتوان بقسرا زیر جمع‌بند کرد:

۱- شکست پرسترویکا، شکست برنامه‌های تخیلی برای ساختمان سوسیالیسم در یک کشور بود. استالینیزم جدید، که نتیجه طبیعی بن بست دستگاه استالینیزم بود، برای نجات تنمه این دستگاه اصلاحاتی را در آن وارد کرده بود. مهمترین و بعبارتی ستون فقرات تئوری نئو استالین، همچنان بر پایه استالینیزم قرار داشت: " ساختمان سوسیالیسم در یک کشور". اما برای امروزی کردن آن مجبور شد که واقعیت غیر قابل انکار شکست جوامع بلوک شرق را تأیید کند. اما با طرح اینکه تنها نوع معینی از " سوسیالیسم" شکست خورده است، تلاش برای ساختمان نوع دیگری از " سوسیالیسم" را در دستور بگذارد. این نوع دیگر سوسیالیسم توسط این بخش از چپ ایرانی " سوسیالیسم دمکراتیک" " سوسیالیسم انسانی"، " سوسیالیسم بازار" و "۰۰۰ نامگذاری شد. مروری بر ایده‌ها و برنامه‌های این بخش از چپ نشان میدهد که برنامه آنها درچار - چوب برنامه پرسترویکا قرار دارد و آنها جدا از نق و نوقهای بی اهمیت، از حامیان پروپا قرص پرسترویکا بودند، همانگونه که نشان دادیم، پرسترویکا بیان یک بن بست همه جانبه بود و تجربه انقلاب اوت در تأیید همین امرست. بنابراین شکست پرسترویکا و سازماندهی کودتای اوت، معرف شکست برنامه‌های این بخش از چپ ایرانی و بلحاظ تئوری اتحاد استراتژیک آنها با کودتاچیان است، هر چند اگر لفظا در مقابل آنها باشند. با شکست پرسترویکا مرکز برنامه مصوب اکثریت سازمان ما خشک نشده، از اعتبار افتاده است. چسب هوشیاری بجای نمایندگان کنگره سازمان ما نشان دادند، موقعیکه تصویب کردند " مباحثات فوق - بحران سوسیالیسم - در سازمان ما مدت کمی است که جاری شده است و پایان کنگره نه پایان این مباحثات، بلکه آغاز آن محسوب میشود" (تاکیدات از من است).

۲- ساختمان سوسیالیسم، " شروع ساختمان سوسیالیسم"، اقتصاد دولتی متمرکز در یک کشور با آزادیهای سیاسی مانعته‌الجمع هستند. تجربه بلوک شرق، شوروی و انقلاب اوت نشان دادند که رعایت آزادیهای سیاسی با " ساختمان سوسیالیسم" در یک کشور در تناقض آشکار قرار میگردد. نتیجه این امر دولتی - بورژواشی شدن اقتصاد و شکلیابی یک طبقه امتیاز بگیر دولتی است که با سرکوب مردم و آزادیهای سیاسی از امتیازات حکومتی خود دفاع میکنند. عدم رعایت آزادیهای سیاسی در شوروی، فقدان برنامه برای نهادی کردن آن و عقب نشینی همراه با سرکوب، منطق تمامی تحولات ۶ ساله اخیر بوده است. نگاهی به دیگر کشورهایی که اقتصاد سرمایه‌داری دولتی را ادامه میدهند، قانو -

ناله از صفحه ۱۱

سوزان: اواخر سال ۶۸ شنیدیم که قرار است آقای گالیندویل برای بازدید از زندانها به تهران بیاید. ما پیش بینی میکردیم که او را به بند ما نیاورند. چون ما در شرایط تنبهی بودیم. از طرف دیگر در آن زمان ما ۵۰ نفر از زنان کمونیست داشتیم که حکمشان تمام شده بود و صرفا بدلیل نپذیرفتن " فابطه آزادی" که همانا انزجار از گروههای سیاسی بود، در زندان مانده بودند. بقیه ما نیز شامل سه اصطلاح عقو شده بودیم و علت در زندان بودنمان صرفا عقیدتی و نپذیرفتن انزجار از گروهها بود. چیزی که ج ۱۰ همیشه از قبول آن ابا داشت. پیش- بینی ما درست بود. آقای گالیندویل رابه بند ما نیاوردند، ما را به بند انتهایی راهرو بردند و در عرض یک روز دیواری جلوی بند ما کشیدند بطوری

نیز به بهانه‌های مختلف قطع میشد. یا اینکه در اتاقهای دربسته ما را زندانی میکردند. هواخوری یا نبود، یا نیم ساعت در روز که با کوچکترین بهانه‌ای آنرا قطع میکردند. وقت دستشوئی و حمام و نظافت ما کم بود و مدام بر سر این مسائل با پاسداران نگیهان بگو مگو داشتیم.

تصحیح و بوض

در شماره ۹۱ شریه صفحه ۹ ستون دوم سطر ۲۸ بجای " یکی از پاسداران که"، یکی از حکام شرع (احتمالا) و همچنین سطر ۲۱ بجای " پاسدار" حاکم شرع صحیح است.

که اگر کسی وارد راهرو میشد از چهار بند تنها، سه بند قابل تشخیص بود. بعد از رفتن گالیندویل هم یک روزه دیوار برداشته شد. آنها تعدادی از زندانیان را انتخاب کرده و بیکی از بندهای تازه ساز اوین بردند و آقای گالیندویل را آنجا برده و گفتند تمامی زندانیان ما اینها هستند. البته بعدها فهمیدیم که آقای گالیندویل از وجود ما در زندان مطلع بوده و حتی خواستار ملاقات با دوزن زندانی شده بود که آنها کسان دیگری را به او نشان داده بودند. ۶۸ و ۶۹ اتفاقا یکی از بدترین دوره‌های ما در زندان بود. گرچه در آن زمان ماندن ما برای پذیرش " فابطه آزادی" بود، اما برای پذیرفتن آن ما تحت بدترین فشارها بودیم. ماهها و گاه تا یکسال ما را در انفرادی نگه میداشتند بدون امکانات، روزنامه و تلویزیون و هواخوری. ملاقاتها

آیا رژیم جمهوری اسلامی دنباله از صفحه ۴

سیاسی خشن، هرگونه رفرم جدی بمنزله افکندن شعله در انبار باروت است. با اینهمه سیاست رژیم در همین عرصه‌ها، رفرمهای قطره‌چکانی و برد - باری ناچیز، فاقد تناقض و شکنندگی نبوده است. مثلا در جوار آزادی گروگانها به‌ترور برنامه ریزی شده نیروهای اپوزیسیون در خارج متوسل شده و «یسا قانون» عفت عمومی را با ضوابط غلاظ و شداد برای تصویب به مجلس ارائه کرده است و یا طرح مقابله با تهاجم فرهنگی را برای کنترل و یسا حذف همین نشریات و فیلمهایی که با "تقیه" و احتیاط‌کاری زیاد عرضه میشوند، آغاز کرده است، یا در حالیکه در آمریکا برای سرمایه‌داران فراری، جلسه توجیهی میگذارد و برای بازگشت و جلب مشارکت آنها در سرمایه‌گذاری داخل ایران میکوشد، در همان حال عده زیادی را بجرم توطئه اقتصادی و داشتن حسابهای بانکی در خارج دستگیر کرده و عده‌ای را نیز اعدام میکند. . . .

مجموعه عوامل فوق یعنی گسترش ناراضیاتی عمومی، تشدید اختناق و سرکوب، و نیز وجود تناسقات و شکنندگی رفرمها و بردباری‌های رژیم و نیز تعدد دستگاههای بوروکراتیک عریض و طویل، عامل سوم پیدایش و نضج اپوزیسیون درونی رژیم و ظهور مجدد منتظری در عرصه سیاست است.

منتظری که معتقد به تلفیق ولایت فقیه با آراء مردم است، در عرصه سیاست و قدرت حکومتی مخالف قبضه و انحصار قدرت دولتی بدست جناح حاکم بوده و خواهان نوعی جنبه اسلامی مرکب از طرفداران نظام به‌مراه تحمل و بردباری بیشتر نسبت به مخالفین است، میتواند آن حلقه متصل - کننده‌ای باشد که طیف وسیع نیروهای ناراضی طرفدار نظام و نیز نیروهای را که با نظام ضدیتی ندارند، به یکدیگر متصل کند. نیروهای وسیعی که از پراکندگی و فقدان رهبری رنج میبرند، بخش مهمی از نیروهای تجزیه‌شده و یا در حال تجزیه خط‌امام، بخشی از روشنفکران مذهبی، و لیبرالهای مذهبی از جمله نیروهای این طیف هستند.

آرایش چنین طیفی میتواند در صورت بهره‌برداری از رهبری معتبر و استفاده از جو ناراضیاتی عمومی، وزنه مهمی در برابر جناح حاکم باشد. در هر حال چه با منتظری و چه بدون وی، آرایش گذشته جناحها کم‌کم دستخوش تحول شده و از آنجا که جناح حاکم قادر به جذب و یا امحای تمامی آنها نیست از درون این تجزیه و تحولات ترکیبهای نوینسی در حال شکلگیری است.

عناصر و ترکیب صف آرائی نوین، آهنگد شکلگیری و ظرفیتهای آن و نیز سیاستهای نیروهای انقلابی در برخورد با این صف آرائی، مسائلی هستند که به بررسی مستقل و مشخصی نیاز دارند.

۷۰/۱۰/۹

چه کسی برایم

دنباله از صفحه ۱۹

یعنی نوشتن - دست یابیم - فقط يك مثال بگویم، من اینجا (مصاحبه در بارسلون صورت گرفته است) فاکس ندارم، چه کسی برایم يك فاکس خواهد خرید؟ س - و اما تکنولوژی بنام پیشرفت نمیتواند محیط زیست ما را نابود کند؟

ج - قبل از همه باید گفته شود که انسان طی این قرن این تصور را در اذهان ایجاد کرد که گویا می‌خواهد کار جهان و زمینی که او خود خرابش کرده است، را یکسره کند. دیر یازود انسان خواهد فهمید که چه کرده است و طبیعی است که به این روند نابدی يك نقطه پایان خواهد گذاشت.

س - شما هنوز هم خوش بین هستید؟

ج - من خوش بینم، چرا که انسان نمیتواند اینقدر احمق باشد، با نظری که در قرن بیستم بود، باشد.

س - شما با کورساوا بر روی يك فیلم همکاری میکنید. چه چیزی برای شما در درک او از جهان و تکنولوژی جالب است؟

س - اکبر کورساوا مرا با درک شرقی و یسا دقیقتر بگویم، ژاپنی از زندگی و وقت آشنا نمود. برای او این مهم است که وقت زیادتری داشته باشد تا از آن بهتر استفاده کند. من همیشه از وقت‌واهمه داشته‌ام چرا که هرگز آنرا نداشته‌ام.

س - چگونه انسان میتواند "کمتر احمق" باشد؟

ج - قبل از همه اینکه یاد بگیرد بر زمان حکومت کند. اگر آدم قادر به نه گفتن باشد، حکومت بر زمان را آغاز میکند. عمر ما را کمیود وقت تهدید میکند. آنگاه انسان تعالی مییابد که بتواند از زمان به نحو احسن استفاده نماید. بشریت میتواند به تدریج آنرا بیاموزد. او مجبور به این کار است.

س - چه تعریفی شما از وقت انسانی دارید؟

ج - وقتی آدم آری فکر میکند، آری؛ و وقتی نه فکر میکند، نه بر زبان جاری گرداند و در این رابطه حد و مرز اختیار را تعیین نماید.

س - آینده جهان را چگونه میبینید؟

ج - من به این نکته اطمینان دارم که همه خلقهای روی زمین يك شانس دوباره خواهند داشت، هر چند خلق من شاید اولین شانس خود را بدست بیاورد. آرزو منم که در آینده عشق و انسانیت بیسی از این باشد. برای همین است که من خود را دیگر بعنوان کلمبیایی، مکزیکی و یا کوبایی تلقی نمی‌نمایم. خیلی ساده من يك آمریکای لاتینی هستم.

گزارش "توسعه انسانی ۱۹۹۱" -

دنباله از صفحه ۱۶

توجه لازم به وجود حضور این مولفه‌ها از دامنه گسترش این جنبش و نفوذ آن در میان توده زنان کاسته و با هرز نیروها مانع از تاثیر لازم جنبش زنان در حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه شده است. کشور انگلستان بعنوان مهد جنبش فمینیستی که هنوز نیز در کنار آمریکا بزرگترین نظریه پردازان این جنبش را در خود پرورش میدهد، نمونه قابل تاملی در این رابطه است. چگونه است در کشوری که برای اولین بار در جهان زنان "سافرجت" با تشکیل سازمان مستقل خود خواهان داشتن حق رای و شرکت در انتخابات شده و برای نیل به خواست دخالت در اداره جامعه حتی به درگیری‌های خشونت‌آمیز با پلیس دست زدند هنوز میزان شرکت زنان در رشته‌های علمی و فنی تنها ۲۸٪ مردان است، یعنی زنان تقریبا به اندازه يك چهارم مردان در عرصه‌های علمی و فنی حضور دارند و کیفیت مشاغل زنان بسیار پایین است؟ در نیمه دهه ۸۰ از میان زنان انگلیس در مشاغل یدی، ۶۰٪ آنها مشغول بکار بودند و ۴۴٪ زنان شاغل در کارهای غیریدی به فروشندگی مشغول بودند (۲۰٪) برای تغییر چهره مردمان جامعه کنونی بی شك جنبش فمینیستی راه بس دراز و پرپیچ و خمی را در پیش رو دارد. طی این راه بدون داشتن رهتوشه‌ها و امکانهای اجتماعی با ثبات امکانپذیر نیست جنبش کارگری و کمونیستی پرتوانترین این امکانات است که همواره در کنار جنبش فمینیستی و همسوی جریان مترقی و برابری طلبانه آن در پیش است. عدم توجه نیروهای جنبش فمینیستی به این امر حیاتی به همان اندازه زیانبخش است که نیروهای کمونیستی علت وجودی و مایه درونی جنبش فمینیستی راننده گرفته و به نیاز حیاتی جامعه به این جنبش جهت تغییر این جهان نا برابر بهای لازم را ندهند.

زیرنویسها:

- ۱ - گزارش وضعیت توسعه انسانی در سال ۱۹۹۱ " ملل متحد - مترجم - بیرانوند .
- ۲ - آن روجرز، سوسیالیسم بین المللی شمار ۴۰، ۱۹۸۸ منتشره در انگلیس .

شکست اجتناب ناپذیر

دنباله از صفحه ۲۲

بازگشت به قرن ۱۹ نیست. این نه کمکی و نه اعتباری به مارکسیسم نمیبخشد. منظوم کنار گذاشتن روش ارتکسی غیرانتقادی و کاربرد عملی مارکسیسم برای شناخت سرمایه‌داری امروز و کشف قوانین مبارزه طبقاتی در این مرحله تکامل امپریالیسم است. بحران جنبش کارگری و سوسیالیستی از بی اطلاعی و فراموشی آموزشهای مارکسیسم ناشی نمیشود، اگر چه ضعف تئوریک و بی خبری يك جنبش سوسیالیستی مشخص باعث گمراهیهای مضاعفی میشود. اگر قوانین مبارزه و محتوای جدید سوسیالیستی نخست در زندگی واقعی و در عمل توده‌ها جاسازی میگردد، پس باید قبل از هر جا به مطالعه این جنبش پرداخت و در آن وارد شد. نسل ما امروز در نقطه شروع دوران تازه‌ای از مبارزات کارگری و سوسیالیستی قرار دارد. در آمیختن با این جنبش واقعی و مبارزه با پیش‌داوریه‌ها، راه دست یافتن به تئوری انقلابی است.

اعتصاب بزرگ صنعت نفت

بود. در همین حال وزارت کار رژیم اعلام کرد که به حداقل دستمزد روزانه کارگران ۶۰ تومان خواهد افزود و حداقل دستمزد کارگران از ۶۵۰۰ تومان به ۸۲۰۰ تومان در ماه خواهد رسید. محسن خواجه نوری معاون وزارت کار رژیم در همین حال اعلام کرد، که مبلغ پاداش و عیدی کارگران نیز ۱۵ هزار تومان تعیین شده است. طبق اعلام افزایش ۶۰ تومانی دستمزدها در گرماگرم اعتصاب کارکنان نفت، بیان وحشت رژیم از گسترده شده اعتصابات کارگری است هر چند با اعلام این افزایش دستمزدها نیز حداقل معیشت کارگران تامین نخواهد شد و مبارزه کارگران ایران برای افزایش دستمزدها متناسب با تورم ادامه خواهد یافت. نفتگران قهرمان با اعتصابشان تداوم این مبارزه را در آینده پیش رو اعلام کرده اند.

کار می‌توانند با پر کردن فرم کارمندی، از مزایای کارمندی استفاده کنند." بنا به گزارشات انتشار یافته توسط "انجمن کارگران تبعیدی" با این بخشنامه اعتصاب کارکنان صنعت نفت تهران، اصفهان و شیراز، پس از ۱۷ روز به پایان رسید. به این ترتیب رژیم با افزایش حقوق بخش اعظمی از کارگران مخالفت نموده و تمایل خود را برای بیرون راندن مسالمت‌آمیز کارگران قدیمی نشان داده است. پس از این اعتصاب گروهی از کارگران، با مراجعه به کارگزینی وزارت نفت فرمهای کارمندی را برای استفاده از مزایای کارمندی پسر کردند. این مسئله خود بحث گسترده‌ای را در میان کارکنان نفت بوجود آورده است، که طبقا بر ای آینده حرکات کارگری در صنعت نفت مفید خواهد

مخالفت میکند، باردیگر در مجلس اسلامی وارگان های مطبوعاتی رژیم بر مخالفت خود تاکید نمود. در عین حال وزارت نفت رژیم کوشید در فاصله ایسن اعتصاب سراسری که ۱۷ روز بطول انجامید با انواع توطئه‌ها و فشارها در میان اعتصابیون تفرقه انداخته و اعتصاب را به شکست کشاند، بالاخره در هشتم اسفند ماه، وزارت نفت طی بخشنامه‌ای اعلام کرد که "۱) کلیه کارمندان دیپلم و فوق دیپلم از اول دیماه ۵۹۱۰ تومان بعلاوه مقداری مزایای دیگر (که جمعا ۱۲ هزار تومان میشود) به حقوقشان اضافه میشود (۲) کارمندان لیسانس به بالا ۱۷ هزار تومان به حقوق ماهیانه‌شان اضافه میشود (۳) کارگرانی که دارای ۲۰ سال سابقه کار هستند، با ارفاق ۱۰ سال به سابقه کارشان میتوانند تقاضای بازنشستگی کنند (۴) کارگران زیر ۲۰ سال سابقه

زنده یاد کمون!

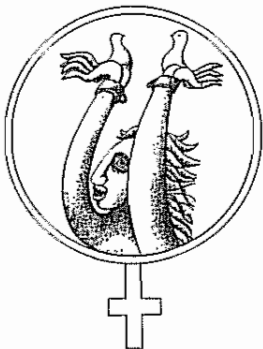
بیش از سه ماه دمام بیابرد، ولی جنان نمونه درخشانی از دمکراتیسم کارگری را بنمایش گذاشت، که هنوز هم کارگران جهان با سربلندی می‌توانند به مدعیان دروغین دمکراسی بگویند: ما از آن تباریم!

صد و بیست و یک سال پیش در سپیددم ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تا این شعار، کمون پاریس، نخستین دولت کارگری جهان متولد شد. دولتی که هر چند در یک شیر محاصره شده در میان دو اردوی نظامی بورژوازی "خودی و بیگانه" نتوانست

یکصد و نهمین سالروز

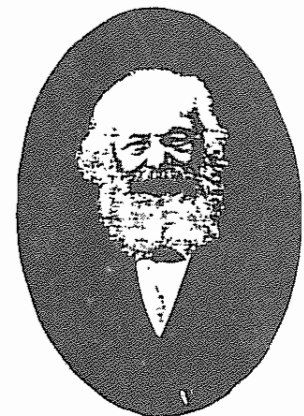
خاموشی مارکس

بناسبت صد و نهمین سالگرد ۱۴ مارس ۱۸۸۲ - روز خاموشی کارل مارکس - یاد مری. را که اندیشناش در یک قرن و نیم گذشته بیش از هر انسان دیگری به پیکار رهائی بخش بشریت زحمتکش الهام بخشیده است، گرامی می‌داریم.



خجسته باد
۸ مارس
(۱۷ اسفند)
روز جهانی
زن

کمیته ما ریا ز کشور
بازمان کارگران انقلاب ایران راه‌نمای



پول آهونان و سایر انتشارات را
به حساب بانکی زیر واریز کرده و
رسید آنرا به آدرس پستی ارسال کنید.

HAZAREHEV
شماره حساب: 19042035
کد بانک: 37050198
Stadtsparkasse Köln
GERMANY

برای آهونان نشریه "راه کارگر" و خرید
سایر انتشارات سازمان، با آدرس زیر
مکتبه کنید.

Postfach 1124
5200 Siegburg 1
Germany

آدرسی در خارج از کشور

فرانسه

ALIZADI, BP195
75364 PARIS Cedex 12
France

آلمان

Postfach 850238
1 BERLIN 65
w. Germany